

رهنمای گمشدگان

در

تزکیه نفس

و مراحل سیر و سلوک

تألیف

محقق مفسر

علامه مصطفوی

هرگونه ترجمه ، کپی ، خلاصه و شرح سازی و غیره در کلیه آثار این مرکز ، شرعاً  
حرام و غیر مجاز بوده و مشمول قوانین می باشد



مرکز نشر آثار علامه مصطفوی

ثبت شده در تهران، لندن و قاهره  
[www.AllamehMostafavi.com](http://www.AllamehMostafavi.com)

تمام حقوق این کتاب محفوظ و متعلق به مرکز نشر آثار علامه مصطفوی می باشد

## بنام خداوند مهربان

این کتاب نورانی به قلم مبارک استاد پیران طریقت و سلوک ، علامه مصطفوی نگاشته شده است .

او در سنّ بیست و چهار سالگی اولین کتابش را رهنمای گمشدگان نام گذاشت و این کتاب را تألیف فرمود .

به راستی چگونه می‌شود که جوانی در آن سنّ اینگونه مُنور به انوار الهی و مسلط به مبانی و جزئیات حقائق و معارف الهی و مراحل سیر و سلوک باشد و هم چنین مرتبط با عالم غیب و شهود .

مگر آنکه گوئیم : او به یقین فرزند امامان معصوم ( ع ) بوده و خداوند او را اینگونه پاک و منزّه و صاحب مقام آفریده است .

اگرچه لایق نیستیم آمیزشی با این سخنان داشته باشیم ولی مفتخریم که این کتاب را به شما علاقه‌مندان تقدیم نموده و امیدوار به رحمت خدا و گوشه چشمی از آن بنده صالح و کامل خدا هستیم .

مرکز نشر آثار علامه مصطفوی

## بسمه تعالی

موضوع این کتاب شریف : تزکیه نفس و بیان مراحل سیر و سلوک بسوی لقاء الله است .

و این علم بالاترین و مفیدترین رشته‌ای از علوم است ، و انسانرا از نازلترین مرتبه حیوانیت ، بأقصی درجه و أعلى مرتبه کمال انسانیت که مقام لقای پروردگار و ارتباط روحانی با عالم لاهوت است ، میرساند .

و در این موضوع کتابهای پرارزش و دقیقی ، از بزرگان علمای روحانی و با معرفت نوشته شده است ، و بخاطر بالا بودن سطح مطالب آنها : برای اغلب افرادی که علاقه‌مند بآن مطالب بودند ، استفاده از آنها مشکل بود .

و این بنده اگرچه اهل این معانی و مطالب نبودم : ولی در حدود اطلاعات محدود خود ، این رساله را با خصوصیات و با در نظر گرفتن چند امتیاز تنظیم نموده‌ام .

۱- مطالب بقلم شیرین و ساده نوشته شده است ، تا برای خوانندگان محترم جالب و مطلوب باشد .

۲- با اینکه مطالب در سطح عالی است ، تا ممکن بود از تعبیرات علمی و ذکر اصطلاحات متداول در علوم اخلاق و فلسفه‌أعلی و سیر و سلوک ، پرهیز شده است .

۳- در مقام استدلال : بقرآن مجید و یا بأحادیثی که صد در صد معتبر و محکم و ثابت است ، استشهاد شده است .

۴- برای شیرین بودن مطالب و روشن شدن موضوعات در هر فصلی چند بیت

مناسب و جالبی نیز ذکر شده است .

۵- گاهی مواعظ یا مناجات‌هایی برای تحریک و تأثیر در خوانندگان محترم آورده شده است .

انتظار آنستکه : این کتاب با کمال دقت و نهایت توجه مورد مطالعه قرار گرفته ، و در جملات و محتویات آن تا آنجا که ممکن است ، بررسی شود .

و ضمناً توجه شود که : مطالب و محتویات این کتاب همه صد در صد قطعی و مسلّم و مشهود ، و دور از تخیل و گمان است .

و این کتاب برای افرادی که طالب تهذیب و تکمیل نفس و سیر بسوی لقاء الله هستند : بهترین و روشنترین برنامه‌ایست .

امید واثق است که : این کتاب مورد استفاده و استفاضه مؤمنین و طالبین حقیقت قرار بگیرد .

این کتاب در سال ۱۳۶۴ - ه - ق ، در طهران بطبع رسیده بود ، و نسخه آن بسیار کمیاب شده ، و طالبین محترم که گاهی شدت علاقه برای بدست آوردن آن داشتند : کوشش آنان بی‌نتیجه میشد .

در این اواخر باصرار بعضی از دوستان گرامی ، تصمیم بتجدید طبع آن گرفته ، و برای اینکه از نظر تعبیرات و کلمات نقاط ضعفی اگر داشته باشد اصلاح شود : تجدید نظر و اصلاحات جزئی نیز در کتاب صورت گرفت .

امید است که اینخدمت از ناشر محترم و مؤلف حقیر ، در پیشگاه متعالی حضرت احدیت مورد قبول واقع گردد .

طهران ۱۳۹۹ - ه ق حسن مصطفوی

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و الصلوة و السلام على سيد المرسلين و  
آله الطاهرين

### مناجات

خداوندا رحمت و عظمت تو بسی بالاتر از آنست که بجرم گناهکاران متوجه باشی! خطاهای بزرگ ما را مبین . تو پدید آورنده خوبیها و زیباییهاستی! دل ما را روشن و پاک نما . تو پوشاننده زشتیها و بدیهایی! نهان ما را از خواهی تیره و آشفته خلاصی ده . سراسر کلمه‌های هستی در پیشگاهت خاضع و از جمال دلفریب تو نمایش میدهند ما را شیفته روی خود ساز . **يَا مَنْ أَظْهَرَ الْجَمِيلَ وَ سَتَرَ الْقَبِيحَ يَا مَنْ لَمْ يُؤَاخِذْ بِالْجَرِيرَةِ وَ لَمْ يَهْتِكِ السِّتْرَ وَ السَّرِيرَةَ** - ای خدائیکه ظاهر کرده‌ای خوبی را و پوشاننده‌ای بدیرا ای کسیکه نمیگیرد بسبب گناه و پاره نمیکند پرده و پنهانیرا .

مهربان آفریننده ما بر حال یکمشت ضعیفان و جاهلان ترخم فرما! یکسره بندگان گنه کار توئیم از خطاهای ما بگذر! در این دنیای تاریک پرده بروی ستمگریهای ما کشیدی در آن سرای پرشکوه نیز مشت ما را باز مکن تا میان نیکان و خوبان رسوا نگردیم . و آبروی عفت و پاکدامنی که بصورت زدیم از رخساره ما مریز . بر این افراد بیچاره و عاجز و نادان و خیره سر منگر بخشایندگی و بی‌نیازی و بزرگی خود را بین . باین ذره‌های بی‌مقدار و بی‌ارج خرده مگیر . و با عظمت و جلال و زیبایی خویش با ما رفتار نما تا در دائره جاذبه دلربائیت سر تا پا محو و فریفته

شویم

روی بنما و وجود خودم از یاد ببر .

## یک نظر اسفانگیز

بسی اسف آور است حال ما که : چطور بخواب غفلت اندریم و از ملک نیکبختی بی خبر ، و از جاده اصلی حیات و شادمانی دور و از خوان رنگین سعادت و حقیقت بی بهره . گام بگام این عمر گرانمایه را با هوس رانی بپایان میرسانیم ، و روزگار زندگانیرا در بازیگری و فتنه انگیزی سپری میکنیم . روزها و شبها بر ما میگذرد ، خطرهای بیشمار از هر طرف متوجه ما میشود ، ناله های تیره بختی و بینوائی از هر گوشه طنین میفکند ، آوازه های گوناگون از راه پیمایان مرحله زندگانی بگوش ما میخورد : متأسفانه بیدار نشده و بخود نمیائیم ، و بجستجوی خانه سعادت نمیرویم ، اندیشه ای از وصل شاهد مقصود در سر نمیپرویم . پیوسته در شکمرانی و هوی پرستی بسر میبریم ، و قدمی بجز از خور و خواب و شهوت برنمیداریم . وای بر عاقبت حال ما از خلفها و ظلمهائیکه بعمل آورده و میآوریم .

از آن روزیکه ما را آفریدی      بغیر از معصیت چیزی ندیدی  
خداوندا بحق هشت و چارت      ز ما بگذر شتر دیدی ندیدی



### چرا بیدار نمیشویم

ما همه در خواب عمیق غوطه‌وریم و خیال سعادت رؤیای آنست ، چندی بروی این کره خاکی روزگار میگذرانیم ، و سپس در درون آن که بسی تیره و تنگ است مکان میگیریم ، و دست از حیات این دنیای نیلگون شسته : و بیک جهان وسیع دیگری روی میآوریم . عالمی نمودار گردد که پرده‌ها از میان برداشته شده ، سیرت و نهان هر کسی پدیدار گشته ، و هرگونه کردار و رفتار و پندار اشخاص جلوه‌گر و ظاهر شود . آنروز ما در دادگاه حقیقت برای محاکمه خواهیم پرداخت ، و سیاه‌روزی و بدبختی هنگامی بما احاطه خواهد کرد که در آن محکمه خود را محکوم به‌بینیم . چسان شگفت‌انگیز و حیرت‌آور است که چنین مرحله‌های وحشت‌زا و پرتگاه پرخطری در پیش داریم و معه‌ذا بیدار و سلحشور نمیشویم ، اندیشه‌ای از روز بینوائی و تنهائی خود نکرده ، و از پی تحصیل شادکامی ابدی و نشاط صرف مساعی نمینمائیم .

روزیکه در بروی خویش بسته و در گوشه‌ای نشسته ، و از حال و کارهای خود بیاندیشیم ، و با قلب و لوح ساده در پیرامون اشتباه و بیچارگی خویش سر فکرت بزانو نهیم : موقعیست که دنیای پهناور در جلو چشم ما تیره و تاریک گردد ، و جهان باین عظمت در مقابل ما ظلمت‌کده نماید ، و ابر یأس و نومیدی آسمان زندگی ما را تار و گرفته سازد ، و غم‌انگیزترین ناله‌هائیرا از دل برآوریم . آنقدر اشک بریزیم تا فرشته مرگ بر بالینمان آید . امان از این غفلت و خواب که چشم دل را فراگرفته .

## یک بیدادگری بخود

آیا این شکنجه و سیاه‌روزی که در آینده نزدیک نمایان است به نیروی کدام دست بیدادگریست که اهریمن‌وار ما را در بدبختی و مشقات روحی غوطه‌ور میکند؟

پاسخ این پرسش پس از فکر عمیق در گزارشات خودمان بسی روشن و پیدا است. ما در زمره زندگانیم و می‌باید بکوشیم تا از این نعمت حیات و زندگی استفاده نمائیم، ما از هرگونه نیروی فکری و عملی بهره‌وریم، پس موظفیم بدستیاری آنها راه خوشبختی را بپایان رسانیده و از اسرار حقایق عالم طبیعت و نهانی آگاه باشیم. آفرینش آدمی با یک قوه بزرگ و ماده روشنی بنام عقل و هوش سرشته شده و ما باید برهنمائی او چاه را در راه و گردابرا در آب به‌بینیم، و نیکوکاری و عدالت را از ستمگری و بیدادگری تمیز دهیم، و با تمام سعی و کوشش از فرمان و حکم عقل پیروی نمائیم تا بوصل مطلوب غیبی برسیم. « قومی بجد و جهد گرفتند وصل دوست ». ما در جهانی زندگانی میکنیم که هزاران انواع نعمت و اسباب لذت و خوشی از هرسو در جلوه و فروغ است آیا نباید از این خوان رنگین گسترده شده قدردانی کنیم، و با این وسائل خوشی و آسایش از پی سعادت و کمال گام برداریم؟ تا تاج پرشکوهی از عظمت و حیات روحی بر سر گذاشته، و با یک عالمی که سراسر نور و حقیقت و سرور است مربوط باشیم.

پس چون از چگونگی زندگی و زندگانی آدمی اطلاع مختصری بهم رسانیدیم، خواهیم دید که آدمی خودش چسان بنیاد سعادت خویشرا زیر و زیر میکند، و چطور آتش شعله‌وری بیش از پیش در گرد خود جمع مینماید، و با آن سستی و

بازیگریهایش حیات گرانبمایه را به تندباد فنا میدهد ، و چگونه با آن ستمگری و تبه کاری و فتنه انگیزی خود را به پرتگاه بدبختی و شقاوت نزدیک میکند . فریاد از این ظلمها و ستمهاییکه بر جان عزیز خویش روا میداریم !

إِنَّ الْإِنْسَانَ لَظَلُومٌ كَفَّارٌ - وَإِنَّهُ كَانَ ظَلُومًا جَهُولًا - هر آینه انسان ستمگر و کفران دارد ، و او است ظلم کننده و نادان .

خداوند متعال بصراحت لهجه در این دو آیه شریفه میفرماید که : انسان جفاکار و ستمگر است ، بشر از نیروهای همه جور خود استفاده نمیکند ، و از خوان نعمتهای خداوندی قدردانی نمی نماید ، و پیوسته با هوش و عقل خویش میجنگد ، و دست از دامن راهبر خود میکشد ، و تیشه بر ریشه خویشتن میزند ، و از این کارها و حرکاتش در غفلت و نادانی و جهالت است .

در مذهب طریقت خامی نشان کفر است      آری طریق رندان چالاکیست و چستی  
تا فضل و علم بینی بی معرفت نشینی      یک نکته‌ات بگویم خود را مبین که رستی

### بدبینی شگفت آور

بسی شگرف آور است که جامعه انسانی با اینهمه کوتاهی و ستمکاری و نادانی قدمی فراتر نهاده و درباره جهانیکه یکسره زیبائی و نظم و کمال است ریشخند مینماید ، و بعالمیکه سراسر خوبی و نعمت و جلوه های عشق و محبت است بدبین میشود . زمزمه جویبار ، آواز دلربای بلبل ، لبخند روح پرور گل ، نور بارانی جلوه های خورشید ، منظره های قشنگ فرش چمن ، میوه های شیرین و رنگارنگ ، خروش دلکش مرغان ، هوای مسیح نفس ، بادهای نافه گشای ، عطرهاى جان فزای ، ستاره های درخشان ، کوههای پرشکوه ، طربها و عیشهای روح پرور ، یاران خوش و معاشران شیرین و باوفا ، نیروهای حیرت آور بدنی و روحی ، ترکیب بندی و آفرینش شگفت انگیز بشر ، رهنمائی رهنمایان سعادت و خیر ، بیانات بزرگان روان بخش ، بخشایش یگانه کتاب دلفریب و زیبای آسمانی ، هدایت و توفیقات غیبی ، و دیگر نعمت و لطیفه هائیکه از شماره بیرون است : بهمگی ما را بسوی خوشبختی و سرور میخوانند ، و یکایک برای کمال و عظمت و خرسندی ما سرگشته و فرمانبردارند . آیا انصاف و خرد ، حکم میکنند که درباره آنها به بدبینی و ناسزاگوئی زبان بگشائیم ؟ و آیا روا است که یک چنین منظره های زیبا و دلگشا را در معرض سخط و دشنام قرار داده ، و بجای شکرگزاری و قدردانی با یک چهره گرفته و تیره بسوی آنها بنگریم ؟

البته کسیکه از پس شیشه تار و با قلب تیره بجهان مینگرد بجز تیرگی و کدورت چیزی نخواهد دید ، و بهر اعتراضی که زبان میگذارد جز بر خود ایرادی نمیتواند بگیرد .

پس برای چه ما اینهمه از دست روزگار شکوه و گله داریم ، و پیوسته از گرفتاریها و ابتلاءات دنیا مینالیم ؟

پاسخ این جمله نیز بسی ساده است ! جهت این است که ما در جریان زندگی خویش هرگز بآنچه که داریم قناعت نمیکنیم ، و بآنطوری که هستیم کفایت مینمائیم ، قدم بالاتر گذاشته و از دایره عیش خویشتن بیرون می شویم ، و بآنچه نداریم مینگریم و بفکر آینده میپردازیم . و از این نظر زندگانی خوش خودمان را با رنج و اندوه و حسرت کدر میکنیم . قُتِلَ الْإِنْسَانُ مَا أَكْفَرَهُ مِنْ أَيِّ شَيْءٍ خَلَقَهُ مِنْ نُطْفَةٍ خَلَقَهُ فَقَدَّرَهُ ثُمَّ السَّبِيلَ يَسَّرَهُ - مرده باد انسان که چقدر در کفران است و از چه چیزی پروردگار متعال آفریده است او را ! او را از نطفه ناچیزی خلق کرده و سپس تقدیراتی در مراحل زندگی او نموده ، و راه سعادت و خوشی را آسان فرمود بر او .

شگفتا از این کفران و چشم‌پوشی آدمی در مقابل نعمت و خوبیهای پروردگار ! عجا از این پرده‌کشی و بدبینی انسان که خدای زمین و آسمان را بشگفت و حیرت وا داشته ، و برای نفرین و مذمت کردن او الزام نموده است ! ما باز گفتار و حکم او را حکایت کرده و میگوئیم :

مرده باد انسان چه عجب‌آور است کفران او که از نعمت‌های بی‌پایان خداوندی شکرگزاری نمیکند ، و برای یک عالم زیبا و پر از نعمت و رحمت ارجی قائل نشده و بدبین و نکوهش هم مینماید ، و از آغاز آفرینش خویش اندیشه نمیکند که ماده خلقتش نطفه بیش نبوده ، و در ابتدای حیاتش کمترین ارزشی را نداشته است ، و روزهایی بر او گذشته است که از هرگونه جمال و کمال محروم بوده ، و سپس

بتدریج سر و صورتی پیدا کرده دست و پائی بهم رسانیده فکر و هوشی در او پدیدار گشته زیور و زیبائی یافته نیرو و توانائی بخود گرفته تقدیرات و مراتب تکاملی را سیر کرده و راه راست و روشن سعادت را فهمیده و بطریق حقیقت و کمال پی برده است . آیا نباید از این زندگانی پرشکوه قدردانی کرد و از این دانائی و توانائی تشکر نمود ؟

نفس می نیارم زد از شکر دوست	که شکری ندانم که در خورد اوست
گرفتم که دشمن بکوبی بسنگ	مکن باری از جهل با دوست جنگ
تو قائم بخود نیستی یک قدم	ز غیبت مدد میرسد دمبدم

## کلید کمال و سعادت

نخستین قدمی که بسوی بهشت جاویدانی برداشته میشود: گام نیک‌بینی است. کسانی که در جهان بدبین هستند پیوسته در چنگال رنج و غم اسیرند، و در دریای تیره‌روزی و بینوایی فرورفته‌اند، و از شادکامی و خوشبختی نصیبی نمی‌برند. آدمی موقعی میتواند از این دنیای پر نعمت استفاده کند که درباره آن خوشبین باشد. بشر روزی از هستی و قوای خود بهره‌مند میگردد که نخستین بار در نفس خود امیدواری پیدا کند. اشخاصیکه انتقاد و بدگوئی از زندگی و زندگانی میکنند کلیه مساعی ایشان در راه تیره کردن افکار و احساسات خود و دیگران مصروف میشود. اینان روح سرافرازی بشر را خفه مینمایند، این عده در محکمه حریت و انسانیت محکومند، این گروه با سازمان خوشبختی مشغول پیکارند.

بسی تأسف‌آور است که: بسیاری از مردم باین آتش خانمان سوز مبتلا هستند، بلکه میتوان گفت اکثریت گویندگان و نویسندگان از این طبقه بدبینان تشکیل یافته. و مانند بوم فلاکت و ادبار یکایک افراد جامعه را به پرتگاه غم و اضطراب سوق میدهند، و برای ویرانی و بدبختی در فراز هر عمارت و آبادی میخوانند. وَ قَلِيلٌ مِّنْ عِبَادِ الشَّكُورِ - کم است از بندگان من شکرگزار.

در این آیه شریفه نیز اشاره شده است باقلیت سپاسگزاران. البته بندگانیکه با نور هوش و نیروی عمل از حقیقت شکرگزاری و قدردانی آگاه شده‌اند جماعت کمی هستند.

### سپاسگزاری حقیقی و شکر

شکرگزاری حقیقی مرحله‌ایست بسیار بالا و بلند و ما همه از روی فطرت راه‌نوردان آن هستیم . ولیکن اندکی از راه‌پیمایان میتوانند خود را بر سر این کوه پرهیبت و با عظمت به‌بینند . آنانی که در آشیان این شهباز بلند پرواز جای گرفتند :  
 بآخرین مرتبهٔ سعادت و روحانیت و انسانیت رسیده‌اند ، و با چشم تند و دوربینی بهمهٔ اطراف عالم مینگرند .

و یگانه شرطی که مقدمهٔ شکر است : دانستن و توجه به نعمت میباید ، و تا انسان متوجه به نیکوئی نشده و علم بنعمت و خوبی پیدا نکرده است هنوز موردی برای شکر درست نشده و قدردانی و سپاسگزاری بیجا خواهد بود . پس اولین گامی که سالکین این راه برمیدارند کنجاوی در اطراف نعمت است .

و نخستین نعمتی که برایگان بما داده‌اند فیض هستی و وجود است که از آفرینندهٔ مطلق بفرخور هر موجودی داده شده است . و ما میباید در سایهٔ این فیض بزرگ در پیشگاه جلال او همیشه خاضع و ستایش کرده و در مقابل فرموده‌ها و اراده‌های او مطیع و پرستش نمائیم .

دومین احسانی که افراد بشر را غریق جلوهٔ خود و رهین منت قرار داده : رهنمائی هادیان حقیقت و خوشبختی و تعلیمات مربیان سعادت و صلاح است ، و ما باید از تعلیم و تربیت ایشان اقبال نموده و با رهبری آنان صراط انسانیت را پایان برسانیم ، و با یک دل پر از عشق و خلوص از مقامات ایشان تعظیم کنیم .  
 سومین لطف و رحمتی که همه مشمول آن هستیم : این خوان گستردهٔ طبیعت و لذائذ بیحساب عالم حس است ، و هرکسی را لازم است برای انجام وظیفهٔ



انسانیت و بعلت وصول بمقصد عالی خویش از این نعمت پهناور استفاده نماید ، و در راه سعی و کوشش برای مطلوب ارجمند خودش از این نعمتهای مادی بهره‌مند باشد .

پس انواع و کلیات نعمتها که شامل افراد انسان میشود : از سه نوع تشکیل میشود ، آنچه مربوط بمرحله خلقت و تکوین است ، و آنچه بعنوان تعلیم و هدایت صورت گرفته است ، و نعمتهای طبیعی که بقای انسان و ادامه زندگی او متوقف بآنها است .

هر دمش با من دلسوخته لطفی دگر است این گدا بین که چه شایسته انعام افتاد زیر شمشیر غمش رقص‌کنان باید رفت کانکه شد کشته او نیک سرانجام افتاد و باید متوجه شد که شکرگزاری هر یک از افراد انسان باندازه خرد و هوش اوست ، و هرچه احساسات و عواطف انسان قویتر باشد : سپاسگزاری او نیز بیشتر است ، و باندازه بزرگی و برتری مقصد قدردانی از مقدمات و وسائل هم افزونتر خواهد شد . دانشمندان بزرگ عالم و پیشوایان سترگ بشر و پیغام‌آوران از غیب در مقام شکر بجا آوردن بکوتاهی و عجز خویش گویا هستند ، و پیوسته در انجام این وظیفه میکوشیدند .

در کتاب احتجاج نقل میکنند که : حضرت رسول اکرم مدت ده سال شب‌ها را بیدار و بر روی انگشت‌ها قیام کرده و مشغول بندگی و پرستش و ستایش بود ، و تا روشنائی آفتاب در خضوع و شکرگزاری شب را بپایان میرسانید ، تا هنگامی که پاهای نازنینش ورم کرده و سرخی رخساره خندان او بافسردگی و زردی برگشت : خطاب عتاب‌آمیز از مرکز الهام و وحی میرسد و این آیه شریفه نازل میگردد : طه

ما أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لِتَشْكُرَ - ای محمد ( ص ) نازل نکردیم برای تو قرآن را که  
خودت را رنج بدهی .

### در پیرامون مطالب کتاب

دانستیم اینکه کلیات اقسام نعمت بر سه گونه است ، و برای هر نوعی از آنها می باید شکر و قدردانی کرده ، و در مقابل هر یک از آنها بتناسب آن نعمت و وظائف سپاسگزاری خود را انجام داده ، و آنطوریکه باید قدر و اهمیت آن نعمت را بدانیم . و اگر بتفصیل در جزئیات این سه قسم نعمت بنگریم : خواهیم دید خوبی های جهان که ما از آنها استفاده میکنیم از میزان شماره و حساب بیرون است ، با اینحال نعمت هائیکه بیشتر مورد توجه و اهمیت میباشد مجبوریم در مقابل آنها با زبان گویا و دل خاشع و کردار خالص سپاسگزار باشیم . پس یگانه وظیفه ای که در روزگار زندگانی می باید در انجامش بکوشیم و اولین و آخرین تکلیف بندگی و ستایش ما است : همانا شکرگزاری و دانستن زیبایی های جهان و پی بردن بمبدء آنها میباشد ، و هر آئین و شریعت خدائی که ظهور نموده بعلت تشریح و بیان کردن این منظور اصلی است ، و هرگونه قانون آسمانی که برای افراد بشر آمده برگشتش بهمان وظیفه اساسی است .

آری محور حقیقی ادیان و برگشت کلی تکالیف بشر و مقررات الهی و عبادات و طاعات : همین سپاسگزاری و تشکر است . و این دفترچه مختصری که در پیش روی شما بوده و راه انسانیت و خوشبختی و سعادت را نشان داده و مردمان بی راه و درمانده را بکمالات حقیقی رهنمائی میکند : در اطراف این مقصود بزرگ و تکلیف کلی جمع آوری شده ، و چگونگی شکر کردن را در مقابل آن نعمت های برجسته بیان کرده ، و وظائف سپاسگزاری و مقامات قدردانی را که بایجاب خرد ضروری است روشن میسازد . امید است بیاری خداوند مهربان خوانندگان محترم از

دستورهای این کتاب استفاده ببرند ، و بر چهرهٔ زیبایش که سرشتهٔ حقیقت و جلوه‌های روحانیت است لبخند زنند ، و در عین حال که محتویات آنرا بموقع اجراء و عمل میگذارند : برای خدمت به حقیقت و تشکر از این کتاب در ترویج و انتشار مطالب سودمندش جدیت نمایند . و ضمناً آگاه باشند : امتیاز و خصوصیت این مجموعه در آن است که کلیهٔ گفتگوها و مطالب و بحثهایش نمایشهای فلسفه و خرد و نتیجهٔ اصول دقیق علمی و قواعد یقینی است . و تا ممکن بود مطالب منظور با عبارت‌های ساده و لفظهای روشن و رائج که جنبهٔ تأثیر هم داشته باشد : بیان شده است که کمتر کسی میتواند از تأثیر و نفوذ آن بگریزد « یَنْطِقُ عَلَيْكُمْ بِالْحَقِّ »

### یک نگاهی بخود کنیم

آغاز هر حرکت و سیر ، و علت هرگونه کمال و سعادت : نیازمند بودن و خود را حاجت‌مند دیدن است . البته روزی که انسان بجلوه‌های خود فریفته شده و چشم به دارائی و زیبائی خویش دوخته : چنان دل‌گرم و مست است که هیچ‌گونه قدرتی برای یک گام برداشتن ندارد ، و بهمه عالم و زیبائی‌ها و کمالات آن ریشخند مینماید . پس وظیفه نخستین ما این است که بیش از هر فکر بدقت در پیرامون کردار و رفتار خویش کنجاوی نمائیم ، و بحقیقت ضمیر و اخلاقیات خود بررسی کنیم ، و از علوم و معارف و اعتقادات قلبی خویش آگاهی بهم رسانیم ، و چون با توجه و نظر صاف و خالص احوال و اطوار ظاهری و باطنی خود را بررسی کردیم : بیقین خواهیم دید که یکسره نیازمندیم ، و سراسر حاجتمند هستیم ، همه خواهی زشت و صفت‌های ناهنجار در وجود ما جمع است ، زندگانی چند روزه را با هوی‌پرستی بسر میبریم ، کردار و گفتارمان برخلاف حکم خرد و عدل است ، از انجام سیر و حرکت خود در غفلتیم ، بآفریننده مهربان جهان و جهانیان فروتنی و بندگی نمیکنیم ، خداوند بخشاینده را سپاس نمی‌گوئیم ، از فرمان و خواست‌های او پیروی و اطاعت نمی‌نمائیم ، از رهنمایان حقیقت و خوشبختی قدردانی نکرده و برخلاف قدمهای آنان راه میرویم ، از لذتها و راحتی‌های جهان بهره‌مند نشده و این سرمایه بزرگ طبیعت را در راه بدبختی و گرفتاری خودمان مصروف می‌سازیم ، و تازه از این نعمت‌های گوناگون و بخشش‌های بی‌پایان و خوبی‌های بیشمار جهان رضایت نداشته و زبان اعتراض و گله و شکایت می‌گشائیم ، و پیوسته درباره خالق عالم بدبین شده و به عقائدی که سزاوار پیشگاه پاک و بلند او نیست دل می‌بندیم .

خدایا داد از این دل داد از این دل که یکدم من نگشتم شاد از این دل  
چو فردا دادخواهان داد خواهند بگویم صد هزاران داد از این دل  
روزهای چندیکه چشم بسته و با شهوترانی و خودپرستی اوقات عزیز خویشرا  
بپایان میرسانیم : بزرگترین ظلم و جنایتی است که برای بیچارگی و سرنگونی خود  
روا میداریم و برای تلخکامی و گرفتاری همیشگی آن جهان میکوشیم ، و آتشیهای  
شعله‌ور شکنجه و عذاب آینده را فراهم میکنیم ، وای بر این زندگانی وحشت‌زا !  
افسوس بر این روزهای گذشته ! « نه بر مرده بر زنده باید گریست » وای بر آن آخرت  
ناطلبیده !

### قدردانی از پنج نعمت

هنگامی که به نیاز و بیچیزی و تهی‌دستی خود پی بردیم ، و بر چهره زرد و افسرده خود نگرستیم ، و پژمردگی و تشنگی و دردمندی را در سیمای خویش دیدیم : البته یک شوق‌طلبی در دل ما پیدا شده و شب و روز در پی دوا و درمان خواهیم رفت ، و برای رفع این افسردگی و پژمردگی خواهیم کوشید ، و از روز بیچارگی و پریشانی اندیشه خواهیم کرد . و در اینوقت است که از نعمت‌های بی‌پایانی که شامل حال ما است قدردانی کنیم ، و از موقعیت و فرصتیکه در دست داریم استفاده نمائیم . در امالی شیخ از حضرت رسول ( ص ) نقل میکند : **يَا أَبَا ذَرٍّ اِغْتَنِمْ خُمْسًا قَبْلَ خُمْسٍ : شَبَابَكَ قَبْلَ هَرَمِكَ وَ صِحَّتَكَ قَبْلَ سُقْمِكَ وَ غِنَاكَ قَبْلَ فَقْرِكَ وَ فَرَاغَكَ قَبْلَ شُغْلِكَ وَ حَيَاتَكَ قَبْلَ مَوْتِكَ** ، ما رَأَيْتُ كَالنَّارِ نَامَ هَارِبُهَا وَ لَا مِثْلَ الْجَنَّةِ نَامَ طَالِبُهَا - ای ابوذر غنیمت بشمار پنج حال را پیش از پنج دیگر : زمان جوانی را پیش از پیری ، و حال سلامتی را پیش از مرض ، و بی‌نیازی را پیش از فقر ، و فراغت را پیش از گرفتاری ، و زندگی را پیش از مردن ، ندیده‌ام مثل آتش که بخوابد گریزان او و نه مانند بهشت که بخوابد طلب‌کننده او .

کسیکه در جستجوی سعادت و بهشت است پیوسته در جدیت و کوشش است ، و هر آنکه از عذاب قهر و آتش غضب خداوندی لرزان باشد همیشه در چاره‌جویی و عاقبت‌اندیشی غوطه‌ور است ، آیا میتوانیم صبوری دل و خواب دو چشم را از عاشق بیقرار دریابیم ؟

و آیا آدمیکه در هول و ترس و اضطراب است میتواند با راحتی دل و آرامی و خاطرجمعی بخرامد ؟ پس در اینجا ما نتیجه میگیریم که : هنوز میل بخوشبختی و

شوق بسعدت و زندگی حقیقی پیدا نکرده‌ایم ، و از سختی و گرفتاری و آتشهای سوزان و عذابهای جانگداز آنسرای هراسی نداریم ، و اگر نه : اینطور نبودیم ، و تا این اندازه در دریای بیخبری و بیحسی و تبه‌کاری فرونمیرفتیم ، و باین رایگانی سرمایه‌ی عمر عزیز خود را از دست نمیدادیم .

البته شخص بیدار و عاقل و دانا بیایداری زندگانی این جهان دلبستگی ندارد ، و خود را همیشه برای کوچ و انتقال و سفر آخرت مهیا میسازد ، و تا توانائی و فرصت در دست او است موقعیت را غنیمت شمرده و از ایّام زندگی خود استفاده میکند ، و مخصوصاً از نعمت‌های صحت ، جوانی ، بی‌نیازی ، آسودگی ، حیات ، با کمال دقت و نهایت مراقبت قدردانی مینماید ، و با این نیروهای بزرگ طبیعت برای کمال و روحانیت خویش صرف مساعی میکند .

این یکدو دم که دولت دیدار ممکن است دریاب کار دل که نه پیدا است کار عمر



## یک آینده خطرناک

هزاران فریاد از آنروزیکه عواقب این سستی و غفلت و خیره‌سری در پیش روی ما مجسم و پدیدار شده ، و چشم‌های صورت و سیرت ما را تار و تیره نماید ، و آن نعمتهای پنجگانه را یکایک از دست بدهیم ، ما باشیم و درد و بیماری ، ضعف و پیری ، فقر و حاجت ، ابتلاءات و گرفتاری ، نیستی و مردن ، وای بر چنین روز بیچارگی و تنگدستی و فلاکت ما ! آیا در چنین روزی که ضعف از هر طرف بما احاطه کرده است میتوانیم از آغاز امر گامهای خوشبختی و سعادت برداریم ؟ آیا در آنروز توانائی آن داریم که در بازار علم و عمل تازه سرگرم معامله بوده و گوی پیشرفتی و برد از میدان حقیقت و روحانیت بر باییم ؟ و با ایستادگی و پافشاری آن تیرگیها و خواهی زشت را از محیط دل خود دور افکنیم ؟ آیا بیداری و جنبش آنروز میتواند دستگیری از ما نموده و ما را بمنزل مقصود برساند ؟ آیا در آنوقت بجز بدبختی و سیاهی دل و تنگی چشم در فضای انسانیت چیزی از ما دیده خواهد شد ؟

حضرت سجاد ( ع ) میفرماید :

إِذِ الْإِنْسَانُ خَانَ النَّفْسَ مِنْهُ      فَمَا يَرْجُوه رَاجٍ لِّلْحِفَاظِ  
 وقتیکه انسان خیانتکار شد روح او      پس امید ندارد کسی از او خودداریرا  
 فَلَا وَرَعَ كَدَيْهِ وَلَا وِفَاءً      وَلَا الْأَصْغَاءُ نَحْوِ الْإِتْعَازِ  
 پس ورعی نیست پیش او و نه وفاء      و نه گوش دادن به موعظت  
 روح انسانی از عالم نور است و میباید حقیقت و مرتبت خود را حفظ نماید تا  
 آلوده به ظلمت طبیعت و آمیخته به کثافت و پستی عالم مادیت نباشد ، آدمی تا

موقعی شرافت و بلندی و برتری دارد که از حریم آثار و خواص مقام انسانیت خود دفاع کرده و از صورت و سیرت آدمی باشد. و کسانیکه صفات انسانیت و اخلاق آدمیت را پرورش نداده و حقیقت و شرافت خود را از دست میدهند بسیرت از مقام انسانیت دور مانده و روح‌های سرفراز خویش را دچار شیطننت و وحشیت نموده‌اند، و اینگونه اشخاص چنان بوسیله زشتیها و پلیدی‌های اعمال سرنگون در تیرگی جهل و حیوانیت شده‌اند که بهیچگونه امید نیکبختی و سعادت و روحانیت در وجود آنها تصور نمیشود، و باندازه سنگدل و روحشان تیره و خفه گشته که بکلی روحانیت و زیبائی و روشنائی نهان را فراموش کرده‌اند، از گردش چرخ و فلک عبرت نمیگیرند، از اختلافات و رنگهای شگفت‌آور جهان پند اخذ نمیکنند، از گفته‌ها و رهنمائی‌های بزرگان عالم موعظت نمیپذیرند، بفرمانهای پروردگار جهان و قوانین آسمانی مسخره نمایند، از روحانیت و حقیقت بدگوئی کنند، و پیوسته با باطن و سعادت خود در ستیزه هستند، و با دستهای ستمگری ریشه عقل و عدل خود را میکنند.

تو ز چشم انگشت را بردار هین      وانگهانی هرچه میخواهی ببین  
 چون محمد پاک شد از نار و دود      هرکجا رو کرد وجه الله بود  
 هرکه را باشد ز سینه فتح باب      او ز هر ذره به‌بیند آفتاب

## تشنگی آور بدست

پیدایش دانش و بینش و فرارسیدن کمالات انسانی بسته است بدو مقدمه : طلب و شوق، مدد و توفیق . ما باید پیوسته در راه طلب بکوشیم ، و بهر وسیله که ممکن است این یکتا سرمایه سعادت را در نفس خویش تقویت نمائیم ، ما نه تنها بواسطه طلب و شوق بمقاصد خویش دست یافته و وظایف انسانیت و بندگی را تأدیه میکنیم : بلکه با آن کلید خوشبختی توفیق الهی و مدد غیبی را هم که مقدمه دیگر وصول بمقصد است میتوانیم جلب نمائیم که با یاری و مدد خدائی گامهای آدمیت را برداریم .

دلا بسوز که سوز تو کارها بکند      نیاز نیم شبی دفع صد بلا بکند  
 طبیب عشق مسیحا دم است و مشفق لیک      چو درد در تو نه بیند که را دوا بکند  
 کسانیکه از ترقیات آدمیت و مراحل روحانیت بازمانده و غرق عالم حس و شهوت هستند : از افرادی تشکیل یافته اند که در نتیجه نگاه نکردن بنقائص خود و ندیدن عیوب خویش از حقیقت طلب و شوق بی نصیبند ، دردی نمی بینند تا بدرمانش بکوشند ، و باحتیاجی برنمیخورند تا در رفع آن قدم بردارند ، و از شدت ضعف و ناتوانی تشنگی و گرسنگی خود را نمی فهمند .

در نهج البلاغه میفرماید : **يا أَيُّهَا النَّاسُ طُوبَى لِمَنْ شَغَلَهُ عَيْبُهُ عَنْ عُيُوبِ النَّاسِ**  
 و **بَكَى عَلَى خَطِيئَتِهِ** - ای گروه مسلمین سعادت برای کسی است که مشغول کند عیب خود او او را از توجه کردن بعیوب دیگران و گریه کند بخطاهای خویش .

ماها اگر از رهنمائی پیشوایان دین و حقیقت پیروی کرده و از رفتار و گفتار آن عقلهای برجسته جهان و برگزیدگان خداوند سبحان تشکر و قدردانی مینمودیم :

هرگز اینطور نبودیم که هستیم . تیرگی و سختی دل ما بجائی رسیده است که کلمات غیبی را هم با چشم پست خود مینگریم ، دستورهای الهامی و آسمانی را پشت گوش می اندازیم ، در عالم وجود تنها فطرت پست و حس حیوانی خود را می بینیم و بس ، و بهیچگونه درباره نقایص و زشتیها و عیبهای خویش اندیشه نمیکنیم ، و بر خطا و گناه نفس خود افسوس نمیخوریم .

هرکجا دردی دوا آنجا رود	هرکجا فقری نوا آنجا رود
هرکجا مشکل جواب آنجا رود	هرکجا پستی است آب آنجا رود
آب کم جو تشنگی آور بدست	تا بجوشد آبت از بالا و پست

### خوشا آنان که الله یارشان بی

ای خوشا آنانکه از بستر خواب بیدار شدند ، و از تیرگی غفلت رهیدند ، و از مستی جهل جهیدند ، با چشم بینا و گوش شنوا از تندبادهای جهان پند گرفتند و بخود آمدند ، و در اصلاح نهان کوشیدند ، و یکایک عیبها و نقایص نفسانی و اخلاقی را از نفس انداختند ، و از خودستائی و شهوت پرستی بسوی یکتاخواهی گریختند ، و افسار نفس سرکشرا بدست گرفته و از حيله و مکرهای او رستند ، گام عمل برداشته به منزل روحانیت و صفا رسیدند ، با دل روشن به بندگی و طاعت معبود مهربان برخاستند ، و بحلاوتهای معنوی و روحانی و لذتهای حقیقی رسیدند ، و از اسرار و معارف حقیقت آموختند ، پروانه وار دور شمع وجود گشتند ، از این قفس خاک با بال و پر شوق و توفیق بکوی محبوب بیهمتا گذشتند ، و دل از زر و زیور و نمایش و تظاهر اینجهان کنده و با یک جهان پاینده که سرتاسر وفا و نور و حقیقت است مربوط گشتند ، و برای همیشه خرم و خندان و شادکام میباشند و **وَجُوهٌ یَوْمَئِذٍ نَاضِرَةٌ ألی رَبِّهَا نَاضِرَةٌ** - اشخاصی در آنجهان هستند که همیشه فرحناک و خوشحال بوده و دلهایشان متوجه بخدای شان میباشد .

این جمع گوی خوشبختی را در میدان انسانیت ربودند ، و گللهای رنگارنگ از گلشن وصال چیدند ، چراغ دیده را از فروغ محبوب دلفروز روشن ساختند ، باز ظفر را بدست و سعادت و کامیابیرا شکار نمودند ، از عشوه گری و طرب انگیزی شاهد مطلوب دلفریفته و دلباخته گشتند .

دل شوق لب ت مدام دارد      یارب ز لب ت چه کام دارد

خرم دل آنکسی که صحبت      با یارب علی الدوام دارد

## فکر و عبرت

اندیشه کردن در پیرامون گذشته و آینده خویش ، و پند گرفتن از پیش آمدهای جهان : از بزرگترین وسائل سیر بسوی کمالات انسانی است . و هر کس بفراخور حال خود از ایندو قسمت نتیجه میگیرد ، بزرگان و روشن فکران و راهروان حقیقت همیشه با فکر و عبرت جاده حیات و سعادت را صاف و روشن میسازند . در خصال صدوق از حضرت صادق نقل ( ص ) میکند : *كَانَ أَكْثَرَ عِبَادَةِ أَبِي ذَرِّ النَّفْكَرِ وَالْأَعْتَابُ* بوده است اکثر پرستش و عبادت ابوذر فکر کردن و عبرت گرفتن .

همیشه ابوذر در گفتار و کردارش اندیشه مینمود ، از عواقب رفتار و گزارشات خویش می اندیشید ، در بیوفائی حیات دنیا متفکر میشد ، از جریان امور عوالم آینده و جهان سزا و جزا بنظر میآورد ، از حادثه‌ها و نشیب و فراز زندگانی اینجهان عبرت میگرفت ، از حالات و رنگهای گوناگون روزگار استفاده فکری و پندی میبرد ، و با نیروی فکر و نور عبرت صلاح و خیر خود را میدید ، فریب نمایشات گیتی را نمیخورد ، و خاطره‌های زیبا و زشت و نقشه‌ها و حوادث مختلف را از دوره زندگی خود در مقابل چشم برای همیشه نگه میداشت .

نتیجه فکر و عبرت نه تنها امتیاز دادن خیر و صلاح است از فساد و تیرگی : بلکه بر روح بندگی و پرستش هم میافزاید ، و ما را بحقیقت وظائف شخصی و نوعی خود آشنا میسازد ، و خصوصیات جهان غیب را برای ما روشن میکند ، و روان ما را با نور معرفت و علم تربیت مینماید ، و با روحانیت پیوسته میشویم .

### اهمیت فکر در اسلام

در آئین پاک اسلام تاکید و تشویق زیادی شده است برای فکر نمودن در کارها ، و اندیشیدن در پیرامون عوالم روحانیت ، و کنجکاوی کردن در صفات خداوند زمین و آسمان ، و تفکر و تعمق در عجائب آفرینش و مراتب هستی . در کافی از حضرت رضا ( ع ) نقل است : **لَيْسَ الْعِبَادَةُ كَثْرَةَ الصَّلَاةِ وَالصَّوْمِ إِنَّمَا الْعِبَادَةُ التَّفَكُّرُ فِي أَمْرِ اللَّهِ** - نیست بندگی کردن با زیادی نماز و روزه بلکه عبادت فکر کردنست در صفات الوهیت .

البته نمازیکه تنها خم شدن و ایستادن و حرکت دادن بدن و زبان باشد : چطور ممکن است آدمیرا با یک جهان روحانی پیوند کند ، روزه‌ایکه فقط نخوردن و نیاشامیدنست : چسان بر نورانیت روان میافزاید ، زیرا اثر و نتیجه هر امری مربوط است بعلت مناسب خود او ، و کمال سنخیت و تناسب در میان علت و معلول همیشه میباید موجود و محقق گردد ، و این معنی بحکم خرد و قوانین فلسفه ثابت و روشن میباشد . پس عمل و عبادت و ستایش تا از روی فکر و حقیقت نیست اثری در روان و روح نخواهد بخشید .

ما باید عبادتیکه بجا میآوریم از حقیقت آن آگاه شویم ، خود را بشناسیم ، و بفهمیم که چه میکنیم ، و با تمام خشوع و فروتنی در پیشگاه عظمت پروردگار متعال ستایش نمائیم ، و با دل پر از عشق و محبت از خدای مهربان عطابخش سپاس بگوییم ، و با قلب پاک و صاف بآفریننده خطاپوش خویش ارادت و بندگی کنیم ، و برای رسیدن بحضور و درک فیض و انس از جمال دلنواز او از لذائد طبیعت چشم پوشیم ، و در سی روز که روزه هستیم فکر و توجه روحرا بعالم حقیقت و

روحانیت پرورش بدهیم ، و همچنین در همه عبادتهائیکه بجا میآوریم میباید هر یک آنها از روی فکر و توجه دل انجام گرفته و از آتش هوی و ریا دور باشد .



### ما چه کردیم تا چه باشیم

در اینجا مسئلهٔ مشکلی برای ما حل میشود که : ما چرا پس از سالهای درازیکه در عبادت و طاعت میکوشیم هیچ اثر و نتیجهٔ از آنها نمی‌بینیم ؟ و در نتیجهٔ چهل سال بندگی یا کمتر و بیشتر نور و صفا و معرفتی در دل ما پیدا نمیشود ؟ در مقام حل این اشکال میگوییم : عبادتهای ما از روی فکر درست نبوده و اعمال ما از روح و حقیقت بیگانه است ، سپاس و ستایش ما محض صورت و زبانی است ، دل از کردار و رفتارمان بیخبر است ، بجای معارف و علوم حقیقت پندارهای بیهوده و انگارهای باطل را در سینه می‌پرورانیم ، روان پاک ما محکوم و دستگیر پلیدی‌ها و چالپوسی‌ها شده ، و اخلاق پست و زشت سراسر قلب ما را فراگرفته است ، ما تخم با ثمری در دل نکاشتیم تا روز بهره‌برداری او رسیده و محصولی بچینیم ، ما چه کردیم تا چیزی باشیم .

آیا در قیام نماز حقیقتاً دل ما در پیشروی آن معبود هر جایی بود ؟ آیا موقع تکبیر از ته قلب خدا را تجلیل و تعظیم مینمودیم ؟ آیا موقع بسمله بجز ذات توانایش یار و یآوری نمیدیدیم ؟ آیا با گفتن حمد از خلوص دل ثناگوی حضرت او بودیم که هیچ‌گونه گله و شکایتی نداشته باشیم ؟ آیا با خواندن دیگر آیه‌های قرآن اثری از راستگویی در سیمای ما پیدا میشد ؟

بلکه خواهید گفت که : نمی‌فهمیدیم چه میگفتیم ، و هرچه میکردیم طوطی‌وار از روی عادت بوده ، ما مکلف بودیم یک الفاظی بگوئیم و صورت عملی بجا آوریم ، ما میخواستیم یک تکلیف‌هایی : که هرگز از معنی و حقیقت آنها جستجو نمی‌کردیم از دوش خود بیندازیم . در اینجا است که مشقت تبه‌کاری و بیخردی ما باز شود ، و

بناچاری بگوییم که ما طلب سعادت نمی‌کردیم و از پی خوشبختی نمی‌رفتیم: تا گنج نور و معرفت بیابیم، ما از روی دانائی و بینائی عبادت و بندگی نمی‌نمودیم: تا با شاهد غیبی هم‌آواز باشیم.

ای که خاک تیره را تو جان دهی	عقل و حس و روزی و ایمان دهی
کار تو تبدیل اعیان و عطا	کار ما سهو است و نسیان و خطا
سهو و نسیان را مبدل کن بعلم	من همه جهلم مرا ده صبر و حلم
کیمیا داری که تبدیلیش کنی	گرچه جوی خون بود نیلیش کنی

## مناجات

خدایا هرچه باشیم بسوی تو آمده و بجز بارگاہت پناهگاهی نداریم ، الهی با دست تهی و با رخساره زرد و با دل پر از لرز و اضطراب به بخشش تو مینگریم ، و بفضلت امیدواریم ، ما را مأیوس نفرما ، و بلطف و کرم خود ما را دستگیر ، و از درگاه خودت ما را مران .

وَقَدْتُ عَلَى الْكَرِيمِ بَغَيْرِ زَادٍ      مِنْ الْحَسَنَاتِ وَالْقَلْبِ السَّلِيمِ  
وارد شدم بشخص کریم بی توشه      نه کارهای خوبی دارم و نه قلب پاک  
لِحَمْلِ الزَّادِ أَقْبِحُ كُلِّ شَيْءٍ      إِذَا كَانَ الْوَفُودُ عَلَى الْكَرِيمِ  
برداشتن توشه بدترین هرچیزیست      وقتیکه باشد وارد شدن بر شخص کریم

باین بی آشنائی برکیاشم      باین بی خانمانی برکیاشم  
همه از در برونن با تو آیم      تو که از در برونی برکیاشم

زاهد نکند گنه که قهاری تو      ما غرق گناهیم که غفاری تو  
او قهارت خواند و ما غفارت      آیا بکدام نام خوش داری تو  
الهی هرچند گنه کاریم : ولی مهر تو را در دل داریم ، اگرچه نیکوکار نیستیم :  
ولیکن خوبان و دوستان تو را میخواهیم ، و از بدکاران و دشمنان تو بیزاریم ، ما را  
آنچور کن که میخواهیم و هم تو میخواهی ، الهی در اینجهان یکسره از خوان  
پهناور تو استفاده کردیم و در همه ایام زندگانی خود مهمان تو بودیم در آنجهان  
پر نعمت نیز راحتی و خوشی را از ما دریغ مدار ، الهی ما از پیشگاه پر عظمت تو بجز

خوبی و نیکوئی و بخشاینده‌گی چیزها در نظر نداریم خوشبینی و نیک‌گمانی ما را از دست ما مگیر .

### امیدوار باشید

انواع رحمت و بخششهای خداوندی که همه جهان هستی را فراگرفته است : تازه نمونه‌ایست از آن لطفهائیکه در آنجهان جلوه‌گر خواهد شد ، نعمتهای بی‌پایانی که در اینعالم می‌بینیم همه آنها نمایشی است از دریای بیکران آنسرای جاویدان ، ما باید با کمال امیدواری و خوش‌گمانی رو بدرگاه دلگشای پروردگاری آوریم ، و امیدوار باشیم که بهرگونه خوبیهها و نعمتها و کمالات خواهیم رسید ، و هیچ وقت از خدای آفریننده نترسیم ، پروردگار ما مهربان و بخشاینده است ، خدای ما میخواهد همه بندگان او با خوشی و خوبی و سعادت بسر برند ، ما باید تنها از رفتار بد و کردار زشت خود بترسیم که روزی دامن‌گیر ما شده و بسوی بدبختی و گمراهی خواهد کشید ، ما باید با شهوت و هوی در ستیزه باشیم ، و قوای عقل خود را در مقابل آنها از دست ندهیم ، نه اینکه پیوسته تیشه بر ریشه انسانیت خویش زده و خدای پاک بزرگ را با قهر و عذاب و شکنجه معرفی کنیم ، به‌بینیم خدا خودش در اینقسمت چه میفرماید : **قُلْ يَا عِبَادِيَ الَّذِينَ أَسْرَفُوا عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ لَا تَقْنَطُوا مِن رَّحْمَةِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِيعًا إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ وَأَنبِئُوا إِلَىٰ رَبِّكُمْ وَأَسْلِمُوا لَهُ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَكُمُ الْعَذَابُ ثُمَّ لَا تُنصَرُونَ** - بگوی ای بندگان من که ستم میکنید بر خودتان باز مأیوس نباشید از رحمت خدا ، که او همه گناهها را می‌آمرزد زیرا که بخشاینده و آمرزنده و مهربان است ، و برگردید بسوی پروردگار خودتان و تسلیم او باشید پیش از اینکه برسد بشما عذاب و بدبختی ، و پس از آن یاری کرده شده نمیشوید .

باین صراحت لهجه بهمه اعلام کرده و مهربانی و خیرخواهی خود را در جهان

آشکار میسازد ، تا آفریدگار خود را بشناسند ، و درباره او بدبین و بدگو نباشند ، بلکه کسانی هم که خطا کارند باز ناامید و افسرده دل نشوند ، و تا روزیکه گرفتاری و بدبختی آنها نرسیده از آینده خطرناک خود ترسیده بسوی سرچشمه کمال و خوبی بازگشت نمایند ، و بترسند از روزی که نتیجه خطاهای آنها هویدا گشته و عاقبت کردارهای ناهنجارشان فرارسد که روز بیچارگی و نومیدی و بی‌یاوری ایشانست .

بازآی بازآی هرآنچه هستی بازآی      گر کافر و گبر و بت پرستی بازآی  
این درگه ما درگه نومیدی نیست      صدبار اگر توبه شکستی بازآی

رحمت و مهربانی او پیوسته موج زده و گناهکارانرا بسوی خود میطلبد ، نسیم آمرزش و مغفرت او همیشه وزیده و دلهای تیره و گرفته را صفاء و نور میبخشد ، درگاه بلند او بروی همه باز است و از میهمانان هرگونه پذیرائی بعمل میآید ، در آن بزمگاه امتیاز و جدائی نبوده و فقیر و دولتمند و ضعیف و توانا و کوچک و بزرگ همه در آنمقام یکسانند ، در آنجا از صورت میگذرند و بسیرت نگرند ، از ظاهر چشم میپوشند و بدل می‌پردازند ، هرکسی را بر طبق باطن و حقیقت او آسایشگاهی میبخشند ، لباسهای نو میپوشانند ، پاکیزه و عنبر سرشتش کنند ، عجائب و نادیدنی‌هایی نشان او دهند ، از اسرار آفرینش و حقائق او بهره‌مند میگردد .

لطف خدا بیشتر از جرم ماست      نکته سربسته چه گوئی خموش

### حقیقت اسلام

آری ما باید روی بآنسوی بگردانیم ، خود را بشط رحمت بیاندازیم ، دل را بآن نسیم معنوی نشان دهیم ، و آفریننده خویش را بمیزبانی بشناسیم ، رخس را دیده تسلیم وی شویم ، پروانه وار دورش بگردیم ، از خلوص دل او را بخواهیم ، با خواهشهای او موافق باشیم ، با نعمت‌های او پرورش یافته برخلاف و جنگ او قیام نکنیم **إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ** - حقیقت دین پیش خدا تسلیم شدنست .

همه ادیانی که از آغاز خلقت برای افراد بشر آمده روی یک اصل و پایه ساخته شده ، و برگشت تمام آنها به تسلیم شدن است . دیندار یعنی از خود گذشته و فدائی و سلم گشته .

هشدار که گر وسوسه نفس کنی گوش آدم صفت از روضه رضوان بدر آئی هر دینی که آسمانی است از هوی پرستی و شهوت رانی نهی کرده ، از رذائل اخلاق و خبائث عاداتها منع نموده ، عمل‌های بد و گفتگوهای فتنه‌انگیز را از دائرة انسانیت بیرون انداخته ، و مردم را بسوی نیکویی و خوشرفتاری و پاکدلی دعوت فرموده ، و جهانیانرا برای محبت و صفا و یگانگی و یکتا پرستی خوانده ، و سعادت و روحانیت آنانرا خواسته است . تمام اینها بحکم عقل و بایجاب خرد است ، و عقل مرادف با انسانیت و کمال و روحانیت و خدا پرستی و سلم بودن و دینداری است ، عقل یعنی خیرخواه و صلاح طلب و خداجو و حقیقت پرست ، عقل با جفاگری و یاوه گوئی و چاپلوسی و لجام گسیختگی در نبرد است . پس در نتیجه ما میگوئیم : هرکه عقل دارد دیندار است ، و دینداری حقیقتش سلم شدن و اطاعت میباشد ، باز از این دو جمله نتیجه میگیریم که : آدم با خرد مطیع و پیرو اوامر و دستورات

خداوند متعال میباید ، و کسیکه برخلاف پروردگار جهان و آفریننده خود سلوک کند : از مراحل عقل و انصاف و آدمیت و وجدان دور خواهد بود .

عقل در تن حاکم ایمان بود      که ز بيمش نفس در زندان بود  
عقل باشد ایمنی و عدل جو      بر زن و بر مرد اما عقل کو  
عقل عقل و جان جان ایجان توئی      عقل و جان خلق را سلطان توئی



### دین یعنی عقل

دینی که از جانب پروردگار متعال برای توده مردم تنظیم میشود : عبارت است از قانونهائیکه نظام و داد و آسایش و بهبودی و برابری در عهده آن باشد ، و مردم را بسوی کمال و سعادت و خوشبختی بکشد ، حقیقت و انسانیت و تربیت را میان بشر بیان کند ، راههای پرخطر و کج و تیره و بدبختی را بهمه افراد نشان دهد ، راه صاف آدمیت ، جاده روشن زندگی جاودانی ، صراط مستقیم خداشناسی را در پیشروی همه آشکار سازد .

و ما اگر بخوبی در پیرامون این مطالب و قوانین اساسی دیانت اندیشه کنیم : خواهیم دید که همه آنها بر طبق حکم و فرمانهای عقل میباشد ، و یکایک از روی خرد کامل و فکر درست ریخته شده است ، و اگر باز بدقت در اطراف حکمهای عقل و دین بنگریم خواهیم یافت که : آخرین مقصود و غرض هر یکی از آنها حفظ حقیقت انسانیت و انجام وظائف بایستنی بندگی و تکمیل استعداد فطری است .

بزرگان دانش عقل را بچشم و دین را بروشنائی تشبیه کرده اند که : عقل فطری انسان میباشد با نور دیانت گام برداشته و صلاح و فساد خود را تشخیص دهد ، و اگر دین نباشد چشم عقلی از دیدن جزئیات عاجز مانده و در راههای مشتبه و تیره مواجه با خطرات بیشمار خواهد شد . در قرآن مجید نیز باین موضوع اشاره میفرماید : **قَدْ جَاءَكُمْ مِنَ اللَّهِ نُورٌ وَكِتَابٌ مُبِينٌ يَهْدِي بِهِ اللَّهُ مَنِ اتَّبَعَ رِضْوَانَهُ سُبُلَ السَّلَامِ وَيُخْرِجُهُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ** - آمد بسوی شما از جانب خداوند متعال نور و روشنائی و یک مجموعه روشن کننده که هدایت می کند خدا بواسطه آن هر کسی را که در جستجوی او است براههای سلامتی و روحانیت و پاکی و بیرون

میآورد آنرا از میان تاریکیها بروشنائی .  
 پس زیادی و نقصان عقل هر کسیرا میتوانیم از درجهٔ دینداری او تشخیص  
 بدهیم ، و اندازهٔ خرد مردم را از خداپرستی و بندگی آنان می فهمیم ، و با این محک  
 دقیق چگونگی عقل خود را می سنجیم .  
 آنکسیکه ایام زندگی خود را بشهوات و تمایلات نفسانی و حرص و علاقه و  
 محبت دنیوی که چند روزی است ، سپری کرده و از جهان پاینده و زندگی حقیقی  
 جاویدانی و لذائد روحانی دست میکشد : البته محکوم بنادانی و ضعف عقل و  
 انحراف خواهد شد .

عقل همراهی بود سلطان شناس	میشناسد شاهرها در هر لباس
عقل جانرا سوی جانان میبرد	قطرهها را سوی عمان میبرد
عاقل آن باشد که جان پرور بود	هرکه تن پرورد گاو و خر بود

### علامت عقل اسلام است

انسان مرکب از کالبد و روان است که از قسمت کالبد با دیگر حیوانات جهت اشتراکی داشته ولی از جهت روان امتیاز و جدائی پیدا میکند ، انسان تا برای پرورش و تربیت بدنش میکوشد : هنوز از دائره حیوانیت گامی بیرون بر نداشته است ، انسان تا منظورش تنها لذت و خوشی و راحتی بدنی است : هیچ‌گاه از حلاوت‌های آدمیت و روحانیت بهرمنند نیست ، بشر روزی بر سائر موجودات حیه برتری دارد که حقیقت نوعی انسانی خویشرا نگهدارد ، و روح سرفراز انسانیت را مغلوب قوای حیوانیت ننماید ، و عقل نورانی خویشرا دستگیر هوی و شهوت نکند ، و پیوسته نظرش بمراتب بالا و نورانی موجودات باشد ، و مقصد او تکمیل قسمت روحانی است .

انسان اگر طلب عظمت و مقام و عزت بنماید : می‌باید از این هواخواهی دست کشیده و چشم بجمال دلفروز روان بخش احدیت بدوزد، آدمی هرگاه بخواهد عقل و خرد او در سرتاسر وجودش حکمفرما و جلوه‌گر گردد: می‌باید چنان فریفته آفریننده مهربان خود باشد که از خودخواهی و شهوت‌پرستی اثری در نهان او باقی نماند ، و طوری جان در راه خداوند کام‌بخش نثار کند که بجز خوشنودی و خواست محبوبش طلبی در دل او دیده نشود ، و پیوسته در مقام طاعت و بندگی دست خضوع بر سینه نهد .

گدای کوی تو از هشت خلد مستغنی است اسیر بند تو از هر دو عالم آزاد است  
در کافی از حضرت باقر ( ع ) نقل میکند : لَمَّا خَلَقَ اللَّهُ الْعَقْلَ قَالَ لَهُ أَقْبِلْ فَأَقْبَلَ  
ثُمَّ قَالَ لَهُ أَدْبِرْ فَادْبَرَ فَقَالَ وَ عِزَّتِي مَا خَلَقْتُ خَلْقًا أَحْسَنُ مِنْكَ - زمانیکه آفرید

پروردگار متعال حقیقت خرد را فرمان داد او را که پیش آید پس اطاعت کرد و سپس فرمود تا پس برود باز پیروی نموده و عقب رفت فرمود قسم به عزت خودم که نیافریده‌ام موجودی که بهتر و زیباتر باشد از عقل .

در این روایت شریف نخستین نشانه و علامتی را که برای عقل معین نموده‌اند : سلم شدن و طاعت او است درباره‌ی خواسته‌های آفریننده‌ی خویش که بطوری سر تسلیم فرود آورده و محبت و رضایت را پیشه‌ی خود سازد که گویا از خود گذشته و یکسره محو و فانی جمال بی‌مثالی احدیت گشته است .

آری عقل رضای دوست حقیقی مهربان را طلبیده و همیشه خواهشهای نفسانی خود را فدای دلخواه او مینماید ، عقل هرگز صلاح و فساد نفس خویشرا در مقابل خواست محبوب یکتایش ندیده و آخرین منظورش انجام وظائف انقیاد و بندگی میباشد ، چشم عقل بسی دوربین و دقیق است و همیشه پایان زندگانی و زندگی را مینگرد ، و از انجام امورات خود اندیشه میکند ، و نتیجه‌ی گفتار و کردار خویشرا می‌بیند .

روی بنما و مرا گو که دل از جان برگیر      پیش شمع آتش پروانه بجان گو درگیر  
دوست گو یار شو و جمله جهان دشمن باش      بخت گو پشت کن و روی زمین لشکرگیر

### اندیشه‌های ترس آور بیخود

بسیاری از مردم بواسطه برخی از اندیشه‌های بیهوده و خیالهای باطل از صراط انسانیت و راه سعادت میمانند ، این گروه می‌انگارند که : اگر خداپرست و متدین باشند گزارشات زندگانی آنان اختلال پیدا می‌کند ، اینان خیال می‌نمایند : در صورتیکه بخواهند دل از اینعالم چند روزی کنده و با جهان جاودانی پیوندند باید با تهی دستی و بی چیزی و بی یآوری جان تسلیم کنند ، اینجماعت میگویند : اگر انسان بخواهد خداجو و حقیقت‌طلب و بسوی روحانیت و صفا و نور گام بردارد نخست بار می‌باید از این زندگانی و عیش دست شسته و سپس در کنج خلوتی نشسته و در بروی همه بسته عمر خود را باطاعت و عبادت بسر برد ، و از هرگونه خوشیها و لذتهای دنیا دست بکشد ، ملامت و بدگوئی یاران را بپذیرد ، دوری و خلاف و دشمنی دوستان را از جان و دل بخرد ، کناره‌گیری و بدبینی خانواده و خویشانرا بخود ببیند .

اینگونه اشخاص یا درد و عیبی در وجود خویش احساس نمیکنند تا برای درمان بکوشند ، و یا چنان ضعف و پستی بر روح آنان مستولی شده است که هرگونه خیال بیهوده و یاهو میتواند راه خوشبختی و سعادت ایشانرا بگیرد ، و کوچکترین دشمن و مانعی آنانرا از پای درآورد و ما در این کتاب تباهی و تیرگی این اندیشه‌های مضر بعالم حقیقت و آدمیت را بطور بسط و تفصیل خواهیم نوشت ، و از خوانندگان گرامی میطلبیم اینکه : از راه نوع دوستی و خدمت بانسانیت و انجام وظیفه بندگی در نشر دادن این حقائق و تبلیغ مرام مقدس اسلامی و برانداختن تیره‌روزی و ظلمتکده‌ها با تمام نیرو قدم بردارند ، و آستین همت و غیرت را بالا

زنند . به‌بینیم خدای ما چه می‌فرماید : **الشَّيْطَانُ يَعِدُكُمُ الْفَقْرَ وَيَأْمُرُكُمْ بِالْفَحْشَاءِ وَاللَّهُ يَعِدُكُمْ مَغْفِرَةً وَفَضْلًا وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ** - شیطان وعده میدهد شما را به بی‌چیزی و تنگ‌دستی حقیقی و امر میکند بسوی زشتی و بدبختی ، ولی خداوند شما را میخواند بسوی آمرزش خطاها و پاکی و نیکوئی و رحمت و فضل ، و بخشایش خدا و عطایش بی‌پایان است و او دانا و بینا است بهر شخصی و میتواند نیاز هر کسیرا برطرف نماید .

هر اندیشه‌ی که از جانب شیطان و هوی است بجز بیچارگی و تنگ‌دستی و تیرگی روح نتیجه نخواهد بخشید ، و هر کرداریکه بر طبق خواهش او باشد در دفترچه عقل و دانش با زشتی و تبه‌کاری و ستمگری شناخته خواهد شد . انسان عظمت و بزرگواریش با روان است : و می‌باید آخرین مقصود او بی‌نیازی و خوشبختی و پاکیزگی روحی باشد ، انسان هرچه دلش بخداوندی نزدیک باشد خود را بمبدء جمال و کمال و جلال نزدیک ساخته است ، انسان هر اندازه مسافتی که برای پیروی و دوستی آفریدگار بزرگ جهان گام برمیدارد بحقیقت برای زندگی و سعادت و نیکبختی خویش کوشش میکند ، و میخواهد با یک بخشاینده توانای بی‌نیاز دستگیری مربوط باشد ، و میکوشد با یگانه یاور مهربان وفادار پاینده ، همنشین و انس بگیرد ، آدمی اگر در پی شهوترانی و دنیاپرستی زندگانی خود را بانجام رساند : بسیرت از بهایم پست‌تر است . پس هنگامیکه دل‌بستگی باین زر و زیور و نمایشهای گیتی و یاران بیوفای دنیائی پیدا کند : نخستین روز بیچارگی و بینوائی و بی‌یاوری او است ، و از آنروز باید بدبختی و تیرگی سختی در آینده خود به‌بیند .

گر برکنم دل از تو و بردارم از تو مهر  
آن مهر بر که افکنم و آن دل کجا برم  
نامم ز کارخانه عشاق محبوباد  
گر جز محبت تو بود شغل دیگرم  
شاهین صفت چو طعمه چشیدم ز دست شاه  
کی باشد التفات بصید کبوترم

### شادکامی دنیا نیز از خدا است

البته بودن وسائل راحتی و زندگی در اینجهان و آسایش و شادکامی در زندگانی دنیا نیز تا اندازه بایستنی است: تا انسان بتواند بیاری نیروهای بدنی و فعالیت آنها صراط انسانیت و خدانشناسی را بپایان رساند. پس کوشیدن برای تأمین زندگانی این دنیا نیز مطلوب است، و صرف مساعی نمودن بجهت تنظیم امورات زندگی در اینجهان هم از مقدمات ستایش پروردگار متعال و بندگی او میباشد. و تنها نکته که باید بفهمیم اینست: آسایش و خوشی و شادکامی که در نتیجه کوششهای ما حاصل میشود: ممکن است بیاری و خواستن خداوند جهانیان و با ترتیب و تنظیم او انجام گرفته، و با مدد و مهربانی او در آخرین مرتبه راحتی و شادی باشیم، چنانکه بیخواستن و بی مدد و توفیق آفریدگار بزرگ هرچه قدم برداریم بجائی نمیرسیم، و هرگونه جدیت و فعالیت که خرج نمائیم نتیجه‌ای نمیگیریم. پس ما نباید از پروردگار بخشایشگر جهان رو بگردانیم، و از یکدست نیرومند و توانائی که کار و نظم همه عالم بعهدۀ او است چشم‌پوشی کنیم، و همه اعتمادمان بجدیت و فعالیت خودمان باشد، و شب و روز با تمام قدرت و نیرو برای تأمین زندگانی این دنیای چند روزه بکوشیم.

ما باید آن اندازه که سزاوار و لازم است برای تأمین راحتی و عیش اینجهان جدیت نمائیم، و آخرین مرام و منظور ما از این فعالیت تحصیل سعادت و ترقی روحی باشد، و هرچه جدیت و کار کنیم برای صاف کردن آن جاده اصلی حیات باشد، و سپس از خدای توانای بینا بخواهیم که در هر قسمت و در هر جا یار مهربان و دستگیر و یاور دلنواز ما باشد. در نهج البلاغه میفرماید: مَنْ أَصْلَحَ سَرِيرَتَهُ أَصْلَحَ



اللَّهُ عَلَانِيَتَهُ وَمَنْ عَمِلَ لِدِينِهِ كَفَاهُ اللَّهُ أَمْرَ دُنْيَاهُ وَمَنْ أَحْسَنَ فِيمَا بَيْنَهُ وَبَيْنَ اللَّهِ كَفَاهُ اللَّهُ مَا بَيْنَهُ وَمَا بَيْنَ النَّاسِ - کسیکه درست نماید نهان و قلب خود را اصلاح مینماید خداوند متعال ظاهر و صورت او را و هرکه کار کند برای دین و شریعت کفایت و رسیدگی میکند پروردگار او بامورات و زندگانی دنیوی او و شخصیکه میانه خود و آفریدگارش را بخوبی کردار و حسن رفتار بگذراند خدای او هم میان مردم را با او خوش و موافق خواهد نمود .

خدائیکه همه هستی و نیستی با او است : چطور میشود امورات مادی و دنیوی بنده خود را کفایت نفرماید ، سلطانیکه هر حرکت و سکونی در جهان بفرمان او انجام میپذیرد : چسان خدمتگزار صمیمی خویشرا معطل و مبتلا نگه میدارد ، مالکی که همه از عظمت و جلال و بزرگی و نام او لرزانند : آیا ممکن است دوستدار و هواخواه درگه خود را اسیر و دستگیر و درمانده بهبیند .

دیده ما چون بسی علت در او است	رو فنا کن دید خود در دید دوست
دید ما را دید او نعم العوض	یابی اندر دید او کل غرض
حیله کرد انسان و حیله اش دام بود	آنکه جان پنداشت خون آشام بود
در ببست و دشمن اندر خانه بود	حیله فرعون زین افسانه بود

### هرچه خدا خواست همان میشود

ما هنگامیکه بحقیقت موضوع سلطنت بررسی کرده و بخوبی معنای آنرا بفهمیم : می‌بینیم سلطان ( منظور سلطانیستکه روی صلاحیت و استعداد بمقام سلطنت انتخاب شده است نه سلطان جابر و غاصب ) کسیرا میگوئیم که نیروی و قوت او برتری داشته باشد بهمه افرادی که در زیر حکومت او هستند ، سلطان هرچه خواست میتواند بمقام عمل و اجراء گذارد ، صلاح‌بینی و انتظام هر مملکتی با خسروان است ، همه افراد یک ملت و توده‌ای در زیر حکم و فرمان پادشاه خود زندگانی مینمایند ، و یکایک رعیت میباید از سلطان ( یعنی رئیس دولت حق و سرپرست لایق ملت ) پیروی کند ، و هرگز ملت نمیتواند در مقابل خواست و اراده شاه طرفیت و مخالفت کند ، سلطان از جهت خرد و هوش و عدالت و سیاست میباید بالاتر و برتر از افراد دیگر باشد ، و از این رو دیگران حق اعتراض و بدبینی را در حق او ندارند ، و هرگونه اعطای رتبت و درجت برای اشخاص موکول به نظریه سلطانت .

خداوند متعال سلطان حقیقی همه مراتب آفرینش است ، خداوند حکمفرمای زمین و آسمانها است ، و هرگونه نظم و تشکیلات و اصلاحاتیکه در جهان نمودار میشود با تدبیر و تقدیر پروردگار جهان واقع میشود ، و هرطور پستیها و بلندی‌هائیکه در عالم می‌بینیم با دست تربیت و پرورش خداوند دادگر صورت میگیرد ، خدای ما که سلطنت و حکومت بهمه عالم و عالمیان دارد آفریننده تمام موجودات نیز میباشد ، و هر هستی و پیدایشی که جلوه‌گر شود اثر خلقت و ایجاد او است ، خداوند بزرگ خودش امر میفرماید به پیغمبر اسلام درباره چگونگی سلطنت

او بگوید: قُلِ اللَّهُمَّ مَالِكَ الْمُلْكِ تُؤْتِي الْمُلْكَ مَنْ تَشَاءُ وَتَنْزِعُ الْمُلْكَ مِمَّنْ تَشَاءُ وَتُعِزُّ مَنْ تَشَاءُ وَتُذِلُّ مَنْ تَشَاءُ بِيَدِكَ الْخَيْرُ إِنَّكَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ - بگو ای پیغمبر من که: ای خدائیکه سلطان همه هستی و مالک جهانی! میبخشی از ملک خویش بهرکسی که خواهی، و میگیری از هر شخصیکه قصد نمائی، و عزیز و گرامی میداری هرکه را که خواستی و خوار و ذلیل میشماری هر آدمیرا که صلاح باشد و خواهی، و در دست توانای تو میباشد همه خوبیها و هرگونه نیکوئی، و تو بهر چیزی قادر و توانائی.

البته مقتضای عظمت و جلال و جبروت پروردگار متعال همین است، و مقام جبروت و عظمت او مانع از آنستکه کسی بتواند در مقابل خواست و اراده او خودنمائی و اظهار رأی و نظر کند، و اینمعنی غیر از مجبور کردن مخلوق است. این نه جبر است معنی جباریست.

پس ما باید بخدای مهربان جهان رو آوریم، و هر چیز را از پیشگاه بالای او بخواهیم، و هرگونه نیکوئی و خوبیرا اثر صنع و قدرت او بهبیینیم، و بجز او از دیگران دل برداریم، و پیوسته پیروی و امتثال او نمائیم، عزت و بزرگی و شرافت و سعادت هرچه بخواهیم از او بطلبیم.

جان فدای تو که هم جانی و هم جانانی هرکه شد خاک درت رست ز سرگردانی  
بی تو آرام نشستن بود از ناکامی با تو گستاخ نشستن بود از حیرانی

## مناجات

اللَّهُمَّ إِنَّ رَفَعْتَنِي فَمَنْ ذَا الَّذِي يَضَعُنِي وَإِنْ وَضَعْتَنِي فَمَنْ ذَا الَّذِي يَرْفَعُنِي وَإِنْ  
 أَهْلَكْتَنِي فَمَنْ ذَا الَّذِي يَحُولُ بَيْنَكَ وَبَيْنِي أَوْ يَتَعَرَّضُ لَكَ فِي شَيْءٍ مِنْ أَمْرِي -  
 خدایا اگر تو مرا میان مردم بلند و عزیز گردانی پس کیست که بتواند پست و خوارم  
 نماید ، و اگر تو مرا پائین ببری و به پستی آری که خواهد توانست تا بلندم کرده و  
 نجاتم دهد ، خداوندا اگر تو خواستی مرا هلاک و عذابم نمائی کیست که بتواند  
 میانه گیری کرده و مابین من و تو حائل و مانع شود ، یا در مقابل خواست و اراده تو  
 اعتراضی نموده و شفاعتی بطلبد ، توئی سلطان و حکمران بر جهانیان همه .

هزار دشمنم ار میکنند قصد هلاک گرم تو دوستی از دشمنان ندارم باک  
 الهی درختیکه تو نشاندی دست جهانیان از کندن آن ناتوان است ، الهی دلیکه  
 تو روشن ساختی اگر عالم را تیرگی فراگیرد خاموش شدنی نیست ، خداوندا بنائیکه  
 تو بلندش کردی از بادهای ریشه کن مضطرب نخواهد شد ، سقفیکه تو فرونشاندی  
 برای همیشه در گیتی سرنگون است .

کشیمان گر بزاری از که ترسی برانی گر بخواری از که ترسی  
 به این نیمه دل از کس من نترسم دو عالم دل تو داری از که ترسی

گرم رانی ورم خوانی تو دانی ورم آخر بسوزانی تو دانی  
 ورم بر سر نهی الوند و میمند نمیگویم خدا دانی تو دانی

یکنظر از تو ز من جان باختن از تو سوزانیدن از من ساختن  
 ای بهشت و کوثر و طوبای من ای تو هم دنیا و هم عقبی من

### دل را بدلنواز بدهید

روح آدمی که حقیقت انسانیت به همان است لطیفه است صاف و روشن و جوهریست پاک و بیرنگ که از علائق و تظاهرات جهان رنگ پذیرد ، و بهر چیزی دل بستگی پیدا میکند ، و باندازه نرم و ساده است که هرچه را بیند در مقابل آن خشوع کرده و خود را فدای او مینماید ، و میل و محبتی بظهور میرساند ، و با کمال صمیمیت و یگانگی و یکرهائی در پی او میرود ، و همیشه در یاد او میشود ، و چون بسی مهربان و بیغش و پاک است : بیشتر اوقات در دست غولهای صورت ساز اسیر میشود ، و فریفته خوش خط و خال مارهای گزنده مییابد ، و خود را بدامهای خفه کننده دام گسترهائی پر مکر و حيله میاندازد ، و جلای و صفای حقیقت خود را از دست می دهد ، و با یاران بیوفای ظاهر ساز انس میگیرد .

ایـدریغا یوسفم در چاه شد      او بماند و کاروان در راه شد  
دیو آمد تاخت بر ملک دلم      کرد غارت آنچه دید از حاصلم  
طائر قدس آشیان شد در قفس      دور از هم آشیان و هم نفس  
حیف از آنطاوس رنگین حیف حیف      حیف از آن آهوی مشکین حیف حیف  
ما باید بسی بیدار و آزموده باشیم تا دلرا پیش کسی بگذاریم که وفادار و دلنواز و کامبخش باشد ، ما باید دل خود را از علاقه های بیحقیقت و خوش ظاهر کننده و باصل حقیقت و جمال متوجه سازیم . و ان تَوَلَّوْا فَاَعْلَمُوْا اَنَّ اللّٰهَ مَوْلٰیكُمْ نِعْمَ الْمَوْلٰی وَ نِعْمَ النَّصِیْرُ - اگر دیگران از شما برگشتند و از یاری شما دست کشیدند : پس بدانید که خداوند یاور شما است ، چه خوب یاریست او و چه خوب کمک کننده است مر شما را .

ما دل و جان بخدا میدهیم که یار بی‌یاوران است ، و دادرس ناتوانان و فریادرس بیچارگان است ، دوا و درمان دردمندان است ، دستگیر خطاپوش درماندگان است ، عطابخش دلنواز تهی‌دستان است ، دلگشای هواخواه بندگان است ، کامبخش و دلدار حاجتمندانست ، همنشین و دلنشین مهربان پرهیزکارانست ، روان دلبر دوستان است ، بخشاینده دادگر زمین و آسمان است ، آفریدگار جهانیان است .

دلا دائم گدای کوی او باش      بحکم آنکه دولت جاودان به

بداغ بندگی مردن در این در      بجان او که از ملک جهان به

انسان میباید چشم از چهره‌های زیبا بگیرد ، نظر از گلرخان جهان بردارد : تا بدیدار چهره حقیقت برسد . آدمی باید از این نمایشهای رنگارنگ دنیا بگذرد ، و از جلوه‌های دلفریب او فریفته نشود : تا شیفته آنجهان روشن گردد . بشر باید گوش از آوازهای دلکش و نواهای خوش و شیرین و صداهای گوناگون فراگیرد : تا هیاهوی عالم غیب و سخن‌های نهانرا بشنود . ما دست از لذائذ و خوشیهای دنیا میشوئیم ، و پای روی بزرگی دنیوی و نام و شهوت چند روزه میگذاریم ، و روی از جاه و مال و جلال اینجهان برمیگردانیم : تا بزندگی حقیقی و زندگانی جاودانی برسیم .

### آخرت نقد است نه نسیه

بسیاری از مردمان خوشیها و لذتهای روحانیت را نسیه می‌بینند، و نتایج ایمان و معرفت و خداشناسی را بجهان‌دیگر حواله می‌کنند، جزای عمل و سزای طاعت و ثواب عبادت‌ها در بهشت برین می‌انگارند. اینان خودشان از حقائق روحانیت و معرفت بی‌بهره‌اند، و ایمان و خداشناسی آنان تنها زبانی و از روی تقلید است. و از اینجهت اگر علم و دانشی هم داشته باشند: باندازه فهم و بینش ایشان است، و در آن فضای فهم و محیط محدود معرفتیکه هستند از پیش خود بافندگی می‌کنند. اینان کسانی هستند که اگر برخلاف فهم و رأی خود آیت و روایت و حکایتی بشنوند بهر راهیست انکار مینمایند، و یا آنرا بر طبق رأی خویش معنی می‌کنند. شگفت‌آور اینست: در صورتیکه حقیقت مطلب و معنی درست و صحیحی را از زبان کسی بشنوند بنام تفسیر برآی و کفر، آن حقیقت را با گوینده‌اش از بین می‌برند، این گروه با تمام نادانی و عناد و حماقت همیشه با سعادت خود می‌جنگند. ما با برهان حس و نقل بی‌یقین می‌دانیم که: مؤمن با حقیقت، سرور و خوشی او بسی بالاتر است از این خوشیهای دنیا، و با صراحت لهجه ادعا می‌کنیم: لذت و شادی و سرور و حلاوت شخص با معرفت هزاران مقابل لذتهای یک سلطان مادی است، سلطان از نعمتهای اینجهان استفاده میبرد ولی شخص عارف از جهان‌علم و نور و روح، سلطان مانند نابینائیت که از یک عالم پهناور زیبایی بی‌بهره است، سلطان بی‌معرفت چون حیوانیت که از هر جهت راحتی و خوشی داشته ولیکن از جهان علم و دانش و ادب دور باشد، آدم با معرفت نادیدنیها را می‌بیند، و حقائق و اسرار گیتی را مشاهده می‌کند، و با خدای جهان انس می‌گیرد، و گام بگام برای

مراحل کمال و سعادت نزدیک میشود ، و از بیابانهای پرخطر و راههای تاریک اندیشه نمیکند .

من که دارم در گدائی گنج سلطانی بدست      کی طمع در گردش گردون دون پرور کنم  
عاشقانراگر در آتش می پسندد لطف دوست      تنگ چشمم گر نظر بر چشمه کوثر کنم  
من که امروزم بهشت نقد حاصل میشود      وعده فردای زاهد را چرا باور کنم



### دوستان خدا چطور خوشحالند

فرض کنیم رفیقی داریم مالدار و دولتمند ، و او شخصی است با نام و بزرگ و زندگانی بسی بالا و بلندی دارد ، قصرها و طالارهای سلطنتی او با آسمان برافراشته ، و خدمتگزاران و غلامان پیوسته برای کار و بندگی او حاضرند ، و هرگونه نعمتها و طعامهای لذیذ در سفره او آماده است ، و عمارتی را مخصوص مهمان‌نوازی و پذیرائی دوستان خود ساخته است که وسائل عیش و راحتی برای مهمانان همه جور فراهم است ، و ما مدتی خواستیم میهمان او باشیم : آیا ممکن است در آنجا دلتنگ و گرفته حال شویم ؟ در صورتیکه غذاهای رنگین و میوه‌های گوناگون و وسائل آسایش هر یکی در موقع خود در پیشروی ما حاضر است ، و ساعت‌های فراغت و اوقات مختلف را با رفیق میزبان مانوس هستیم ، و ما را بتماشای باغها و گلستانها میبرد ، و در جاهای خرم و چمنهای دلگشا گردش میکنیم ، و از هر سو سخن میرانیم ، راز دل میگوئیم ، از گزارشات همدیگر آگاه میشویم ، استفاده‌های روحی میبریم ، و لذتها و شادی که از این انس و دوستی میفهمیم بسی بالاتر از شیرینی و خوشی غذا و طعام است ، و ممکن است گاهی صحبت و انس باندازه دلپسند و مطبوع و جاذب باشد که بکلی از لذتهای دیگر منصرف باشیم ، و اوقات غذا و طعام را فراموش کنیم .

و سپس شما تصور نمائید از حال میهمانی که بهمان عمارت وارد شده و پذیرائی میشود ، ولیکن بهیچگونه ارتباط و دوستی و مصاحبت با میزبان ندارد ، آدمیست ساده لوح و بی پایه که حلاوت و لذتی از انس گرفتن نمی‌چشد ، تنها شادی و خرمی او از نظر خوراک و خواب و استراحت است . آیا این آدم روزی از این غذاها و

راحتیها سیر نخواهد شد؟ آیا رفته رفته دل او گرفته و تیره نخواهد گشت؟ آیا پس از چندین روزی این نعمتها و زندگانی در چشم او خوار و بی‌ارج نموده نمیگردد؟ آیا روحش خسته و افسرده و بیزار نمیباشد؟

این جهان میهمانخانه است و مردم همه در آنجا بعیش و زندگانی مشغولند، و میزبان خدا است که آفرینندهٔ جهان و جهانیان است، و از میان این مردم افراد کمی هستند که با خداوند خود مربوط و آشنا باشند، و سزاوار انس و صمیمیت و صحبت و یگانگی شوند، تا از محضر و لقای مهربان پروردگار خودشان محظوظ و لذت ببرند، و آخرین منظور و آرزویشان توجه و مناجات با خداوند متعال باشد، و هرگونه لذت و خوشی را که بجز راز و نیاز با دوست است ارج و قیمتی ندهند، و همه را در راه مقصود اصلی خود فدا کنند.

نه خور نه خواب دارم بی تو گوئی      که در تن هر سر مو خنجرستم  
 جدا از تو بخلد و حور و طوبی      اگر خرسند گردم کافرستم  
 اگر روزی دو صد بارت ببینم      بجان مشتاق بار دیگرستم

راهب خداپرستی را پرسیدند: بچه علتی از مردم دوری گزیده و از صحبت آنان وحشت میگیری؟ جواب داد: برای اینکه یار و انیسی بهتر از ایشان دارم، هنگامی که بخواهم کسی با من حرف بزند کتاب آسمانی خدایم را تلاوت میکنم، و اگر خواستم من با کسی سخن بگویم با پروردگار مهربان خویش مناجات و راز و نیاز میکنم.

### یگانه دوست مهربان حقیقی

دوستی مراتبی دارد و بهترین و بالاترین دوستی و رفاقت آنست که از روی تمام یگانگی و محبت باشد نه از نظریات دیگر ، و اکثر افراد که با همدیگر دوستی دارند از روی ملاحظات خارجی است ، مانند مالدار بودن ، نیکوئی دیدن ، امید منفعت داشتن ، از نام او استفاده کردن ، و علت‌های دیگر که همه میدانیم . پس هرچه در عالم دوستی غرض و نظری در میان نباشد ، و هر اندازه صاف و بیرنگ شود : بحقیقت و صمیمیت نزدیکتر است . و ما می‌گوئیم آخرین مرتبه دوستی که در آنجا هیچ‌گونه غرض و علتی متصور نیست ، و از کمال خلوص و یگانگی و بیرنگی ریخته شده است : همانا یاری و دوستی حضرت احدیت میباشد ، و سپس یاری هرکه صفات و درگه او نزدیکتر است ، مانند سلسله جلیله پیمبران و حضرات اولیاء و مؤمنین . و باین مطلب در آیه شریفه اشاره شده است که : **إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا** - این است که دوست خالص و خیرخواه و بزرگ شما منحصر است بخداوند مهربان و سپس بر رسول گرامی او ، و در آخر بکسانیکه ایمان قلبی آورده و پیوستگی قلبی دارند با پروردگار و پیغمبر او .

خدای ما بی‌نیاز و از هرچه بنظر آید مستغنی است ، خدای ما مبدء هرزیبائی و نیکوئی است ، و هرگونه هستی و نمایشی که در عالم رخ نماید آغاز و انجام آن بخداوند متعال است ، خداوند نباید از خلق خود و موجودات نظر استفاده و چشم‌انتظار و احتیاجی داشته باشد ، و یاری خدا ممکن نیست از روی نظر و غرضی پیدا شود ، خدای مهربان هرچه را محبت و دوستی داشته باشد بخاطر خود اوست نه برای جهت‌های دیگر ، خدای بزرگ ما بذات خویش یار و دوست بندگان

است ، و یگانه رفیقی است که همیشه سعادت و صلاح و خیر ایشان را خواستار بوده ، و آخرین منظورش خوشی و شادی و نیکبختی آنان است .

این چنین لطفی که دارد یار ما تو گریزانی از او ای بی‌وفا اینچنین مشکین که زلف میر ماست چونکه بی‌عقلیم آن زنجیر ماست یار را اغیار پنداری همین شادئی را نام بنهادی غمین آفتی نبود بتر از ناشناخت تو بر یاری ندانی عشق باخت حضرت یوسف صدیق بسی ابتلاءات و رنجهای جهان را کشید : بچاهش انداختند ، و بغلامی فروختند ، اسیر و دستگیرش نمودند ، تهمت‌ها و اذیت‌ها او را روا داشتند ، در زندانش کردند ، هزاران سختیها و فشارها دید ، ولیکن در آخر زندگانی خویش پس از آنهمه پیش‌آمدها و رنگهای همه جور جهان میگفت : **أَنْتَ وَلِيِّي فِي الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ تَوَقَّنِي مُسْلِمًا وَ الْحَقْنِي بِالصَّالِحِينَ** - خدایا تو یگانه دوست مهربان و بزرگ من هستی هم در اینجهان و هم در قیامت ، توفیقم ده تا یار و سلم تو باشم ، و قرار بده مرا از جمله نیکوکاران تا از دوستی و یگانگی با تو سر نییچم .

حضرت یوسف کسانی را دیده بود که در راه محبت و دوستی او از جان و مال میگذشتند ، و هستی خود را بزیر پای او میانداختند ، شیفته زیبائی صورت و سیرت او بودند ، در پیشروی او با کمال خضوع و بندگی دست طاعت بسینه میگذاشتند ، با این مقدمات و پس از دیدن این علایق و دوستیها گفت : خدای من توئی یار و دوستدار خیرخواهم در اینجهان و هم در آنسرای ، از همه دل برداشته و چشم امیدواری براه تو دوختم و بجز از پیشگاه تو پناه و منزلگهی ندارم .

### ما بدوست مهربان خویش بدبینیم

ما اگر یک رفیق مهربان و خیرخواه و دانشمندی داشته باشیم ، و بدانیم که دوستی او از روی حقیقت و صفا و بیغرضی است : آیا ممکن است صلاح‌بینی و خیرخواهی او را نپذیرفته و با سخنهای او که عین حکمت و حقیقت و صلاح است مخالفت نمائیم ؟ و آیا ممکن است در حق چنین رفیق پاکی بدبین باشیم ؟

ما میدانیم که خدای مهربان یگانه دوست و خیرخواه کام‌بخش بندگان است ، ولی این دانستن تنها گفتاری است که دل را از حقیقت آن آگاهی نیست ، و ما از صمیم قلب ایمان باین سخن نداشته و حرفی را که میزنیم عقیده‌مند بآن نبوده و در معنای آن کنجکاوی نمیکنیم . ما میگوئیم : خدا مهربان و حکیم است ، و یگانه دوست صلاح‌بین ما است ، ولی شب و روز در خلاف آن میکوشیم ، و فرموده‌های او را به پشت گوش میاندازیم ، و هیچگونه بمقتضای حقیقت دوستی و محبت رفتار نمیکنیم ، و از عالم یگانگی و خوش‌بینی اثری در میان نمی‌بینیم . اگر پروردگار متعال دوست و خیرخواه ما است : بایستی همیشه از او خشنود بوده و اظهار رضایت نمائیم ، و کوچکترین بدبینی و گله در حق او بدل راه ندهیم . اگر خداوند بزرگ خیرخواه ما است : میباید حکمها و صلاح‌بینی‌های او را از دل و جان بپذیریم ، و در راه طاعت و امتثال از گفته‌های حق او هرچه میتوانیم فعالیت کنیم ، و با تمام نیرو و تصمیم قوی گام برداریم .

وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَعْْبُدُ اللَّهَ عَلَىٰ حَرْفٍ فَإِنْ أَصَابَهُ خَيْرٌ اطْمَأَنَّ بِهِ وَإِنْ أَصَابَتْهُ فِتْنَةٌ انْقَلَبَ عَلَىٰ وَجْهِهِ خَسِرَ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةَ - جماعتی از مردم که از مرحله حقیقت منحرفند بندگی و پرستش میکنند مر خدا را بر روی صورت و ظاهر ، پس موقعیکه

در نعمت و شادی هستند با اطمینان خاطر دل‌بستگی بخدا پیدا میکنند و از او راضی و خوشحالند ، ولیکن در حال امتحان و سنجش و انقلاب رنگ زندگانی : از دل و ایمان متزلزل شده ، و حال اضطراب و شک و خلاف در سیمای آنان پدیدار میگردد ، و اینان در دو جهان زیانکار و تهی‌دستند .

این جماعت بواسطه آنکه از حق ایمان و دوستی دورند : لفظ میگویند ولی معنی ندارد ، سخن بزبان میرانند و قلبشان از یقین و اطمینان خالی است ، آنان گذشته از خسران و ضررهای معنوی : در این جهان نیز پیوسته در چنگال غم و اندوه گرفتارند ، و از انقلابات و بالا و پستی‌های مرحله زندگانی به زحمت و رنج اندرند ، و همیشه از پیش‌آمدهای روزگار گله و شکوه مینمایند ، و بدوستی و مهربانی آفریدگار جهان ایمان صمیمی نیاورده‌اند .

حاشا که من از جور و جفای تو بنالم بیداد لطیفان همه لطف است و کرامت

## دیگر یاران ما کیستند

یک‌کده یارانی هستند که : در مرحلهٔ دوم پس از یاری پروردگار مهربان با ما دوستی میکنند ، و از روی صفا و بی‌غرضی صلاح و خیر ما را می‌طلبند ، و برای سعادت و خوشبختی بشر پیوسته میکوشند . اینان اجتماعی هستند که کمالات انسانیت را بپایان رسانیده‌اند ، و مراحل علم و حقیقت و روحانیت را طی کرده‌اند . آنان از عوالم تیرهٔ هوی و هوس رانی و جهل و نادانی رسته‌اند ، مظاهر صفات و اسماء احدیّتند ، مقربان پیشگاه جلالت و عظمت میباشند . آنان پیغام‌آوران و فرستادگان و پیشوایان سعادت و حقیقت هستند ، اینجماعت در دانشسرای غیب و نور و ربوبیت تحصیل کمالات و معرفت نموده‌اند ، و با دست توانای خداوند یگانه تربیت یافته‌اند ، و بجز از پروردگار خودشان هیچگونه امیدواری خیر و سودی را از کسی ندارند ، و هرگونه فیض و رحمت و نور از درگاه آفریدگاری گرفته و بدیگران می‌رسانند .

آنانکه خاکرا بنظر کیمیا کنند      آیا بود که گوشهٔ چشمی بما کنند

دردم نهفته به ز طبیبان مدعی      باشد که از خزانه غیبش دوا کنند

ما باید پس از یاری خدای خود بدوستی پیشوایان روحانیت و اولیاء حق دل ببندیم ، و ایشانرا خیرخواه مهربان خویش به‌پنداریم ، و از دل و جان با سخنان آنان موافقت کنیم ، و با کمال رضایت و خلوص از صلاح‌بینی‌های ایشان اطاعت و پیروی نمائیم . خداوند متعال دربارهٔ آنان میفرماید : **لَقَدْ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مِّنْ أَنْفُسِكُمْ عَزِيزٌ عَلَيْهِ مَا عَنِتُّمْ حَرِيصٌ عَلَيْكُمْ بِالْمُؤْمِنِينَ رَؤُفٌ رَّحِيمٌ** - آمده است بسوی شما پیام‌آوری از پیشگاه پروردگار جهان که بصورت از خود شماها میباشد ، و بسی

خیرخواه و بینا است ، و سنگین و گران میآید این کارهای خلاف و زشت شما در خاطر او ، و میل و شوق دارد بانس و صحبت مردم ، و نسبت به مؤمنان مهربان و خیرخواه است .

یگانه ذات پاک پیغمبر اسلام و جانشینان آنحضرت که برگزیدگان همه آفرینش هستند : نخستین دوستان صلاح‌بین و بی‌غرض و پر محبت ما مسلمانان بوده‌اند ، و بهترین و بالاترین همه یاران خیراندیش و با حقیقت میباشند ، و بجز از سعادت و خوبی و آسایش و نیک انجامی ما هیچ‌گونه نظر و غرضی ندارند . متأسفانه که ما از صراط حقیقت و سعادت گمراهیم ، و از خیرخواهی این پیشوایان بزرگ انسانیت قدردانی نکرده و برای یاری و مهربانی و بنده‌نوازی آنان سپاسگزار نمیشویم ، و بلکه با کمال جهل و نهایت بیخردی دشمنان و بدخواهان خود را بدوستی آن نورهای بخشایشگر و باوفا برمی‌گزینیم ، و از رهنمائی راهبران حقیقت چشم پوشیده و خود را تسلیم پنجه‌های ستمگر غولهای بیابان گمراهی مینمائیم ، البته پایان امر ما هلاکت است و بس .

ز دست کوتاه خود زیر بارم      که از بالابلندان شرمسارم  
مگر زنجیر موئی گیردم دست      وگرنه سر بشیدائی برآرم



### آخرین یاران خود را بشناسیم

ما اگر خواستیم پس از خداوند متعال و اولیاء او، دوستان دیگری داشته باشیم که: صلاح و نیکوئی ما را بگویند، و آسایش و شادی و سعادت ما را بخواهند، تا از انس و یاری ایشان بهره‌مند گردیم، و از صحبت و معاشرت آنان فیض و فائده ببریم، دست بهم داده و راه آدمیت را به پیمائیم، و با توانائی و کمک همدیگر از لغزشهای گامهای انسانیت محفوظ بمانیم: می‌باید رفیقی انتخاب نمائیم که تا آخرین منزل همسفر و همگام ما باشد، و از جهت مقصد و مرام هیچ‌گونه اختلافی در میان ما دیده نشود، پایان سیر او نیز تحصیل کمالات حقیقی و حقائق انسانی و لذتهای روحانی باشد، و یگانه نقطه منظورش خداپرستی و انجام وظائف بندگی و سپاسگزاری است، و به مراحل روحانیت و تسلیم ایمان آورده و به عوالم صفا و محبت و خلوص ایقان داشته باشد. و معلوم است وقتی که چنین رفیقی پیدا شد: یک صمیمیت و یگانگی حقیقی در میان خود و او خواهیم دید که تا آخر تغییرپذیر نبوده، و پیوسته با صفات و روشن‌تر خواهد شد، و رفته رفته محکم و ثابت خواهد گشت. **إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ فَأَصْلِحُوا بَيْنَ أَخْوِيكُمْ** - دینداران و ایمانداران از جهت روح و حقیقت برادر همدیگرند، آغاز و انجام سیر آنها یکیست، و سرتاسر ماده مشترک خلقت ایشان نور و رحمت است، پس باید با همدیگر یگانه باشند، دست بدست هم بدهند، و با یک نیروی بزرگ و توانا طریق انسانیت را صاف و روشن نمایند، و خارهای جانگزا را از جاده حیات دور کنند، و دزدها و شیطانهای غارتگر را سر بکوبند.

ما وقتی که بمرحله ایمان و حقیقت قدم گذاشتیم: خواهیم دید که این یاران و

دوستانیکه دعوی محبت دارند بجز از زبان دعوی و تظاهر اثری از صمیمیت و حقیقت در نهاد آنها پیدا نمیشود، و هرچه اظهار خلوص و دوستی و یگانگی نمایند: بمحض غرضهای شخصی و نظریات دیگری است. و ما درباره دو نفر هنگامی میتوانیم بحقیقت دوستی و الفت حکم نمائیم که به بینیم مقصد و مرام آنها از همه جهات و از تمام خصوصیات برابر و یکیست، و هیچگونه تراحم و خلافی در میان آنها نیست، و رسیدن یکی با آخرین منظور و آرزوی خویش کوچکترین ضرر و مزاحمتی را با مقصود و مطلوب دیگری ندارد.

و اگر ما بچشم دقیق بخوبی در پیرامون دوستیهای جهان بنگریم، بیقین خواهیم دید که: این معنی در هیچ کدامین از آن موارد پیدا نخواهد شد، زیرا مقصود طرفین وقتیکه خدا نشد، اگرچه هدف واحد و مرام موافقی داشته و نهایت مراقت و یگانگی هم در میان صورت بگیرد: باز مزاحمت بردار بوده و بیحرف و بدون خلاف محقق نخواهد گشت، اینست که ما بحکم آیه شریفه گذشته و رهنمائی خرد میگوئیم: دوستی و صمیمیت تنها درباره اهل ایمان و خداجویان صورت میگیرد و بس.

دوست آنباشد که گیرد دست دوست      در پریشان حالی و درماندگی  
دوست نشمار آنکه در نعمت زند      لاف یاری و برادر خواندگی

### نخستین شرط سلوک چیست

انسان هر مرام و مقصودی داشته باشد بی بودن یار کمک کننده و بدون همنفس و همسفر موفقیت و پیشرفت او بسی سخت و خطری است ، زیرا در هر راهی متناسب آن راهزنان و غارتگرانی منزل کرده و در هر جاده خطرات و ابتلاآت می رسد ، و در کوی هر شاهی دشمنان و بدخواهانی کمین میکنند ، و در سر هر گنجی نهفته ماری خفته است ، و بر در هر خانه سعادت و نیکبختی زشت خویان و شیطانهای رخت انداخته اند . و بالاخره این مطلب در جای خود روشن و هویدا است که : هر چه جمال شاهد مطلوب دل آراتر و زینده تر باشد دربان و پرده دار در آنجا بیشتر است ، و هر اندازه منزلگه مقصود دلنوازتر و بلندتر است رسیدن بآنجا نیز شرائط و آداب زیادتری می خواهد .

اینست که شخص سالک نخستین تهیه و سلاحی را که باید داشته و بهمراهی او گامهای خود را در راه سیر خود بردارد : بودن یار نیکخواه و رفیق مهربان و دوست هم مرام است ، تا چشم و گوش همدیگر باشند ، و دست بدست هم داده از اندیشه های باطل و تیره مضطرب نشوند ، و دوش بدوش و یگانه وار از پیش آمدهای مخالف دفاع کنند .

از وصایای حضرت امیرالمؤمنین ( ع ) است به پسر بزرگ خود امام دوم حضرت مجتبی ( ع ) *وَ مِنْ خَيْرِ حَظِّ امْرِئٍ قَرِينٌ صَالِحٌ فَقَارِنُ اَهْلَ الْاٰخِرِ تَكُنْ مِنْهُمْ وَ بَايِنِ اَهْلِ الشَّرِّ تَبَيِّنْ عَنْهُمْ* - از بهترین نصیبها و قسمتهای آدمی رفیق نیکو است ، پس همراه باش با اشخاص خوب و پاک تا تو نیز از آنان باشی ، و دوری گزین از بدان تا در سیرت هم از ایشان نشوی .

از این وصیت و کلام شریف دو مطلب استفاده میشود : نخست اینکه انسان از رفیق خوب و دوست صالح لذت میبرد ، بطوریکه از نیکوترین بهره‌مندیها و نصیبهای انسانی شمرده شود . دوم آنکه یگانه سبب و تنها وسیله که آدمی را بآدمیت و سعادت برساند همانا دوست پاک میباشد و بس چنانکه تنها چیزیکه انسان را بسوی بدبختی و شقاوت بکشد همنشین بد و رفیق نادانست .

و ما باید بدانیم که رفیق بد خود او اولین راهزن و شیطانی است که بنام دوستی ما را بسوی گمراهی و تیره‌بختی نزدیک خواهد ساخت ، و تا بتواند نیرو و اختیار ما را تدریجاً گرفته و در پرتگاه عمیقی خواهد انداخت ، دوست و رفیق انسان هرچه بخواهد میتواند از راه دوستی و دلسوزی بکار آورد ، و هرگونه نیات و مقاصد خویشرا در دل رفیقش تربیت کند . و کوچکترین ضرر و کمترین صدمه که از رفیق بد برای ما میرسد : توقف کردن و واماندن از مقصد است ، و اگر رفیق ناسازگار نتواند ما را از صراط حقیقت و روحانیت گمراه و پرت کند : ولی بناچار می‌باید عمر گرانیامیه را در سستی و بازی‌گری صرف کرده و از اوقات عزیز خود استفاده نکنیم ، در صورتیکه هرگونه آدم دانا و پرهیزکار و با معرفتی باشد باز از غفلت و بی‌باکی و تیرگی دوست همنشین خود متأثر خواهد شد .

با بدان یار گشت همسر لوط      خاندان نبوتش گم شد

سگ اصحاب کهف روزی چند      پی نیکان گرفت و مردم شد

باز حضرت امیر ( ع ) در همان وصیتهای خود میفرماید : **سَلُّ عَنِ الرَّفِیقِ قَبْلَ الطَّرِیقِ وَ عَنِ الْجَارِ قَبْلَ الدَّارِ** - بپرس از چگونگی و حالات رفیق و همسفر خود پیش از اینکه گام سفر برداری ، و تحقیق نما از موافقت و خوبی همسایه‌های محل

---

پیش از اینکه در آن مکان سکنی کنی .

## وظائف ما با دوست حقیقی

فهمیدیم که نخستین وظیفه ما هنگام پیش‌بینی و خواستن سفر روحانیت همانا انتخاب همسفر مهربان و موافق است، تا با یاری همدیگر مرحله‌های انسانیت و منازل حقیقت و معرفت را طی کنیم، چشم و آئینه حقیقت‌نمای یکدیگر باشیم، و از صحبت و انس و حضور و مجالست همدیگر استفاده نمائیم. و البته موقعی که چنین دوست صمیمی و با حقیقتی پیدا شد: بسی باید از وجود و رفاقت او قدردانی کنیم، و بجان و دل در راه خوشنودی و آسایش او بکوشیم، و هرچه در شادی و موفقیت خویش صرف مساعی مینمائیم بهمان اندازه برای نیکبختی و راحتی او نیز منظور داشته باشیم، و بخواهیم برای دوست خودمان آنچه را که برای خودمان می‌خواهیم. در کتاب کافی ضمن حقوقیکه مسلمین بر یکدیگر می‌باید رعایت کنند، از حضرت صادق (ع) نقل مینماید: **أَيُّسَرُ حَقِّ مَنِهَا أَنْ تُحِبَّ لَهُ مَا تُحِبُّ لِنَفْسِكَ وَ تَكْرَهُ لَهُ مَا تَكْرَهُ لِنَفْسِكَ وَ تُعِينَهُ بِنَفْسِكَ وَ مَالِكَ وَ لِسَانِكَ وَ يَدِكَ وَ رِجْلِكَ وَ أَنْ تَكُونَ عَيْنَهُ وَ دَلِيلَهُ وَ مِرْآتَهُ** - حضرت صادق (سلام الله علیه) فرموده - آسانترین حقی از حقوق و وظائف لازمی برادران مسلمانان بر همدیگر اینست که: دوست بدانند درباره رفیق خود هرآنچه را که برای نفس خویش می‌طلبند، و روا ندارند بر او چیز را که برای خود بد می‌شمارند، و یاری کنند او را با جان و مال و دست و زبان و قدم و چشم، و در امورات و زندگانی او راهنما و صلاح‌بین و خیرخواه شوند.

و باید این نکته را نیز متوجه باشیم که: ما هر اندازه بچنین دوست بی‌غرض و مهربان یاری و کمک نمائیم در حقیقت بخودمان و برای پیشرفت مقصد خویش

کارهایی صورت داده‌ایم ، و هرچه از دست و زبان و قدم برای آسایش او کوشیدیم در واقع بخاطر راحتی و موفقیت خود وظائفی را انجام داده‌ایم ، و هر قدریکه خیرخواه و صلاح‌بین او شویم ، سعادت و کمال و عظمت نفس خود را طلبیده‌ایم . زیرا که فهمیدیم : دوستان با حقیقت آخرین منظور ایشان یکنقطه معین است ، و تمام سیر و کوشش آنان روی یکخط مستقیم است ، اینجماعت با همدیگر در غایت مهربانی و محبت و برابری هستند ، و اگر بچشم حقیقت‌بین در ذات و حقیقت آنان بنگریم : خواهیم دید که نهایت ارتباط و تناسب و نزدیکی و سنخیت در میان ایشان حکمفرما و ثابت است ، و بفرمان همان سنخیت و جنسیت بناچاری یار همدیگرند ، و دوستی و علاقه و جذبه پیوسته آنها را بهم خواهد آمیخت .

در ازل بست دلم با سر زلفت پیوند      تا ابد سر نکشد و از سر پیمان نرود  
 گر رود از پی خوبان دل من معذور است      درد دارد چه کند کز پی خوبان نرود

### یک سرّ اجمالی از حقیقت دوستی

از مراتب مختلفه دوستی گفتگو نمودیم ، و در آثار و علامتهای هر یکی بطور اختصار سخن راندیم ، و در اینجا باید به بینیم که آیا حقیقت دوستی چیست ؟ و آن سرّ و معنائیکه در همه موارد آن مطلوب است چیست ؟ تا کلید آن سرّ پوشیده و راز نهفته را بدست بیاوریم ، و مفهوم دشمنی و خلافا از ریشه براندازیم ، و بعالم وداد و دوستی قدم بگذاریم ، دوستان سرتاسر حقیقت و صفا و صمیمیت را بشناسیم . اینست که ما اشاره باین مطلب مینمائیم ، در خانه اگر کس است یکحرف بس است .

ما میگوئیم : دوستی یک حقیقتی است که اگر خواستیم آن حقیقت را در وجود خود به بینیم : میباید کلیدهای چندی بدست بگیریم ، و قفل محکم خانه زیبای وحدت و یگانگی را باز نموده و وارد آنخانه گردیم ، در آنمرحله یکمنظره عجیب و جاذبی می بینیم ، و چنان جلوه دلربا و عطر دلنواز و صفا و روحانیت دل ما را فرا میگیرد که فریفته و شیدای آن منظره میگردیم ، سپس که خوب نگریستیم در اطراف آنخانه وسیع روحانی دربهای محکم و قفل شده چندی می بینیم ، و قفل از آنها نیز برمیداریم ، عطرها دلایز آنها مست کننده است ، جلوههای رنگارنگ و شیرین آنها دلفریب است ، جذبههای لطیف آنها عقلا مدهوش و حیران خواهد کرد ، و چندی در آنفضای دلنواز فریفته و مجذوب گردیم ، و چون بخود آمدیم متوجه میشویم که : قلب ما پر از صفا و نور و خلوص گشته ، و دامن از محبت و عشق و صمیمیت و وفا مملو شده . چه جلوههای شگفتانگیزیست ! و چه رنگهای حیرت آوراست ! چه نمایشهای شیرین و جالبیست ! یارب اینها که می بینیم



خوابست یا بیداریست! عجا همه آنها آثار رخ زیبای وحدت و یگانگی است، آنجا عالمیست که سرتاپا الفت و وحدت و برابریست، آنجا شهریست پر از عشق و محبت و همه ساکنان آن محیط دوست همدیگر و برادرانند. شهریست پر کرشمه و یاران ز شش طرف.

قدم منه بخرابات جز بشرط ادب که ساکنان درش محرمان پادشهند  
 غلام همت دردی کشان یکرنگم نه آن گروه که ازرق لباس و دل سیهند  
 مبین حقیر گدایان عشقرا که اینقوم شهان بی کمر و خسروان بی کلهند  
 در قرآن شریف اشاره بماده و علت این یگانگی و دوستی شده است، در سوره سجده میفرماید: **ثُمَّ سَوَّيْهِ وَ نَفَخَ فِيهِ مِنْ رُوحِهِ** - پس از آفریدن ذات انسان تصویر و تعدیل نمود بدن او را و سپس افاضه فرمود در آن کالبد از روح خود.

و در قسمت آفرینش ارواح و ابدان حضرات ائمه هدی (ع) و در بابهای طینت و خلقت مؤمنان روایتهای زیادی وارد است، از جمله، آنها در کتاب عوالم العلوم حضرت صادق (سلام الله علیه) میفرماید: **إِنَّ اللَّهَ جَعَلَنَا مِنْ عَلِيِّينَ وَ جَعَلَ أَرْوَاحَ شِيَعَتِنَا مِمَّا جَعَلْنَا مِنْهُ فَمَنْ تَهْوَى أَرْوَاحُهُمْ إِلَيْنَا** - خدا آفرید ما را از عالم نور و علوی، و همچنان ایجاد کرد ارواح پیروان ما را نیز از همین ماده و اصل روشن، و از آنجهت است که دلهای ایشان میل و محبت پیدا میکند بسوی ما، و با ما دوستی و یگانگی اظهار نموده و علاقه و دلبستگی ذاتی با ما دارند.

خوشا آنان که سودای تو دارند که سر پیوسته در پای تو دارند  
 بدل دارم تمنای کسانی که اندر دل تمنای تو دارند

### چگونه بمقام دوستی باید رسید

چنانکه از گفتار گذشته فهمیدیم : جمعی از مردمان که پیروان حقیقت و از اهل ایقان و ایمانند دارای خصوصیتی از جهت خلقت و ذات میباشند ، و باقتضای همان فطرت و آفرینش میل و شوق بسوی روحانیت و حقیقت پیدا میکنند ، این دسته باسم سابقین نامیده میشوند ، که از آغاز خلقت حقیقت نیکیختی و سعادت در پیشانی آنان نوشته شده است . و عده دیگر که بسیاری از مردم از اینان تشکیل یافته‌اند می‌باید بسی در راه پاکی و روحانیت بکوشند ، و پیوسته برای عالم یگانگی و دوستی صرف مساعی کنند ، تا عاداتهای زشت و خویهای بد را از دل براندازند ، و خود را بیاران حقیقت و پابندی برسانند .

و با بیان ساده می‌گوئیم : در نتیجه عظمت و حکمت و توانائی آفریننده دانا مراتب خلقت اختلاف یافته ، و مخصوصاً افراد انسان از جهت صورت و سیرت و قوت و خلق و ادراک بسی با همدیگر تفاوت دارند ، هرکسیرا خصوصیتی و هر شخصیرا امتیازاتی میباشد ، و هر فردی در مرتبه خویش باندازه متفرد و تنها است که از آغاز آفرینش تا پایان جهان فرد دیگری که مثل و مانند او باشد پیدا نخواهد شد ، و اینمعنی اثر بزرگیست از توانائی نامنتها و حکمت کامل پروردگار جهان که خردهای اهل دانشرا بحیرت انداخته و بزرگان ارباب بینش و فهم را عجز و قصور آموخته و در اینجا سخن بسیار دراز و دامنه‌دار است :

پس وظیفه هرکسی اینستکه : در حد خود با چشم بینا و دقیق در پیرامون عیبها و نواقص و خلافهای خویش بنگرد . و مسافت و دوری خود را از مقام یگانگی و وحدت و محبت ملحوظ بدارد ، و برای رسیدن بمنزل شاهد دلنواز هرچه میتواند

گام خلوص صمیمانه بردارد ، و از اینجهان تیره و تاریک رخت بر بندد ، و از این عالم شهوت و صورت دل برکند ، و خود را از آلودگی‌ها و گرفتاریهای این دنیای سراپا غرور پاک و خلاص نماید . *إِنْ أَوْلِيَاءُ إِلَّا الْمُتَّقُونَ وَلَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ* - نیست دوستان خداوند مگر آن کسانی که از هوی و هوسرانی پرهیز کرده ، و روی بسوی جهان محبت و یگانگی میآورند ، ولی بیشتر مردم از حقیقت این معنی غافل و بیخبرند .

خلاصی و رهائی بشر در صورتیست که : با آفرینندهٔ مهربان خود بهر وسیلهٔ که ممکن است مربوط و دوست باشد ، و از عالم خلاف و بیگانگی پرهیزد و منازل و مراتبی را که تا مقام قرب و وحدت هست طی کرده ، و خود را بمحیط محبت و یگانگی و عبودیت برساند ، رنگهای مخالف و خویهای نامتناسب را بوفاق و روحانیت تبدیل کند . اینست راه نجات و سعادت همهٔ افراد انسان و بس .

تا گشت دل شگفته‌ام خلوت دوست      با غیر نپرداختم از صحبت دوست  
او یکنفس از همچو منی غافل نیست      من بهره‌چ غافل شوم از خدمت دوست

### چطور پرهیزکار باشیم

بطوریکه در آیه گذشته نیز اشاره بود : اکثریت مردم راه سعادت و دوستی را باشتباه و خطا سیر کرده ، و در نتیجه خود را خسته نموده و از مقصود میمانند . خطاء و لغزشهای مردمرا در جاهای دیگر بحث میکنیم ، فعلا سخن ما در پیرامون تقوی و پرهیزکاری است که : یگانه شرط وصول بمقام دوستی بود .

اینمعنی آشکار و روشن است که : انسان میخواهد خود را بیک عالم حقیقت و صفا و حیات جاودانی برساند ، و این منظور موقعی ممکن است عملی گردد که هرچه ضد و منافی آن مقصود است بکلی ترک شده و از سر راه سالک برداشته شود ، و بطور کلی هرچیزیکه بیحقیقت و نادرست و دروغ است بایستی از میان برود ، و هر گفتار و کرداریکه از روی صفا و راستی نیست میباید ترک شود ، و حقیقت تقوی همین است . خداوند متعال در قرآن مجید نیز فرموده است : مَنْ جَاءَ بِالصِّدْقِ وَ صَدَّقَ بِهِ أُولَئِكَ هُمُ الْمُتَّقُونَ - جماعتیکه هرگونه اظهار قولی و عملی آنان راستی و درستی است و باز در مقابل راستی و حقیقت متواضع و تسلیم هستند ایشانند پرهیزکاران .

ما اگر بطور تحقیق و تفصیل در پیرامون این آیه شریفه بحث نمائیم : بسی مطلب بطول انجامد ، بلکه دفتر تنهائی میباید ، و خوب است پرده برداری از حقائق و نکته های دقیق این جمله آسمانیرا بفهم و فکرت خود خوانندگان واگذاریم . و اجمالا میپرسیم و انصاف میطلبیم : آیا شخصیکه گفتارش دروغ و حيله و تهمت بستن و فتنه انگیختن است ، و یا کردار و رفتارش چاپلوسی و سالوس و دام و تزویر و تکبر باشد ، میتوانیم چنین فردی را با صفات درستی و صفا و صدق معرفی کرده

و بشناسیم؟ و همچنین آنکسیرا که در پیشروی حق و راستی نتواند تسلیم و انقیاد نموده، و بانواع جدل و مغالطه و بدگوئی و خودپسندی و حسد و بخل و دیگر از کارها و خواهی زشت حق‌کشی و پرده‌پوشی کند؟

پس چه علامت و میزان خوبیست که: هر شخص پرهیزکاری می‌باید خود را با این صفت (صدق و راستی) بسنجد، و پیوسته بکوشد تا هرگونه رفتار و پنداری را که منافای حقیقت و راستی است از خود دور نماید، و هر گفتاری را که دروغ و بیحقیقت باشد لب از گفتن آن به‌بندد، و سرتاسر حرکات و سکناش صدق و صفا باشد، و با کمال ایستادگی از حق و درستی طرفداری کند. البته در آن هنگام بمرحله محبت و دوستی خواهد رسید، و از لذائد و حلاوت‌های عالم یگانگی و روحانیت به‌رمند خواهد شد. پس اینست حقیقت تقوی که یگانه شرط دوستی است، و اینست صراط مستقیم سعادت و خداپرستی که بسیاری از این راه راست بی‌خبرند.

این قوم که تقوی ریائی دارند      دانی ز چه اسباب ورع جمع آرند  
مسواک که دندان طمع تیز کنند      تسبیح که عیب مردمان بشمارند

### منزلگه صدق و راستی

در یکی از مرحله‌های سالک شهریست بسیار با عظمت و باشکوه که بنام صدق مشهور گشته است، در آنجا رسم و عادت و تعارف و تظاهریکه در میان مردم عادی متداول است نبوده، و اثری از خودنمائی و تزویر و نمایشهای باطل و بیحقیقت نیست، و سراسر آن محیط مظاهر عظمت و صدق و راستی است. و چون سالک بآن مرحله رسید: نخست لباس پاک سفیدی بر تن او میپوشانند، سپس از آغاز کلمه‌هایی بیادش میدهند، و حرف زدن و سخن گفتن را بر او میآموزند، و دستورهایی تازه‌ای برای رفتار و کردارش میگویند، اعمال و حرکات او میباید با نهایت دقت بمیزان صدق و حقیقت بررسی شود، و روش و طریقه که داشت در مورد نظر و تحقیق قرار گیرد: زیرا در آن مرحله همه خواندنیها و شنیدنی‌های گذشته او موهوم و بی‌فائده است، آنجا منزل دانش و بینش و راستی است، ساکنان آن شهر تا بحقیقت گفتاری نرسیده‌اند سخن نمی‌رانند، و تا چیزی را نفهمند و از دل تصدیقش نمایند قدم برای عمل آن برنمی‌دارند.

نخستین سخنی که سالک در این محیط نورانی بزبانش می‌آورد: کلمه توحید (لا اله الا الله) است. و میباید چنان از صمیم دل و براستی این کلمه را تلفظ نماید که پس از آن دیگر توجهی بجز از پروردگار یکتا برای دیگران نداشته باشد. دومین مرتبه یکایک صفات احدیت را با حقائق آنها بیان میکنند، تا از روی یقین بمعانی و مراتب آنها معرفت پیدا کرده، و آفریدگار جهانرا در همه حال و بهر چیزی دانا و بینا داند، بطوریکه هیچگاه نتواند در غفلت و خلاف باشد. و خدای مهربانرا رازق و مالک و رحیم می‌بیند، ولی یک دیدنی که پس از آن تردیدی در اینمعانی و مراتب

حاصل نشده ، و مانند کوه در مقابل آن عقیده ایستادگی خواهد کرد . و همچنین دیگر دیدنیها و عقیده‌هایی که در این شهر صدق یاد خواهد گرفت : از صفات نبوت ، و مراتب ولایت ، و منزلهای عالم آخرت ، و سایر معرفت‌ها و حقائقی که در آئین پاک اسلام میباشد .

اشخاصی که در آن مرحله زندگانی مینمایند بحقیقت و از روی بینائی دل خدای خودشانرا میپرستند ، و در پیشگاه جلال او چنان خضوع و بندگی و اطاعت دارند که خیال و اندیشه دیگری بدل آنها راه نمییابد ، آنان وقتی که وضوء گرفتند دست و صورت از دنیا و ماسوی معبود خویش میشویند ، این طائفه که خواستند نماز بگزارند نخست تکبیری گویند بقصد اذان که خود را آگاهی دهند به یکایک عقیده‌هایی که میباید دلبستگی و متوجه آنها باشند ، سپس باز تکبیری گویند به نیت اقامه که در آنحال برپا میشوند و خود را مهیا و آماده میکنند برای پرستش و خشوع و بندگی ، پس از این آمادگی شروع بحقیقت ستایش و نمازگزاری مینمایند ، و در پیشگاه عظمت و عزت با کمال توجه خاطر و خشوع دل و با تمام آرامش بدن و قلب و با نهایت ادب و فروتنی قیام میکنند ، ایندفعه باز تکبیری گویند ولی چنان جلال و بزرگی معبود یکتا بدل آنها جلوه نموده که جهان و جهانیرا همه فریفته و محو و سرگشته اراده حضرت او می‌بینند ، سپاسگوئی بجا آورند و رب‌العالمینش خوانند ، و در اثر این توجه بسوی جلال و عظمت خدای خود را دانا و بینا و حاضر دانند ، این است که بطور خطاب و مشافهه ( ایاک نعبد ) تکلم کرده و کوچکی و بندگی خود را اظهار میدارند ، آنوقت با چشم حقیقت‌بین دل میفهمند که در زندگی و زندگانی سعادت و کمال و لذتی بهتر و بالاتر از قرب و نزدیکی به آن پیشگاه و

درک حضور نمیباشد ، و باینجهت یگانه خواهش و طلب و درخواستی که از آن مقام عالی مینمایند همانا طی صراط مستقیم و راه راست حقیقت و حق میباشد و بس - ( اهدنا الصراط المستقیم ) .

و باید بدانیم : این شهر باشکوهی که سراسر آن حقیقت و صدق است ، و نهاد و نهانش راستی و محبت است ، و آغاز و انجامش سرور و آسایش و حلاوت است : یگانه وسیله که سالکین و راهروان اینمرحله را با تمام عافیت و امن و راحتی بآن منزلگه برساند همین پرهیزکاری و تقوی در گفتار و کردار است که بطور اختصار از آن گفتگو نمودیم ، و از خدای مهربان خویش خواستاریم که با لطف بی پایان خود ما را در گامهای راستی و درستی دست بگیرد .

راستی موجب رضای خداست کس ندیدم که گم شد از ره راست



### عبادت‌های ما چرا بی‌اثر است

از چند گفتار پیش فهمیدیم که: بشر هنگامیکه می‌خواهد بسوی جهان سعادت و انسانیت و دوستی سلوک نماید، نخستین گامیکه می‌باید بردارد: همانا گام درستی و راستی بود. و تا باین مرحله قدم نگذاشته است هنوز از موضوع سخن ما خارج و از راه‌پیمایان صراط دیانت و حقیقت بیرونست، این شخص در بیابان تیره و وحشتناکی گمراه و سرگردان و در مقام هوی و نادانی و حیوانیت دستگیر است، سراسر کردار و رفتار او بی‌حقیقت و بی‌اثر است، همه پرستش و ستایش او نیز از روی عادت و تقلید و دروغی است، و بدین لحاظ هیچگونه فائده و اثری از عبادت‌های خویش نخواهد دید.

این مطلب بسی روشن است، و مانند آن است که به تشخیص و حکم طبیب دانشمندی بفهمیم که علاج و درمان یک مرض و دردی منحصر است بخوردن عسل، در اینصورت می‌پرسیم: آیا ممکن است عسل‌های بازاری که هرگونه خلط و تقلب در آنها بکار برده‌اند برای شخص مریض فائده‌بخش باشد؟ و آیا پس از آنکه نتیجه و فائده از عسل‌های تقلبی دیده نشد، آدم دردمند میتواند نسبت به نسخه طبیب ایراد و اعتراض بنماید که: چرا داروی او اثر نیکویی نبخشید و چرا بیماریم را شفاء نداد؟ و یا درباره تشخیص آن طبیب بدگویی کند و زبان اعتراض و طعن را بگشاید؟ در قرآن مجید نیز درباره انگبین میفرماید: *فِيهِ شِفَاءٌ لِلنَّاسِ* - ولی ما باید نخست مرض و حالیکه مورد خوردن عسل است تشخیص داده، و سپس انگبینی را که براستی و درستی و از روی حقیقت و صدق عسل باشد تهیه بینیم، تا بطور یقین و حتم اثر و فائده، او را بیابیم.

یکایک عبادت‌ها و عملیهائیکه از شرع مقدس اسلام بما رسیده و ما وظیفه داریم در انجام و بجا آوردن آنها بکوشیم: بی‌یقین هر یکی دارای نتیجه قطعی است، چنانکه در کلمات بزرگ خداوند متعال و حضرات اولیای دین بنحو تفصیل بهمه آنها اشاره شده است. ولیکن ما باید آن عبادت‌ها را بطوری که درست و صحیح و مطابق مقصود شرع مقدس است بجا آوریم، تا به آن آثاری که در حقیقت و نهان آنهاست برسیم. خداوند ما فرموده است: **إِنَّ الصَّلَاةَ تَنْهَىٰ عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ** - بدرستی که نماز باز میدارد از هرگونه کارهای بد و زشت. آیا ممکن است در این کلام آسمانی با آن صراحت لهجه احتمال خطائی دهیم؟ پس می‌فهمیم که نمازهای ما از روی صدق و راستی و صحت نیست، و اگر نه از هرگونه گفتار و کرداری که سزاوار عالم انسانیت و روحانیت نیست ایمن و دور بودیم.

در تهذیب شیخ بزرگوار طوسی نقل میکند که: حضرت سجاد (سلام الله علیه) هنگامیکه قیام میکردند برای نماز سرخی از چهره مبارک او رفته و سیمای نازینش زرد میگشت، و چون سجده مینمود سر از سجده برنمیداشت تا اینکه عرق بدن پاکشرا فرامیگرفت.

عزیزم این است نماز حقیقی که یگانه وسیله‌ایست برای عرض راز و نیاز با یکتا محبوب بی‌همتا، و نخستین نسخه جمعی است برای توجه و انقطاع بسوی جهان نور و صفا، و ما باید دل خودمانرا پاک کرده و اعمال دینی را با راستی و درستی انجام داده، و از تقلب و دورویی و دروغ و حيله پرهیزیم، آنوقت به‌نشینیم و آثار و نتیجه‌های عبادت را به‌بینیم، و لب از گفتارهای بی‌هوده فرو بندیم.

هرچه هست از قامت ناساز بداندام ماست  
ورنه تشریف تو بر بالای کس کوتاه نیست  
بر در میخانه رفتن کار یکرنگان بود  
خودفروشانرا بکوی میفروشان راه نیست

## مناجات

خدای ما بیاری خود ما را سربلند نما تا از چاه تاریک نابینائی و نادانی درآئیم ، آفریدگارا دست نوازش بر سر ما بگذار تا خرم و خندان گشته و از گرفتگی زنجیرهای طبیعت و مادیت برهیم ، الهی دست ما را بگیر و یاور ما باش تا قدم بقدم مرحله صدق و راستی را پیموده و منظره‌های دلربای حقیقت را بنگریم ، ای بزرگ خداوندگار ما از تو شرمساریم و از خطا و گناههای خویش بیزاریم ، ما را توفیق بده تا از این خودستائی و خودبینی خلاص شویم ، دل ما را روشن نما تا جلوه ترا ببینیم ، و بجز تو از موجودات جهان چشم ببوشیم . **إِلَهِي أَفْحَمْتِي ذُنُوبِي وَ انْقَطَعَتْ مَقَالَتِي فَلَا حُجَّةَ لِي وَ أَنَا الْأَسِيرُ بِبِلِيَّتِي سُبْحَانَكَ أَيُّ جُرْأَةٍ اجْتَرَأْتُ عَلَيْكَ وَ أَيُّ تَعْزِيرٍ عَزَّرْتُ بِنَفْسِي مَوْلَايَ إِرْحَمْ كِبُوتِي وَ زَلَّةَ قَدَمِي وَ أَنَا الْمُتْرُكُ بِذَنْبِي الْمُعْتَرِفُ بِخَطِيئَتِي يَا عَفْلَنِي عَمَّا يُرَادُ بِي -** خدایا گناههای مرا مغلوب و ساکت نموده و کلام و زبان مرا بریده است ، پس از این دلیل و برهانی برای خود در دست ندارم و دستگیر و اسیر بلاهایم ، پروردگار من تو پاکی از آن جسارت‌هایی که در پیشگاهت کرده‌ام ، و میدانم که چه بدی و ستم‌هایی بخود روا داشته‌ام ، خدایا تو بزرگ و مولای من هستی ترحم کن که روی بخاک افتاده‌ام ، و دلسوزی نما بلغزش‌هایم ، من اقرار دارم بگناه خودم و معترف هستم بخطاء و تقصیرم ، ای وای بر غفلت و نادانی من ، فریاد و هزاران داد از نتایج و پایان این کارهای زشت و خلافم .

از بار گنه شد تن مسکینم پست      یارب چه شود اگر مرا گیری دست  
گر در عملم آنچه ترا شاید نیست      اندر کرمتم آنچه مرا شاید هست

خدایا بدرگاه کرم تو بسئوال آمده‌ایم ، و بعتها و بخشش تو محتاج و نیازمندیم ، چشم امیدواری بلطف و احسان تو داریم ، جود بی‌پایان و رحمت پهناور تو را عقیده‌مندیم ، حاشا که این بیچارگان نیازمندانرا از خوان کرم خود محروم نمائی ، و این خطاکاران نادانانرا ناامید کنی ، و با لطف و مهربانی بر آنها حکم نفرمائی ، تو خود فرمودی که : نیازمندانرا حاجت برآورند ، و بیچارگانرا دستگیری کنند .

## از کوزه تراود هرچه در اوست

دستگیری کردن از بیچارگان و نیکوئی و خوبی بدیگران و خدمت و سود رسانیدن ب مردم از بزرگترین رفتارهای پسندیدهٔ انسانیت بوده ، و یکی از بالاترین وظائف عالم عقل و روحانیت است ، و هر شخص نیکوسرشت و خوش فطرت بحکم خوش ذاتی و پاک طینتی خویش در انجام این خدمت و وظیفه پیوسته خواهد کوشید . آدمی که روحش برجسته و روشن است همیشه نیکخواه مردم خواهد بود ، کسی که پاکدل و بیغرض است باقتضای معنویت خود خیرخواه دیگران بوده و برای آسایش و گشایش امور بشر از هرگونه جدیت و فعالیت دریغ نخواهد داشت . در کتاب وسائل الشیعه یکباب جداگانه در اینقسمت عنوان نموده ، و در ضمن از حضرت ابی عبدالله ( سلام الله علیه ) نقل میکند : **إِصْنَعُوا الْمَعْرُوفَ إِلَى كُلِّ أَحَدٍ فَإِنْ كَانَ أَهْلُهُ وَالْإِثْمَانَةُ أَهْلُهُ** - نیکوکاری و خیرخواهی کنید بر همه ، یا این است که این عمل شما بمورد و بجا خواهد بود که البته بسی پسندیده و مطلوب میباشد ، و اگر نه بنگرید بخوبی و اهلیت و خوش ذاتی خودتان ، زیرا از فطرت نهانی نیکو بجز خوبی و خوشی دیده نمیشود و از کوزه تراوش نمیکند مگر آنچه در اوست .

این صفت برجسته و خوی پسندیده یگانه وسیله سنجش و محکی است که بآن وسیله میتوانیم نهان و دل رفقای خود را بشناسیم ، و بحقیقت و صفای باطن ایشان پی ببریم ، زیرا دلی که با خواهی بغض و کینه و بخل و حسد سرشته شده است هیچگاه نتواند خیرخواه مردم بوده و آسایش و سرور دیگرانرا بطلبد ، انسانی که با تکبر و خودخواهی و نادانی و غرور تربیت پیدا کند از مرحلهٔ نیکوکاری و دستگیری دربارهٔ بینوایان سرنگون شده است ، و شب و روز با پندارهای بیهوده و

خیالهای سردرگم دلخوش و اوقات گرانیهای خویشرا بجهالت و تبه کاری و بیخردی  
بپایان میرساند .

بداندیش مردم بود بدنژاد      چنین یاد دارم من از مرد راد  
پسر را نکو گفت شاه یمن      مکن بد که بد باز گردد بمن  
بدی را بدی سهل باشد جزا      اگر مردی احسن الی من عصا

در کتاب شریف مجموعه ورام مینویسد که : روزی یک عرب بیابان نشینی وارد  
میشود بمحضر رسول گرامی پیغمبر اسلام ( صلوات الله علیه ) و میپرسد - آیا  
کیست که در روز قیامت و موقع جزاء از مردم حساب خواسته و بهمۀ امورات  
گذشته ایشان رسیدگی میکند ؟ حضرت در پاسخ او میفرماید : آن خدای دانا و  
تواناست که عزیز و بزرگست . عرب بشنیدن این کلام با عقیده خالص و یقین تمام  
میگوید : قسم بخدای کعبه نجات پیدا کرده و راحت شدم زیرا شخص کریم  
بخشایشگر مهربان تا قدرت و توانائی دارد از هیچگونه بخشش و آمرزش و رحمت  
دریغ نمیدارد .

### خدمت از نظر عشق بعالم

نیکوکاری و خدمت بافرد نوع پیدایشش در بسیاری از موارد از حسن فطرت و پاکی طینت و خوبی خلق می‌باشد، چنانکه گفتار گذشته در پیرامون آن بود، ولی برخی از مردم که باین مرحله میرسند و نیک‌کردار و خوش‌رفتار و خیرخواهند از یکراه دیگری آیند، اینان نخستین بار دربارهٔ آفرینندهٔ جهان خوشبین میشوند، و ارتباط و محبت به پروردگار متعال بمیان آورند، و بخدای خود متواضع و علاقه‌مند گردند، و از دل و جان بندگی و پرستش او را می‌خرند. و پس از اینقدم بمنزل مقصود رسیده نسبت بهممة آفریده شده و جهان که اثریست از صنع و فیض خدای محبوب خشوع و فروتنی می‌نمایند، و با چشم محبت و خلوص در آفرینش و عالم مینگرند. و گویند: عاشقیم بر همه عالم که همه عالم از اوست. آنگاه برای خدمت بعالم پیوسته میکوشند، و از بیچارگان و نیازمندان با صمیم قلب دستگیری کنند. اینجماعت بندگی و خدمت آفریدگار مهربانرا از این راه و بدین وسیله انجام دهند. در کتاب قرب الاسناد از حضرت رسول اکرم نقل می‌نماید: **الْخَلْقُ كُلُّهُمْ عِيَالٌ** **اللَّهِ فَاحْبُبْهُمْ إِلَى اللَّهِ أَنْفَعُهُمْ لِعِيَالِهِ** - مردم بهمگی خانوادهٔ آفریدگارند و از خوان کرم او می‌خورند پس کسی در پیشگاه خداوند متعال نزدیک و محبوبتر است که نفع و خیرش بعیال او بیشتر باشد.

از این جملهٔ پر معنی دو مطلب استفاده میکنیم: اولی اهمیت حاجت برآوردن و نیکوکاری بدیگران که یگانه وسیلهٔ محبوبیت در پیشگاه احدیت است، و ما این بحث را بآینده وا می‌گذاریم.

و مطلب دوم که در اینجا از آن قسمت سخن میرانیم: اینستکه مخلوقات عیال



و اهل خدایند ، و ما باید در هر نگاه و نظری که بسوی آنها مینمائیم یک طور علاقه و ارتباطی میان آنها با پروردگار جهان به بینیم ، و همیشه از راه عشق و محبت بآفریننده جهان بسوی آفرینش و جهان برآئیم ، و با همان نظر بهمه موجودات که عیال پروردگارند بنگریم ، و از دل و جان در پیشروی آنها فروتنی و خشوع کنیم ، و عظمت و جلال و جمال خدای خود را در مراتب هستی به بینیم . و البته پس از این بینائی و دانائی بهر طوری باشد و از هر راهی بتوانیم از بیچارگان دستگیری خواهیم کرد ، و نیاز نیازمندانرا خواهیم برآورد ، و تهی دستان و بی چیزانرا پشتیبانی مینمائیم ، و داد مظلومان و ستمدیدگانرا میگیریم ، و بهرگونه خدمت و جدیت و نیکوکاری برای هر کسی که مقتضی بوده و بتوانیم انجام میدهیم .

کسی نیک بیند بهر دو سرای      که نیکی رساند بخلق خدای  
 عبادت بجز خدمت خلق نیست      بتسبیح و سجاده و دلق نیست

### خدمت بخدا در خدمت بجامعه

خدائیرا که ما میشناسیم و میپرستیم از هرگونه احتیاج و نقص پاکیزه و منزّه است، و بهر طوریکه فرض کنیم و از هر سو که بیائیم بی حد و بی نیاز است، و هیچگاه بهستی و نیروی و کار خلق خود نیازمند نیست، پس نیکوکاری و خدمتگزاری درباره پروردگار عالم بتصور نیاید، و چون با خرد و فلسفه نیک بسنجیم غلط و یاوه است، زیرا که ما هرچه گام خیر و صلاح برداریم برای آسایش و کمال و روحانیت خودمان است. *إِنْ أَحْسَنْتُمْ أَحْسَنْتُمْ لِأَنْفُسِكُمْ* - هرگونه نیکوکاری که بجا آوریم بر نفع جانهای خویش تمام خواهد شد. ولی تنها و یگانه خدمت و نیکوئی که میتوانیم بصورت درباره خدای خودمان به پنداریم، و در دفترچه حساب او بنویسیم، و بهمان اندازه برای نتیجه و جزاء و سزا امیدوار باشیم: همانا گامهای خیراندیشی و خدمت بجهان و خلق او میباشد که یگانه وسیله ایست برای اینکه با خدای خود مربوط و آشنا باشیم، و تنها بهانه ایست که محبت و توجه و لطف پروردگار عالم را بسوی خود جلب بنمائیم.

و بسی از مردان بزرگ عالم که: با دل پاک و قصد نیکو و استقامت قوی قدم باین مرحله گذاشته، و با قدمهای خدمت بخلق حجابهای تیره طبیعت را به پشت سر انداخته اند، و در نتیجه نیکوکاری و دستگیری باسرار جهان پی برده اند، و از عالم حقیقت و روحانیت آگاه شده اند، و مشمول مهربانی و عنایت خاص حضرت حق گشته اند.

ده روز مهرگردون افسانه است و افسون نیکی بجای یاران فرصت شمار یارا ای صاحب کرامت شکرانه سلامت روزی تفقدی کن درویش بینوا را

آسایش دوگیتی تفسیر این دو حرفست با دوستان مروت با دشمنان مدارا البته خدمت بخلق نیز بتفاوت مراتب آنها اختلاف پیدا خواهد کرد: چنانکه ما خود از روی خرد می‌فهمیم که: دستگیری کردن از یک آدم نیکوسرشت خوش‌کردار بیشتر مطلوب و پسندیده است تا یک شخص زشت‌خوی بدرفتار، و ممکن نیست نتیجه مطلوبیکه از آزادی و نجات دادن یک حیوانی گرفته میشود باندازه و اهمیت جزای نجات و خلاصی یک آدمی باشد، و در خود افراد آدمی نیز هرچه آن فرد بخدا نزدیکتر شد بطور حتم اهمیت و مطلوبیت خدمت باو هم بالاتر خواهد بود.

اینستکه در کتابهای حدیث روایتهای زیادی وارد شده است که: گرامی داشتن و خوار گرفتن آدم با معرفت تکریم و اهانت خداوندیست، و بدگوئی و دشنام دادن بشخص خداپرست طعن و سب پروردگاریست، و دوستی و دشمنی کردن درباره شیعه که پیرو حق است موالات و عداوت با آفریدگار است، و رفتن برای دیدن عیادت مؤمن و همچنین سیراب کردن و غذا دادن و خوشحال و خرم گردانیدن و وسائل راحتی و آسایش او را فراهم آوردن همه آنها خدمت و نیکوئی بخدا است.

این اخبار شریف گرچه درباره مخلوقات و بندگان خاص خداوندیست، ولی هنگامیکه جهت و علت آن حکمها را فهمیده و دانستیم که بخاطر یک ارتباط و اتصال حقیقی است که میان آنان و معبودشان میباشد: البته خواهیم دانست که این حکم در همه مراتب وجود و عالم جاری است. نهایت سخن آنکه ما گفتیم: هر مرتبه از موجودات باندازه کمال و قرب بحق و جمالی که دارد از این حکم و نتیجه بهره‌مند است. و مقصود ما اینست که: در عالم هر فردی از مراتب هستی اگرچه

بغایت پستی و تنزل رتبت باشد با آفرینندهٔ مهربان و با خداوندگار بزرگ خود مربوط و دلبستگی دارد، و از روی این نظر همهٔ موجودات مخلوق و مورد توجه و رحمت خدایند، و ما اگر خوشنودی و لطف خدای جهانرا بطلبیم: می‌باید همیشه برای جهان و جهانیان خوشبین و خدمت‌گزار باشیم.

و باز بی‌یقین می‌گوئیم که: اینگونه خدمت‌گزاری و خشوع در مقابل خلق و پیشروی جهان در حقیقت عین بندگی و خدمت برای جهان‌آفرین است، و هزاران خوشی و سعادت کسیرا است که از این مرحله جام معرفت نوشیده و گام عمل برداشته، و با کمال استقامت از لذتها و حلاوتهای این منزلگه کامیابست.

مراد دل ز تماشای باغ عالم چیست بدست مردم چشم از رخ تو گل چیدن

### بالاترین خدمتگزاری بجامعه چیست

اگر بخواهیم برجسته‌ترین خدمتی را از میان نیکوکاری‌های ب مردم پیدا کنیم و فرد کامل آن را بشناسیم: می‌باید نتایج یکایک افراد و مصادیق آنرا بنگریم، و تأثیرات هر کدامین را بطور دقیق تحت نظر آوریم. البته میدانیم که عظمت و برتری و اهمیت هر چیزی از نتیجه مطلوب و اثر خارج آن شناخته میشود، و چون سعادت و حیات حقیقی انسان را وابسته بکمالات روحانی دانستیم، و در گفتارهای پیش از روی عقل و برهان فهمیدیم که تربیت روان و کمال روح نشود جز از راه دینداری و خداپرستی و نزدیک شدن به پروردگار عالم: پس میگوئیم بهترین خدمتیکه در جهان میتوانیم بجا آوریم، و بالاترین احسان و نیکوئی که درباره دیگران ممکن است بعمل بیاوریم: همانا تربیت روحی و اصلاح قلبی و رهنمائی دینی است که از درماندگان راه حقیقت دستگیری کنیم، و از بینوایان و بیچارگان مرحله سعادت و آدمیت یاری نمائیم، و نیازمندان و پا در افتادگان جاده حیات و روحانیت را یک زندگانی و نورانیت تازه بدهیم، و گمشدگان صراط خداشناسی و عظمت را رهنمائی کنیم، و در اصلاح باطن و دل مردم بکوشیم، و ایشانرا از خواب غفلت و نادانی بیدار نمائیم، و پیوسته برای نجات و کمال افراد نوع از هرگونه جدیت و فعالیت دریغ نداریم، و در ترویج دین و خداپرستی بهر طور است صرف مساعی کنیم، و تخم معرفت و محبت را در دلها بکاریم، و با میوه‌های حقیقت و اسلام جهانرا روشن و خرم سازیم، تا با اجرای قوانین آسمانی روی زمین بخود نظم و صلاح گرفته و مردم و جهانیان در آسایش و سرور و روحانیت زیست کنند. وَ مَنْ أَحْيَاهَا فَكَأَنَّمَا أَحْيَا النَّاسَ جَمِيعًا - هرکسیکه احیاء کند نفسیرا مانند اینست که

زنده بدارد همهٔ مردم را .

این آیهٔ شریفه اگرچه ظهورش در قسمت حیات بدنی و زندگی ظاهریست ، ولی در صورتیکه احیای صورت بموجب ظاهر کلام خدا یک چنین نتیجهٔ بزرگی را دارا باشد : البته حیات معنوی حقیقی و زنده شدن روحانی که بحقیقت زندگی است بطور یقین و اولویت آن اثر و نتیجه را خواهد بخشید . چنانکه حضرت صادق ( سلام الله علیه ) در تفسیر این آیه فرمودند : هرکه نفسی را از بیابان گمراهی خلاص کرده و بمرحلهٔ سعادت و خداپرستی برساند البته او را احیاء نموده است .

از آستان پیر مغان سر چرا کشم      دولت در این سرا و گشایش در این در است  
فرقت ز آب خضر که ظلمات جای او است      تا آب ما که منبعش الله اکبر است

### نتیجه هدایت بدیانت

در گفتار پیش بطور اختصار دانستیم که : برجسته‌ترین فرد و بالاترین مورد از خدمتگزاری و نیکوکاری همانا اصلاحات روحی و هدایت کردن مردم است بسوی خداشناسی و صراط حقیقت . اینک باز می‌گوئیم : برای اینکه مطلب ما ثابت و روشن گردد ، توجهی به نتیجه و اثر و سزای دستگیری روحی نمائیم ، البته از این راه میتوانیم اهمیت و برتری آنرا فهمیده ، و یک شوق و حرکتی برای اینگونه خدمتگزاری که در حقیقت خدمت بحقیقت و عالم انسانیت است در نهان ما پیدا شود .

در آیه گذشته بصراحت لهجه یک ارزش و جزای شگفت‌آوری برای احیای یکنفس قائل شده ، و با صراحت بیان بضمیمه فرمایش امام ( ع ) معین کرد که احیای قلب و هدایت یکنفر مانند اینست که همه مردم و تمام جهانیانرا زندگی و حیات ببخشیم . این نتیجه را در نظر اول نمیتوانیم باور کنیم ، ولی پس از فکر دقیق تصدیق خواهیم کرد که مطلب همانست .

و ما برای روشن شدن این کلام آسمانی مثالی ذکر کرده و می‌گوئیم : فرض میکنیم شخصیرا که مبتلا شده است بمرض وباء یا دیگر از دردهای سرایت کننده ، و میخواهد وارد یکشهر پرجمعیت و متمدنی شود ، در اینصورت از لحاظ معامله با این مریض دو راه متصور است : یا دکترهای آنشهر بزودی درد را تشخیص داده و برای درمان و دفاع از شیوع آنمرض کوشیده ، و مردم را از گرفتاری باین بلای ناگهانی عمومی خلاص و راحت خواهند نمود ، و البته در اینصورت احسان و خدمت بسی بزرگ و بالائی نسبت به آنجمعیت انجام داده ، و همه افراد آن ملت را

رهین منت خود قرار میدهند . و یا اینست که این خطر را کوچک و این پیش آمد را بی اهمیت شمرده ، و از انجام وظیفه و خدمتگزاری بنوع سستی نموده ، و در نتیجه این اهمال و تسامح یک جمعیت زیادی را بیچاره و دستگیر آن خطر وحشتناک خواهند کرد ، و یکایک همه آن توده را به بیابان هلاکت و بدبختی خواهند کشید . اینست اثر و نتیجه یک عملی که در نگاه اول بسیار کوچک و بی ارج بنظر ما میرسید .

باز میگوئیم : در همین صورت در اثر سرایت آنمرض خطرناک که اغلب افراد گرفتار شده اند ، دکتر پیدا شده و برای یکی از دردمندان و مبتلایان راه درمان و علاج را باز گفته و مرض او را برطرف نمود ، البته این معالجه اگرچه نخستین بار درباره یک نفر تصادف کرد ، ولی هنگامیکه راه علاج را دانستیم میتوانیم همه آن مریضها را با همان درمان و طبق همین نسخه معالجه نموده ، و جمعیت انبوهی را از خطر مرگ احیاء کرده و نجات بدهیم . پس در اینجا متوجه به حقیقت آیه شریفه میشویم که میفرماید : *مَنْ أَحْيَا نَفْسًا فَكَأَنَّمَا أَحْيَا النَّاسَ جَمِيعًا* .

و چون ما بسیر و پیدایش مرضهای قلبی و اخلاقی و دینی بنگریم ، و از آغاز ظهور و نمو هر دین حق یا باطل اندیشه نمائیم : خواهیم دید که همه مرامها و آئینهای عالم از یک نفر سرچشمه گرفته ، و سپس در مدت کمی عالمگیر شده است ، و همه شریعتهای مقدس حق از یک پیغمبر تنهائی شیوع پیدا کرده است ، چنانکه هرگونه مطالب باطل و بیهوده نیز از یک نقطه ظلمانی سرایت کرده ، و بتدریج جماعت زیادی را غرق تیرگی و بدبختی نموده است . لمؤلفه .

گر زنده شود دلی بعرفان در توده کند اثر بشایان



یکدانه که بر زمین فشانی      روزی بدهد ثمر فراوان  
صد سال دیگر ز جلوۀ او      هر طرف به بینی شاخساران

### ما چرا خوابیده‌ایم

یکی از وظائف دینی مسلمین چنانکه لفظش را همه میدانیم : امر کردن بمعروف و نهی نمودن از منکر است . و همینطوریکه برای سالک راه لقاء انجام وظائف انفرادی لازم است : انجام دادن وظائف و خدمات اجتماعی نیز برای خدمت بخلق خدا از اهمّ واجبات است . و بر هر فردی از دینداران و مسلمانان لازم است که از قول و عمل در قسمت اجرای قوانین دینی و فرمانهای الهی بهر راهی است صرف مساعی کند ، و مردم را بکارهای خیر و دینداری و بندگی و طاعت وا دارد ، و از پیدایش منکرات و فحشاء و از خلاف و عمل‌های زشت و افسارگسیختگی با کمال پافشاری نهی نماید . اسفانگیز این است که : ما مسلمانهای سست عنصر در زندگانی خود مرامی نداریم ، و هنوز از ته دل و بطور صمیمیت بیک مقصود و آئینی عقیده‌مند و دلبستگی پیدا نکرده‌ایم ، و اگر نه : ممکن نبود تا این اندازه در خواب غفلت و نادانی سر فرو برده ، و هیچ‌گونه از حمله‌های دشمن‌ها و خطرهای رنگارنگ نیاندیشیم ، و هیچگاهی از محو شدن و خواری و مغلوبیت خود بیم و هراسی نکنیم .

این معنی مسلم است که : آدمی بهرچه علاقه و محبت رسانید از روی بی‌اختیاری و قهر پیوسته در یادآوری و ثناگوئی او بوده ، و در هر جا و در میان هر جمعی برای ترویج و معرفی آن خواهد کوشید . مخصوصاً هنگامی که انسان یک مرام محبوب و مسلک دلخواهی داشته ، و نشر و رواج آنرا هم بخواهد . البته در اینصورت یگانه وسیله پیشرفت و توانائی و رونق گرفتن و روشن شدن آن مسلک مقصود : همانا امر بمعروف و نهی از منکر است ، یعنی خوبیهای آنرا اظهار داشتن و

محاسن آنرا در میان مردم رائج و منتشر نمودن ، و با زشتی‌ها و تیرگی‌ها دامن پاک آنرا آلوده نکردن است . چنانکه در سوره توبه که مقام طرفیت و مقابله با کافران ، و در مورد براءت جستن و دوری کردن از دشمنان است ، برای اینکه مسلمانان بتوانند دین مطلوب خود را نگه داشته ، و از نفوذ و توسعه و پیشرفت دشمن دفاع نموده ، و حقوق و هستی و منزلت خود را محفوظ بدارند ، میفرماید : **وَ الْمُؤْمِنُونَ وَ الْمُؤْمِنَاتُ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ يَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَ يَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ** - زندهای ایماندار و مردهای دیندار همه آنها دوست و رفیق یکدیگرند و با هم یگانه و متحدند ، و همیشه امر میکنند دیگرانرا بطاعت و خوبیها و منع مینمایند از کارهای بد .

خدای مهربان و داننده ما با این بیان خوش و ترتیب شیرین مسلمانانرا بیدار فرموده است : تا یگانه‌وار و با تمام اتحاد و اتفاق و با نیروی واحد در ترویج دین مقدس خودشان کوشیده ، و همیشه در مقابل دشمن با حربۀ قوی تبلیغ ، نفوذ و توانائی آنرا از میان برداشته ، و گام بگام به قدرت و پیشرفت خودشان بیافزایند ، و با این سد محکم حقوق حقه خود و حقائق آئین پاک اسلامی را محفوظ بدارند ، و زندگی و زندگانی منظم و خوشی داشته باشند .

نه من ز بیعملی در جهان ملولم و بس      ملالت علماء هم ز علم بیعمل است

### خطاب بمسلمانان

ای پیروان اسلام عجب بر خواب طول و دراز شما! شگفت بر غفلت و جهالت شدید شما! تا کی این مستی و سستی! تا کجا این کجروی و گمراهی! تا چند این زبان بستگی و دست و پا بریدگی! آیا عهد کرده‌اید که تا اثری از اسلام باقی هست بیدار نشوید و بخود نیائید! مگر سوگند خورده‌اید که هرگز از دین و آئین خودتان طرفداری و یاری ننمائید! ای بزرگان دین ای دانایان آئین مقدس ای پیشوایان اسلام محکم! روی سخنم با شماها است، شماها چرا در گوشه نشسته و از هجوم سیل‌های هلاکت‌بار، نمیاندیشید! و از آینده پرخطر و گرفته مسلمانان هیچ‌گونه پنداری بدل راه نمیدهید! ای کاش میدانستید که در همین نزدیکی آب تیره خفه کنی از سرما خواهد گذشت، و امواج وحشتنا و تلاطم شدید حوادث مسلمانانرا احاطه خواهد کرد، بیائید از این خواب سنگین و محیط جهل و غفلت سر بدر آورده، و دست و پائی ز نیم شاید خود را از این فرورفتگی و هلاکت نجات بدهیم، و یک جنبش و هیجانی کنیم بلکه راه خلاص و حیاترا پیدا کنیم.

کشتی شکستگانیم ای باد شرطه برخیز شاید که باز بینیم دیدار آشنا را پیشینیان و مسلمانان گذشته در سایه جدیت و کوشش بر همه جهان حکومت و بزرگی داشتند، و دولت و توانائی آنان از شرق تا بغرب فرا گرفته بود، مسلمانان آنروز میتوانستند سخنان و حقائق دین خود را بعالمیان برسانند، و همیشه بگفته‌های خویش از سر صدق و خلوص عمل مینمودند، و در مقابل مخالف و دشمن با کمال پافشاری و شجاعت و دلیری ایستادگی میکردند، هر یک از افراد مسلمین باندازه خود پیوسته برای تبلیغات و ترویج عقائد حق میکوشید، و تا

میتوانستند از تحصیل دانش و آموختن احکام دینی و علم قرآن و حدیث بهیچ گونه تسامح و سستی و غفلت نمیکردند ، و از اخلاق و آداب اسلامی بطور تفصیل آگاه میشدند ، و با همدیگر با تمام برادری و محبت و یگانگی بسر میبردند ، و در اجرای قوانین و احکام آسمانی بهر راهی بود جدیت و بذل سعی مینمودند ، از یاری و دستگیری و کمک همدیگر خسته و ملول نمیشدند ، این بود که : زندگی و زندگانی خوش و خرمی داشتند ، و با کمال سعادت و موفقیت و روحانیت میزیستند .

بزرگان روشن دل نیکبخت      بفرزانی تاج بردند و تخت  
به دنباله راستان کج مرو      اگر راست خواهی همین راه رو

### ما چطوری لغزیده‌ایم

لغزشهای ما یکی دوتا و معدود نیست که بتوانیم با نوشتن چند سطر از این موضوع را بیابان رسانیم ، یک دفتر بزرگی میخواهد تا بطور تفصیل از عهده این بحث برآئیم . و در اینجا میخواهیم با اشاره‌هایی از مطلب بازگوئیم که : چرا مسلمانان باین بینوائی و تیره‌روزی گرفتار شده‌اند ! و از کدامین راه کج و گم باین چاه باریک افتاده‌اند !

ما میگوئیم : مسلمانان قدمهای کج زیادی برداشته‌اند ، و از صراط حقیقت و سعادت بسی دور رفته‌اند ، و گام بگام حقائق و آداب و انتظامات خود را از دست داده‌اند ، تعلیم و تربیت و فراگرفتن علوم و آداب و اخلاق اسلامی که برای همه افراد از مرد و زن بطور عمومیت از وظائف لازمی این آئین مقدس شمرده میشد : رفته رفته دایره آن بحدی کوچک و تنگ شد که در زمان ما تنها جمع قلیلی که هزار یک توده اسلامی بشمار آیند این وظیفه را انجام می‌دهند . و آیا وظیفه آنها هم هست یا نه ؟ و آیا با این ترتیب و روش و با این مقدماتیکه مرسوم است نتیجه خوب میدهد یا بد ؟ و پس از تکمیل دانش و علم آنان آیا میتوانند در جامعه تأثیراتی ببخشند و حرفهای خود را بگوش مردم برسانند یا نه ؟ همه اینها جای سخن است .

و نتیجه قطعی و اثر مسلم و واضح این قدم نادرست اینست که : باینجا رسیده‌ایم ، اخلاق و آداب انسانیت از میان توده ما برداشته شده است ، تعلیم و تربیت و تنویر افکار فرزندان خود و نسوان را فراموش کرده‌ایم ، احکام قرآن و اسلام تنها در کتابهای دینی دیده میشود ، بازار اجرای قوانین الهی تعطیل مانده

است ، هر کسی از نادانی و جهالت یک راه کج و گم‌کننده را پیش گرفته است ، مردم گروه بگروه به بیابان هلاکت و بدبختی میرسند ، دشمنان دینی و اجانب سرگرم راهزنی و یاوه‌سرائی‌ها هستند ، اختلاف شدید و بدبینی‌ها میان خود مسلمانان پیدا شده است ، رونق و عظمت اسلام پاک در نظر دیگران بی‌ارح شده است ، ساده‌لوحان و ظاهرینان اجانب که از شیشه‌تار و کثیف مسلمانان مینگرند اسلام را تاریک می‌بینند .

اسلام بذات خود ندارد عیبی هر عیب که هست در مسلمانی ماست ما اگر بچشم حقیقت‌بین در پیرامون آئین مقدس اسلام و در نتیجه مطلوبه آن اندیشه نمائیم ، بلکه اگر هر یک از شریعت‌های آسمانی را بدقت بررسی و مطالعه کنیم خواهیم دید که : یگانه غرض و آخرین مقصودی که از ظهور یکدینی منظور گشته است همانا تعلیم و تربیت عمومی است که مردم همه از کوچک و بزرگ بوظائف انفرادی و اجتماعی خویش آگاه باشند ، و افراد ملت همه از مرد و زن از گفتارهای زشت و کردارهای بد و پندارهای باطل و خوهای وحشیت دور گردند ، نظام و دانش و عدالت سراسر جهانرا فراگیرد ، محبت و مهربانی و یاری و نیکوکاری در عالم حکومت نماید ، همه با یک نظر و یک آرزو در صراط راست خداشناسی و آدمیت سلوک کنند . اینست که : در قرآن شریف سه مرتبه این مطلوب بزرگ را به صراحت لهجه بگوش جهانیان رسانیده است ، تا از مقصود بعثت انبیاء غفلت نورزند ، و از شاهد مطلوب دین مقدس اسلام باز نمانند ، و از دیدار رخسار یار نازنین چشم نپوشند . هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي الْأُمِّيِّينَ رَسُولًا مِنْهُمْ يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَ يُزَكِّيهِمْ وَ يُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَ الْحِكْمَةَ وَ إِنَّ كَانُوا مِنْ قَبْلُ لَفِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ - خدای

شما برانگیخته است در میان توده بی‌علم و بی‌تربیت یک پیغام‌بری از جنس خود آنان تا بخواند ایشان را آیات و حرفهای خدا را ، و پاک و تربیت نماید مردم را ، و بیاموزد بر ایشان کتاب آسمانی را که هرگونه علوم و حقائق و وظائف انسانیت را داراست ، و تعلیم کند برای توده صلاح و انتظام و تمدن جهان پیدا و غیب را ، تا بسوی کمال و روحانیت سیر نمایند ، اگرچه سابقه زندگانی آنها در آخرین مرتبه نادانی و گمراهی و کجروی باشد .

ای مسلمانان دانشمند ! اسلامی که هرگونه نادان و گمراه و بی‌تربیت را میتواند براه کمال و دانش سوق بدهد ، و هر جماعت بی‌نظم و بداخلاق و ناپاکرا میخواهد بجهان نور و حقیقت آشنا کند ، و یگانه غرض و هدف او تعلیم و تربیت و نورانیت جهانیان است : انصاف بدهید که ما پیروان جاهل و ارادتمندان گمراه چطور آنرا بی‌اثر و غریب گذاشته ، و دست و پای او را بسته و نیرویشرا از دست گرفته ، و جنایتهای گوناگونی بر بدن او آورده ، پشت سر یا زیر پا انداخته‌ایم ، آنچه میخواهیم بجا می‌آوریم ، و قوانین مقدسه الهی را مطابق تمایلات خود اینسو و آنسو برمیگردانیم . وای بر حال ما از روز حساب ! و هزاران فریاد از هنگام بازخواست عمومی ! آوخ بر این ستمگری و جنایت کاری ما ! افسوس بر زیبایی و نازنینی قامت مقدس اسلام !

از پای فتادیم چو آمد شب هجران      از درد بمردیم چو از دست دوا رفت  
دی‌گفت طبیب از سر حسرت چو مرا دید      هیهات که درد تو ز قانون شفا رفت  
ایدوست بپرسیدن یارت قدمی نه      زآن پیش که گویند که از دار فنا رفت



### لغزش روی لغزش

ای کاش که لغزش و خطای ما تنها یکی بود، و درد و ضعف ما از یکجهت میشد، و تنها بضعف و أمراض شخصی مبتلا شده و از لحاظ اجتماع ابتلاءاتی نداشتیم، تا طبیب حاذق میتوانست از راه علاج و درمان پیش آمده و ما را تندرست و سالم گردانیده و بیماری و ضعف را از تن ما بردارد. ولی هزاران اسف که سرتاپا دردمندیم و از هر سو غرق خطر و بلائیم، ما بیچارگان از پافتادگان چه جاره کنیم و دست به کدامین وسیله بزنیم، و از چه راهی خود را از این گرداب هولناک نجات بدهیم. ماها تعلیم و تربیت افراد ملت و فرزندان خود را بیغما و بدست غارتگران داده‌ایم، و باز بخود نیامده و بیدار نگشته‌ایم، و بجای تعلیم اسلامی و دانشهای حقیقی: تعلیمات سراپا فساد و شر و وحشیت اجراء میشود، باز ما مسلمانان راه خطا و خلاف و نادانیرا می‌پائیم، و دست از هوس‌رانی و شهوت‌پرستی نمیکشیم.

ما آرزومندیم که در این روز ضعف و اوقات تیره و تاریک و با این حال درد و کسالت و گرفتاری یک انتظام و تربیت خوشی داشته باشیم. ما بسی خوشنود و مسرور میشدیم که میان طبقات دینداران یک حدودی معین میگشت، و لااقل از اینکه در میان اهل تعلیم و تربیت و درباره خود مبلغین و روحانیین یک روش خوب و سبک نیکوئی اتخاذ شده و تحدیدات و نظم روشنی حکمفرما میشد: تا این هرج و مرج برداشته شود، و این اختلاف گوناگون رفع گردد، و این سخنان یاه و بیهوده که از هر دهنی خارج شود باطل و بی‌اثر ماند، و هرکسی قدم باندازه خود بردارد، و هر شخصی سخن بحد فهم خود گوید، و هر مبلغی باندازه مرتبت خویش

دست بلند کند ، و هرجا و هر سرزمینی بفرخور و اقتضای آنمحل روحانی و مربی داشته باشد ، از کوچک و بزرگ با یک نیت پاک و قصد واحد در انجام وظیفه معین خود بکوشند ، و یار و کمک هم دیگر باشند ، با گفتار و عمل آثار مخالفین و افسارگسیختگانرا نابود کنند ، و هیچگونه فکر و اندیشه بجز از تبلیغ حقائق و نشر معارف و انجام وظیفه محدود بخود راه ندهند ، و هرگونه احتیاجات زندگانی ایشان تأمین و مرتب گردد تا خاطر آنان مشوش و پریشان نشود ، و برای رفع احتیاجات خود صرف اوقات ننمایند ، و در گفتن کلمه حق و اظهار احکام شریعت از کسی باک و قیدی نداشته باشند ، و در مقابل تبلیغات و فعالیت‌های خود از مردم امید خیر و فائده و متوقع هیچ‌گونه درآمد و عایداتی نشوند .

البته در اینصورت بعظمت و احترام و بزرگی و عنوان آنان افزوده میشود ، و با نیت خالص و دل صاف و بی‌غرض و وظائف خودشانرا انجام میدهند ، قوانین الهی را میان مردم اجراء میکنند ، اسلام و حقیقت با یک نیروی وسیع و با یک تشکیل موافق و جامع ظهورات و جلوه‌های خود را منتشر میسازد ، روحانیت و دانش با توانائی هزاران پنجه‌های متحد و با بینائی چشم‌های دوربین و با پیش‌بینی‌های دل‌های روشن و پاک و با خطابه‌های زبانهای گویای بلیغ هر روز بر نورانیت و پیشرفت و قوت او افزوده گردد ، و خدمتگزاران آئین مقدس بهر رنگ و لباسی باشند و در هر نقطه و مکانی سکنی کنند مثل زنجیر بهم مربوط و مانند جوارح و اعضای بدن از همدیگر آگاه و چون جمال یار در تناسب و انتظام و همیشه خیرخواه و خوشبین یکدیگر شوند . نه مانند جامعه اسلامی امروزی که هزاران نقص‌ها و دردها و ضعفها در میان بوده و دست و پای و زبان یکایک دینداران را

بسته و چشم و گوش آنانرا گرفته ، و هرکدامین را در گوشهٔ بقاء و هلاکت میکشد ، و بوم ادبار و فلاکت شب و روز در بالای سر آنها میخواند .

افسوس که این مزرعه را آب گرفته دهقان سیه چرده ما خواب گرفته چقدر خوب و مناسب است که : خوانندگان گرامی و خدمتگزاران آئین مقدس اسلامی بخطابه‌ها و نوشته‌های یگانه پیشوای جهان امیرالمؤمنین ( علیه‌السلام ) با مطالعهٔ دقیق بنگرند ، و در امورات و اقدامات خود از آنکلمات شیرین و سخنان ارجمند استفاده کنند ، خصوصاً آن نوشتهٔ معجزآسا و سحرآفرین و زیباییکه برای مالک اشتر در قسمت دستوره‌های ولایت و حکومت مصر مرقوم فرمودند که از هیچ‌گونه رهنمائی و دستور لازم فروگذار نشده است .

از خدای مهربان و حکیم میطلبیم که : این پریشانی و پراکندگی مسلمین را با حکمت و توانائی تمام خویش و با تدبیر یک روح پاک آسمانی و با قوت و نیروی یک دست فعال و نیرومند از راه لطف و کرم و مهربانی اصلاح فرماید ! تا یکروح تازه و جلوهٔ جدیدی به کالبد آئین پاک اسلام دمیده شده ، و چهرهٔ زیبای و جالب آن پرده برافکند ، و گشایش و فرجی برای عموم مسلمانان رخ نماید .

صنما با غم عشق تو چه تدبیر کنم      تا بکی در غم تو نالهٔ شبگیر کنم  
 آنچه در مدت هجر تو کشیدم هیئات      در دو صد نامه محال است که تحریر کنم  
 با سر زلف تو مجموع پریشانی خویش      کو مجالی که سراسر همه تقریر کنم  
 دور شو از برم ای زاهد و افسانه مگوی      من نه آنم که دگر گوش به تزویر کنم

## باز خسته نشوید

بیش از این صلاح نمی‌بینیم از لغزشهای مسلمانان سخن بگویم ، زیرا ممکن است تولید بدبینی و بدگمانی کرده و سخنان بی‌غرض ما نیز از یکسو ایجاب اختلاف و بدگویی نماید . از مهربان آفریننده خود می‌خواهم که : در این نوشته‌ها هیچ‌گونه مرض و غرضی بدلم راه نیابد ، بجز از اینکه خدمتی بدینم نموده باشم و اخلاصی بخدایم بیاورم و توشهٔ بدست بگیرم و عملی برای انجام وظیفه بجا آورده و محبتی بمیان نهم . و امید است خداوند توانا با این وسیله بی‌ارج گمشدگان را براه آورد و خوابیدگان را بیداری دهد .

و از دیگر برادران دیندار و با حرارت و دانای خودم امید میدارم که : از دیدن گزارشهای کنونی افسرده نشوند ، و از ملاحظهٔ هرج و مرجهای امروزی خود را بیکسو نکشند ، و از معاینهٔ دردمندیها و خطرهای سست بردارند و از بهبودی و تندرستی ناامید نباشند و از انجام وظائف انسانیت و بندگی دست بردارند و از آینده تیره‌تر و از روز تاریکتر از این اندیشه کنند ، خود را بیش از این تسلیم عفریت بدبختی و سرنگونی ننمایند ، و جان و مال از خدمت و دین‌پروری دریغ نگیرند ، و در راه یگانه محبوب کام‌بخش هرچه می‌توانند گام بردارند ، و از هرچه دارند بگذرند . *إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَى مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنْفُسَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ بِأَنْ لَهُمُ الْجَنَّةَ يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَيَقْتُلُونَ وَيُقْتَلُونَ* - خداوند متعال خریده است از مؤمنان هرگونه هستی و دارائی آنانرا از مال و جان ، در مقابل اینکه عطاء فرماید بایشان بهشت جاودانی را .

پس گروهی که ایمان داشته و این معامله و بیع را پذیرفته‌اند آخرین قدم

کوشش و جدیت خود را برمیدارند ، و با نهایت اهتمام و صمیمیت پافشاری و ایستادگی میکنند ، و برای هرگونه گذشت و فداء کردن جان و مال خود آماده هستند ، و در راه حقیقت و برای خدایشان از هستی و دارائی خود گذشته و با دشمنان دین او میجنگند ، و اهل خلافا از میان برمیدارند ، و تا هنگامیکه جانرا تسلیم جان آفرین کرده و متاع معامله شده را تحویل مشتری بدهند : از مجاهده و کوشش کوتاهی نمیکنند ، و سپس می فرماید : **وَ مَنْ أَوْفَىٰ بِعَهْدِهِ مِنَ اللَّهِ فَاسْتَبْشِرُوا بِنِعْمِ اللَّهِ الَّذِي بَايَعْتُمْ بِهِ وَ ذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ** - کیست که راستگوتر و وفاکننده تر باشد به پیمان خود از خدای جهان ، پس شادی و بشارت باد شما را از این معامله و خرید و فروشیکه نموده و از چنین عهدی که با آفریدگار خود بسته‌اید ، زیرا اینعمل بالاترین خیر و سعادت و مطلوبیست برای شماها .

ما نیز چنین پیمانرا آرزومندیم ، و از خدای محبوب خود خواستاریم : تا دل و دید ما را روشن و بینا کند ، و از حقیقت و خیر و نتیجه آن معامله آگاه شویم ، و با شوق تمام و اقبال قلب برای پیمان چنانی دست بدست بدهیم ، و این متاعیرا که بسی ناچیز و بی‌قیمت است در مقابل یک سعادت و زندگی همیشگی و یک بهاء بسیار زیاد و بالائی تسلیم نمائیم .

در کتابی دیده بودم که : یکی از بزرگان اهل معرفت از کوچۀ می‌گذشت ، صدای خوش و جالب قرآنرا میشنود که : **آیة گذشته را تلاوت مینمایند ، بشنیدن آنکلام دلنشین و مؤثر بی‌اختیار بزمین افتاده و بیهوش می‌شود ، مردم به اطرافش گرد آیند و بهوشش آورند ، چون بخود می‌آید این جمله را مکرراً میگفت ( عَجِبْتُ لِمَنْ بَاعَ نَفْسَهُ كَيْفَ يَبْقَىٰ لَهُ نَفْسٌ )** در حیرتم اگر کسی نفس خویش را فروخت چسان

برای او خودیت و نفس پرستی خواهد ماند .

هزاران آفرین بر چنین فهم و ذوق سالم ! البته چنانست که هیچگاهی متاع فروخته شده پیش فروشنده نخواهد ماند ، ماها نیز اگر دست به این معامله داده باشیم چطور میشود که باز برای خودخواهی و خودپرستی بکوشیم ، و دست از مال و نفس برداشته و دل از آنها نکنیم ، جان و مالیرا که تسلیم مشتری شده است باز برای مقاصد خود خرج نمائیم ، و در راه پروردگار متعال و برای تحصیل اراده و رضایت او از این گذشت و خرج دریغ بداریم . پس هرکه از جان و مال خویش بگذشت : بسوی آنها باز نخواهد گشت ، و خیره بآنها نخواهد نگریست .

مست توام از باد و جام آزادم      مرغ توام از دانه و دام آزادم  
مقصود من از کعبه و بتخانه توئی تو      ورنه من از این هر دو مقام آزادم

### حقیقت دینداری

ما در ذیل عنوان اسلام بطور اختصار حقیقت دینداری را گفتیم ، و در اینجا نیز بمناسبت گفتار گذشته چند سخنی بتعبیرات دیگر بمیان می‌آوریم ، امیدواریم بیشتر تأثیر و فائده بدهد . ما میگوئیم : در جهان کسی را نمیتوانیم پیدا کنیم که هیچگونه مرام و مقصودی در زندگی خود نداشته ، و زندگانی او بهر رنگی که هست از قصد و اراده تهی شود . هر شخصیکه در این جهان زندگی دارد و در روی زمین یا بالای آسمان‌ها عمری بسر برده و روزهای سیری میکند : باندازه خویش یک کارها و حرکات را انجام میدهد ، و در خور خود یک تکاپو و جنبشی دارد ، و بطور حتم و یقین از پی مقصد و مطلوبی میدود ، و برای بدست آوردن یک رمز قلبی و نقطه نهانی که معشوق و محبوب او است پیوسته میگردد .

ما با آن نقطه مطلوب و مقصود در اینجا کاری نداریم ، هرچه هست باشد ، و میدانیم که مقاصد افراد بسی متفاوت و اختلاف‌پذیر است ، در یکی بدست آوردن مال است و در کسی تحصیل جاه و در دیگری طلب دانش و در شخص دیگری محبوب غیبی است و در فردی معشوق طبیعی و در کسی یک عملهای محدود ، و همچنین مقاصد دیگر که هر یکی از آنها نیز رنگهای گوناگون و شعبه‌های مختلفی دارد .

تو و طوبی و ما و قامت یار      فکر هر کس بقدر همت او است

روزگاریست که سودای بتان دین من است      غم این کار نشاط دل غمگین من است

قبله و محراب من ابروی دلدار است و بس این دل شوریده را با این چه و با آن چکار دعوی ما اینست: پس از آنکه از اختلاف مقاصد مردم آگاه شده و نقطه‌های رنگارنگ و مرامهای گوناگونی در میان دیدیم، بطور کلی همه آنها را بنام دین خواهیم نامید که هر گروهی یک راه و شرعی پیش گرفته و هر جمعی در پیرامون یک مطلوبی پیوسته مشغول اقدامات و فعالیت هستند.

و این دین‌ها و مرامهاییکه از شماره بیرون و جهانیانرا بخویش مشغول ساخته است: پیوسته با همدیگر در جنگ و نبردند، و هر دینداری در اثر محبت و علاقه که بدین خود دارد، یگانه کوشش او اینست که حاکمیت و برتری آنرا بدیگران ثابت کند، و بر پیروان و علاقمندان آنمرام در جهان بیفزاید، و بعقیده خود مردم را بسوی سعادت و خیر (سعادت و نیکبختی که هرکسی باقتضای فهم محدود و تشخیص ضعیف خود، غالباً می‌فهمد) هدایت کند.

و عبارت جامع هر فردی می‌خواهد دیگرانرا مانند خود نماید، و دوستان و همسفران خود را زیاد کند، و بر شاخ و برگ درخت مطلوبش افزوده و ریشه آن را در زمین دلها محکم سازد، تا از بادهای تند و حادثه‌های تیره نلرزد، و با حمله‌های شدید و تبرهای سهمگین مخالفین شکسته و خشک نگردد. و ما این بحث را در آینده روشن مینمائیم.

و برای توضیح بیشتر و کامل حقیقت دین باز می‌گوئیم: معناهاییکه در کتابهای لغت برای لفظ دین مینویسند چون بطور دقت و فکر همه آنها را تحت نظر بیاوریم، و بخوبی یکایک آن معانیرا موشکافی و بررسی کنیم، خواهیم یافت که اصل و ریشه آن لغات چیست، و برگشت آنهمه معنی‌ها بکجا است: می‌گویند -



دین یعنی جزاء ، قرض ، اسلام ، عادت ، طاعت ، مرض ؛ حال ، عزت ، ذلت ، معصیت ، طریقت ، شریعت ، تگرگی که زیاد ببارد . و ما قول میدهیم که : دین یکمعنی بیش ندارد ، و آن چیز است که در عهده و ذمه انسان بوده و حال استقرار و استدامت و ثبوت پیدا کند . و البته این معنی مفهومیست عمومی و کلی و لباسی است گشاد و بی‌رنگ که مصادیق بسیاری داشته و موارد استعمال زیادی پیدا میکند ، چنانکه جزاء دادن و قرض اداء نمودن و اطاعت کردن و عصیان ورزیدن برگشت آنها بعهد داری است که در ذمه شخصی ثبوت پیدا کرده باشد ، و دیگر معنی‌ها نیز یک حالات ثابتی است که نسبت به خود ما برای صاحبانش عادت و روش معینی شده‌اند .

پس از این مقدمه بخوبی خواهیم دانست که : هر کسی یکدینی دارد که عهده‌دار شده است تا تکالیف آنرا انجام داده و میخواهد حقوق و وظائفی را که از راه آن دین برای خود پذیرفته است تأدیه کند ، و باز فهمیدیم که : دین یعنی مرام و مقصود و عادت و راهیکه انسان در مقابل آن تسلیم و خضوع میکند .

چه شکرها است در این شهر که قانع شده‌اند شاهبازان طریقت بمقام مگسی  
 بال بگشا و صغیر از شجر طوبی زن حیف باشد چو تو مرغی که اسیر قفسی  
 لَمْعَ الْبَرْقِ مِنَ الطُّورِ و آتَتْ بِهِ فَالْعَلَى لَكَ آتٍ بِشَهَابٍ قَبَسِ

## برد در این نبرد با کدامیست

چنانکه گفتیم عالمرا دین بجنبش و حرکت درآورده و عالمیانرا بکار و عمل و کوشش و میدارد، و هرکسیرا از پی مقصودی می‌برد، و هر شخصیرا بسوی راهی می‌کشد، راههای مختلفی پدید مینماید، غرضها و اندیشه‌های رنگارنگی تولید می‌کند، اختلافات و ستیزه‌ها و نبردهائی بمیان آورد، هر فردی صراط و طریقه خود را خوب اندیشیده و از دیگر طریقتها بدگویی نماید، و هرکسی مرام خویش را مقدس و پاک شمرده و از سائر مقصدها انتقاد و تکذیب کند، و در نتیجه تنازع و جنگی درمیگیرد، و این جنگ نه تنها میان آدمیانست و بس، بلکه در همه افراد طبیعت و در میان تمام مراتب هستی و موجودات این ستیزه برپا است، تا برد با که باشد و تفوق و برتری با کدامین.

اینقدر میدانیم که: مراتب و نمودهای هستی در اثر این کشمکش‌ها و در نتیجه این تنازع ذاتی و دینی (اختلافات تکوینی و فکری) بخواهند یا نخواهند و بدانند یا نه همه از میان رفتنی هستند، و همه امتیازات و خصوصیات خود را می‌باید از دست بدهند، همه یکرنگ شده و رنگها را بشویند، همه لباسهای خلاف و دوئیت را از تن کنده و مقهور شوند، همه محکوم و فرمانبردار گردند، همه رو بجهان حقیقت و بخدای آورند و از خودیها بگذرند، همه دست از مرامها و محبوبیهای گذشته خویش بشویند، کینه‌ها و بدبینی‌ها را از دل پاک کنند. **كُلُّ مَنْ عَلَيْهَا فَانٍ وَ يَبْقَىٰ وَجْهَ رَبِّكَ ذُو الْجَلَالِ وَ الْاِكْرَامِ** - هرچه هست نیست میشود مگر وجه آفریدگاری که جلال و کرامت و عظمت او را است و بس.

و اما پیشرفت و حاکمیت از نظر تشریح و افکار در میان خود طبقات و دینداران:

مرهون دو اصل است که در هر دینیکه این دو اصل محفوظ بوده و بطور کمال موجود و مراعات بشود: البته غلبه و برد با او خواهد بود.

نخستین اصل و نیرو: حقانیت و درستی احکام و راستی و صلاح حقیقی قوانین آن دیانت است که پایه‌اش روی حقیقت و صدق قرار گیرد، و ریشه‌های سخنانش از روی خرد پاک بوده و شالوده حرفهایش با فلسفه‌اعلی استوار گردد. تا از حملات دشمنان متزلزل نشود، و عقلهای روشن و منور را از خود نرانند، و پیوسته با روحانیت و جلوه‌های زیبا دلها را بسوی خود بخواند، دیده بینندگانرا خیره کند، در پیشروی هر نظام و نمایشهایی چیره شود، پیروان خود را زندگی و بینائی دهد.

و اما دومین اصل و نیرو: اینست که دارای قوه مجریه باشد، و گروهی که بخوبی از اساس و قوانین آن دیانت آگاهند در ترویج و شیوع دادن آن بکوشند، و حقائق و زیباییهای آنرا بجهانیان بفهمانند، نمایشهای دلنوازش را بدیگران ابلاغ بنمایند، خطرهای و پیش‌آمدهای تیره را از راه او بردارند، اهل غرض و عنادیرا که مردمرا ببدبختی و نادانی سوق میدهند بهر وسیله ایست محکوم و رسوا کنند.

و بعقیده ما کاملترین و جامعترین دینی که در آخرین مرتبه از جانب پروردگار متعال برای سعادت بشر تنظیم شده است: دین مقدس اسلام است، اگرچه امروز این دین مقدس آسمانی از جهت نیروی دوم بسیار ضعیف است. و البته دینی که دارای این دو نیرو باشد: یعنی قوه ذاتی و نورانیت، و ظهور و خودآرایی، بطور مسلم روزی بجهان غلبه نموده و پرتو خود را بسراسر همه جهانیان خواهد رسانید. تو همچو صبحی و من شمع خلوت سحرم تبسمی کن و جان بین که چون همی سپرم

## نگاهی بادیان جهان کنیم

چون ما گفتارهای گذشته را خواندیم ، میباید در پیرامون ادیان عالم مطالعه کنیم ، و با نظر بیطرفی و با چشم حقیقت‌بین در اساس و حقائق آنها بنگریم . هنگامیکه ما بسوی مرامها و شریعت‌های گوناگون جهان متوجه میشویم ، و یکایک قوانین آنها را بررسی میکنیم ، و معارف و علوم هر یک را با همدیگر می‌سنجیم ، و با میزان خرد و دانش و بینش همه آنها را با جزوئی میکنیم : می‌بینیم آن اصل نخستین که قوت ذاتی و حقیقت باشد بطور کمال و تمامیت در دین مقدس اسلامی محقق است ، و بجز آن ادیان دیگر در پیشروی اسلام هیچ‌گونه نور و نیروی معنوی را دارا نیستند ، و مانند شمع‌های رنگارنگ که در محیط تاریک اگرچه هزاران جور روشنائی داده و هرچه در شبهای تیره نمایشهایی داشته باشند : ولی چون آفتاب پرتو خود را بیاندازد همه سر خجلت و شرمساری فرو میگیرند ، و هیچ‌گونه خودنمائی و تظاهری نمیکنند .

و حق اینستکه ادیان دیگر در مقابل پرتو روشن اسلام یا باید محو شده و هستی و امتیازات خود را از دست بدهند ، و یا لب از حرف و اظهار فرو بسته خاموش به‌نشینند . و ما در این مورد حکمیت را به دانشمندان جهان که از حقائق و علوم ادیان آگاهند وامیگذاریم ، و اگر فرصت و توفیقی برای ما رسید در آینده کتاب مفصلی در پیرامون این بحث مینویسیم ، و حقائق ادیانرا با همدیگر سنجیده و قوت و روشنائی هر یک را برهانی میکنیم .

و اما نیروی دومین که مرحلهٔ اجراء و تبلیغات است : متأسفانه در اثر نفوذ و سلطه سیاست‌های خارجی در این دین پاک بکلی نابود و ناپیدا است ، اشخاص

فهمیده و آگاه این دیانت حق لب از گفتار بسته و در گوشه نشسته ، و هیچگونه بامورات دینی در قسمت رواج و شیوع دادن و تبلیغ و اجراء کردن آئین خود وارد نمیشوند ، و یک عده هم که بنام تبلیغ و ترویج کار میکنند اغلب غرض رانی و شهوت طلبی و فتنه انگیزی نمایند ، و در حقیقت تیشه هائی بدست گرفته اساس صاف و ریشه محکم دین حق را خراب و ویران میسازند ، و اکثر آنان از حقائق دینی بی اطلاع و دورند ، و بسیاری از ایشان از قسمت عقاید اسلامی سست و از جهت عمل و نیکوکاری و پرهیزکاری خراب و بی باکند .

بر دانشمندان و اسلام پرستان روشن فکر است که : این درد وحشتناک را درمان کنند ، و این وظائف اجتماعی و خدمات روحانی مردمی را در مسیر سلوک خود با تمام کوشش و خلوص انجام داده ، و با تمام تدبیر و حسن نیت این ضعف و ناتوانی را چاره سازند ، و این نیروی از دست رفته را باز گیرند ، و اگر نه : بایستی به نشینند و باسلام و اسلامیان بگریند ، و برای دین آسمانی حق خود فاتحه بخوانند ، سعادت و روحانیت خود را از دست بیندازند ، و محکومیت و از بین رفتن اسلام را در محکمه علم امضاء کنند ، و نام خود را از دفترچه انسانیت و حقیقت پرستی بشویند .

اگر دل از غم دنیا جدا توانی کرد      نشاط و عیش بباغ بقا توانی کرد  
ولیک این عمل ره روان چالاکست      تو نازنین جهانی کجا توانی کرد

### بشر چرا دین می‌طلبد

در میان انواع موجودات آن نوعیکه امتیازات و سزاواریهای زیادی دارد: وجود انسانیست که از هر جا نصیبی و از هرگونه زندگی بهره‌مند است، و از هر عالمی نمونه در وجودش سرشته شده است، و از تمام مراتب هستی نمایش میدهد. اینست که احتیاجاتش نیز از همه افزونتر باشد، و زندگانش سخت‌ترین زندگانی‌ها است.

بشر با خطرهای بیشماری در خط حیات خود مواجه میشود، زیرا که با تمام جهان پیوستگی دارد، و با هر نوعی از مخلوقات مربوط است. و انسان برای اینکه اینگونه زندگانی خود را بتواند با آسایش و سعادت بی‌پایان برساند: هزاران تدبیر و حيله و فکر می‌خواهد تا بتواند منافع خود را بدست آورده و احتیاجات زندگانش را برطرف نماید. و بطور کلی آدمی چون از دو جهت آفریده شده است: کالبد و روان یعنی ماده اینجهانی و ماده آخرتی، پس برای تأمین زندگانی خود نیز بدو رقم قوانین و اندیشه‌ها نیازمند است، تا آسایش دنیائی و تندرستی و خوشحالی اینجهانرا فراهم کرده و هم خرمی و سعادت و کمالات روحانیت را بدست آورد، و در دو جهان و از هر دو جهت بمقصود و مرام خویش نائل گردد. و ما آن قوانین و احکامیرا که آدمیرا بیک زندگی سعادت‌مند و خوشی رسانیده و بهرگونه او را تعلیم و تربیت نموده، و بطور کلی متکفل حیات و سعادت او شده و راه نیکبختی و موفقیت را نشان دهد: بنام دیانت میخوانیم.

بشر باید از یکدینی اطاعت و پیروی نماید که بحد کامل خوشبختی و زندگی حقیقی پیرامون آندین تأمین گردد، آدمی یکقوانین و احکامیرا باید بطلبد که در

هر دو سرای احتیاجات او را برطرف کند، و حقائق و اسرار هستی را باو بنماید، و ما چنانکه گفتیم: دینیکه اینطور باشد تنها آئین مقدس اسلامی است، و از افراد انسان کسانی که میخواهند بکمال انسانیت و روحانیت و حیات حقیقی برسند: میباید این دین پاک و روشنرا بطلبند، و در این راه راست و جاده صاف گام بردارند، تا از مرام بزرگ و بلند آدمیت آگاه شوند.

هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَىٰ وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ - آنخدائی که فرستاده است رسول خود را برای رهنمائی بشر و آن دینیکه حق و حقیقت است، تا ظاهر و بلند کند آنرا بر همه دینها، و هم رسول خود را محیط و مسلط نماید بتمام حقائق دینی که چیزی فروگذار نشود و هرگونه احکام و قوانین و علوم و معارفیرا که بتصور آید بیان کند، اگرچه مشرکان از اینمعنی کراهت دارند و هرگز سعادت و حیات مسلمانانرا نمیخواهند، و بدین مقدس اسلام بد بینند.

و در مورد اینمطالب از خوانندگان گرامی و از طالبان راه کمال و سعادت تقاضا داریم: برای اینکه بحقیقت آنها رسیده و بتوانند بیطرفانه و از صمیم قلب آنها را تصدیق نمایند: باید خود را از عاداتهای معمول و انسههای گذشته تهی کرده و با چشم بیطرفی و با نظر صاف و بیغرض سخنان ما را بخوانند، امید است که با توجهات خداوندی راه خوشبختی را پیش گیرند و از تیرگیها و گردابههای حیوانیت برهند.

آنکس که مقیم گوشه فقر و فنا است      داند که بقای رهروان تا بکجا است  
احوال زمانه گوشه گیران دانند      بازی ز کنار عرصه بهتر پیدا است

## شنیدن کی بود مانند دیدن

ممکن است برخی از ما مسلمانان نیز خاطره‌هایی در دل بدارند ، و یک گرفتگی و تزلزلی در چهره آنان پدیدار گشته و با گوشه ابرو رمزی بیان کنند ، و بمطالب ما و حقائق و اسرار دینی را لبخند زنند ، و اسلام مقدس را همین صورت و حرف به‌پندارند !

اینجماعت بی‌اینکه پیش قاضی رفته و با طرف خود در محکمه قاضی وارد محاکمه شوند : خود را حاکم دانسته و بمحکومیت طرف حکم میکنند ، اینان مانند آن مریضی هستند که سالهای دراز مبتلا بیک درد مزمن و سختی شده ، و شب و روز هرچه برای تندرستی خود میکوشد نتیجه نگرفته و بلکه بدتر میشود ، و چون راه درمان و عاجرا مطابق قوانین طبی و بهداشتی ندیده و نرفته است : هرچه برای بهبودی خویش گام برمی‌دارد بهیچ‌گونه نتیجه و فائده نمی‌رسد ، و چون در آن هنگام بیک نسخه درمانی برخورد و یا معالجه قطعی آن‌مرضرا از یک دکتر متخصصی بشنود نه تنها باور نمیکند بلکه ریشخند هم خواهد نمود ، زیرا او سالهای دراز از هرگونه علاج و دقتی که از دستش می‌آمده دریغ نداشته ، و از هر راه و بهر طوریکه بتصورش میرسید پس از قدم و عمل کوچکترین اثر و نتیجه را ندیده ، و بلکه بجای پیدا شدن درمان یک یأس و ناامیدی کلی در دلش جایگیر گشته ، و در خصوص قوانین بهداشت و طبی سخت بدبین شده است . اینست که : هرچه گویند باور نمیکند و هرچه می‌شنود استهزاء مینماید .

مسلمانانیکه این اندازه فهمیده‌اند که : برای عالم انسانیت و روحانیت خطر و دردهای بیشمار است ، چنانکه در قسمت کالبد انسانی و عالم تن بودن امراض و



خطرها را همه میدانند و می‌بینند: البته میباید برای اینکه بتوانند صحت و خوشی و ابتهاج خود را حفظ نمایند، نخستین بار یکنسخه درمانی از دکتر حاذقی بگیرند، و بهداشت خود را طبق دستور او مراعات کنند، تا قلب و روحانیت خود را از تیرگیها و ظلمات اخلاق زشت و نیت‌های بد ننگه بدارند، و دلرا با آلودگی‌ها و مرضهای باطنی و حقیقی گرفتار و خسته و آکنده ننمایند.

و ما میگوئیم: آن نسخه که بطور یقین بشر را بمرحله حقیقت و جهان آدمیت میرساند: سطور دین آسمانی است که بقلم بدیع خدای جهانیان نوشته شده، و هرگونه سعادت و خرمی و حیات آدمیانرا عهده‌دار بوده، و یگانه دستور و بهترین روش روشن و آسان و شیرینی است که هر مریضیرا بکمال صحت و سرور و زیبایی میرساند. چنانکه میفرماید: *وَ تَنْزِيلُ مِنَ الْقُرْآنِ مَا هُوَ شِفَاءٌ وَ رَحْمَةٌ لِّلْمُؤْمِنِينَ وَ لَا يَزِيدُ الظَّالِمِينَ إِلَّا خَسَارًا* - نازل و عطا میکنیم از کتاب آسمانی قرآن یكروحانیت و حقائقی را که شفا و درمان باشد درباره کسانی که عقیده‌مند بآن نسخه الهی هستند، و صفا و رحمت و ابتهاج ببخشند برای قلوب آنان، اگرچه گروه بدبین و ستمگر فائده و نتیجه نمی‌برند، و بلکه در اثر آن بدگویی و بدبینی و ستمگری بر گمراهی و خسارت آنان افزوده میشود.

و ما در پاسخ آن خاطره و پندار باطل میگوئیم که: شما خدای جهان را نشناخته‌اید و به علم و عدل و رحمت و حکمت و خیرخواهی صددرصد او پی نبرده‌اید! و در سایه این نادانی و بی‌ایمانی کتاب آسمانی را که سراسر آن کلمات حق و سخنان پروردگار جهان است پشت گوش میاندازید، و چون بدستورهای قطعی او عمل نکرده و با دل خالص و عقیده ثابت از فرمانهای آن پیروی ننموده‌اید:

درباره او ظن سوء میبرید ، و با خشم و سخره برخساره زیبای آن مینگرید .  
 بیائید با نظر صاف و خالص جمال دلربای او را به بینید ! و با یک قلب  
 محبت آمیز و علاقه مند با او آمیزش کنید ! و با یک گوش شنوای نرم سخنان آنرا  
 بشنوید ! بیائید یکچندی دستورهایی او را بکار بندید ! و از روی دقت و ملاحظه و  
 خلوص آن نسخه حقیقت را بعمل آورید ! و پس از آن اگر فریفته نشدید و اگر فائده  
 و روحانیتی ندیدید و اگر بهجت و سرور بی پایانی بشما نرسید و اگر یکحقائق و  
 اسراری که از اینجهان بیرونست درک نمودید : آنوقت حق دارید هرچه توانستید  
 بجای آورید ، و هرچه خواستید بگوئید . شنیدن کی بود مانند دیدن ، و تردید و  
 اعتراض بعد از آزمایش است .

آفتاب آمد دلیل آفتاب	گر دلیلت باید از وی رخ متاب
از وی از سایه نشانی میدهد	شمس هر دم نور جانی میدهد
سایه خواب آرد تو را همچونسمر	چون برآید شمس انشق القمر

### درجات ایمان چیست

انسان بهره‌چرا که دل‌بستگی و عقیده پیدا کرده و از هر موضوعی که طرفداری نموده و بآنچه ایمان و اطلاع پیدا کرده است: ناچار از یکی از چندین راه بوده است، یا اینستکه از راه تقلید و تعبد صرف قدم برداشته است، و یا از راه دلیل و برهان، و یا حس و عیان.

از باب مثال می‌گوئیم: چون بخواهیم بوجود قوه برقی باور و عقیده کنیم، یا اینست که از دیگران می‌شنویم و تنها از قول و گفتن آنها بوجود چنین موضوعی باور مینمائیم. و یا از راه دیدن آثار برق و علامت‌های آن قوه مطلوب خویشرا که میطلبیم میفهمیم و در مرتبه سوم برق را بوجود خودمان برخورد ساخته و حقیقت برق را بیواسطه درک مینمائیم.

البته برای هر یکی از شنیدن، و فهمیدن، و دیدن، نیز مراتب مختلفی است که: بموجب اختلاف آنها نتیجه مطلوبی ما هم شدت و ضعف پیدا خواهد کرد، و معلوم است هرچه گوینده سخن در مرتبه اول راستگوتر و دانشمندتر و بیغرض‌تر باشد اطمینان ما نیز بحرف او زیادتیر خواهد شد. و بهر اندازه که در قسمت دوم که فهمیدن و فکر کردن از روی ادله و آثار است، دقیق شده و کنجاوی نمائیم ایمان ما هم باصل موضوع محکمتر خواهد گشت. و بهر مقداریکه با آن قوه اتصال و ارتباط پیدا کرده و آنرا احساس و ادراک بتوانیم بکنیم بهمان مقدار ارتباط و معرفت پیدا خواهیم کرد.

پس کلیات درجات ایمان سه باشد ولی اقسام آنها هزاران.

دینداران عالم نیز از سه شعبه تشکیل یافته‌اند: باکثرت که عوامند فکر و نظر و

دانشی از خود ندارند ، و تنها دینداری آنان از روی شنیدن و تقلید دیگرانست ، و همیشه از پی این و آن میدوند ، و بهر صدائی که طنین انداخت گوش بلند میکنند ، از هر راهی که رونده پیدا کرد از پی آن میروند ، و بهر سوئی که خواندند لبیک میگویند ، بهر لباسی درآیند و هرگونه شکل و رنگی را بخود میپذیرند ، چشم فرو بسته فکر و اندیشه خود را بتعطیل گذاشته کورکورانه و از روی نادانی و بی فکری بهر چاهی فرو میروند ، و در هر گودالی غرق میشوند ، و بهر گردابی مبتلا آیند ، و بهر خطری دستگیر شوند .

در نهج البلاغه اوصاف آنها را باینطور معرفی فرموده است : **هَمَّجُ رَعَاعٌ أَتْبَاعُ كُلِّ نَاعِقٍ يَمِيلُونَ مَعَ كُلِّ رِيحٍ لَمْ يَسْتَضِيئُوا بِنُورِ الْعِلْمِ وَ لَمْ يَلْجَأُوا إِلَى رُكْنٍ وَثِيقٍ -** مانند گوسفندان و دیگر حیوانات زبون و خوار هستند که پیروی میکنند از هر صدازنده‌ای ، و تمایل نمایند با هر باد وزنده‌ای ، و روشن و منور نگشته‌اند بانوار معرفت و یقین ، و پناهنده نشده‌اند بیک جای محکم . و بعبارت جامع : رأی و فکر مستقیمی ندارند ، و قوای معنوی نیرومند و ثابتی تحصیل نکرده‌اند ، و بدن و قدم ایشان نیز در یکنقطه معین و محکمی قرار نگرفته ، اینست که همیشه مضطرب و لرزانند و بهر سوئی افتان و خیزانند و از وصال شاهد غیبی محرومند .

خلق را تقلیدشان بر باد باد ای دو صد لعنت بر این تقلید باد

و هرگز نباید بچنین دیندار و آئین پرستی خشنود و راضی بوده و باین اندازه از ایمان و عقیده قناعت و دل بستگی پیدا کنیم : زیرا مرام و عقیده که با شنیدن کلمات و حروفی صورت بگیرد با سخن دیگری نیز محو خواهد شد ، و طاعت و عبادتی که سرمایه اش حرفست با صدای مخالفی نیز از میان رفتنی است .

سیاهی لشگر نیاید بکار یکی مرد جنگی به از صد هزار

### یکدسته دیگری از دینداران

گروه دوم از مسلمانان از هر جهت و بهر نقطه نظری که حساب کنیم در حال توسط زندگی دارند، باز امید سعادت و خوشبختی در آینده ایشان بوده و توقع یاری و ایستادگی و استقامت در وجود آنان هست، اینان میخواهند صراطی را که سلوک میکنند از روی دانش و فهم باشد، و سخنانی را که میشنوند پس از فکر و برهان بپذیرند، و از تقلید و عادت دوری گزیده از پی علم و دلیل گام برمیدارند. این دسته چون با روشنائی خرد و رهنمائی عقل راه میروند گمراهی و دیگر خطرهای سلوک درباره ایشان کمتر دیده میشود، زیرا گام بگام بمنزل مقصود نزدیکتر و آشناتر هستند، در کتاب عوالم العلوم است که حضرت رسول اکرم فرمودند: **أَطْلُبُوا الْعِلْمَ وَ لَوْ بِالصَّيْنِ فَإِنَّ طَلَبَ الْعِلْمِ فَرِيضَةٌ عَلَى كُلِّ مُسْلِمٍ وَ مَنْ تَعَلَّمَ بَاباً مِنْ الْعِلْمِ عَمِلَ بِهِ أَوْ لَمْ يَعْمَلْ كَانَ أَفْضَلَ مِنْ أَنْ يُصَلِّيَ أَلْفَ رَكْعَةٍ تَطَوُّعاً** - بطلبید علم را اگرچه آن در آخرین نقطه زمین باشد، زیرا که دانستن و تحصیل علم واجب است بر هر شخص مسلمانی، و کسیکه یاد بگیرد یکبابی از دانشها و علوم سعادت و دیانت را خواه آنرا بعمل آورده باشد یا پیش از عمل حساب نمائیم: جزاء و ثواب آن برتر و بیشتر است از نمازگزاریکه از روی تقلید و تعبد هزار رکعت نماز بجا آورده باشد.

البته اینطوری است، عملی که از روی یک اساس محکم انجام بگیرد بهتر است از هزاران کارهای بی بنیاد، و پیشرفتی که قرین فکر و تدبیر و بینائی باشد بالاتر از صدها فرسنگ جلو رفتن با شتاب است، و پرستش و ستایشی که از راه فهم و ادب و دانائی جلوه نماید نیکوتر از سالها عبادت بیمغز است.

و ما در گفتارهای گذشته بسرپرستان و بزرگان اسلامی تذکر دادیم که : برای توسعه و قوت و رواج اسلام پاک یگانه وسیله که در دسترس ما مسلمانان هست عمومی کردن تعلیم و تربیت دینی و اخلاقیست ، و اگر نه : باید در نظر گرفت که افراد ضعیف مسلمان و نفوس ساده لوح بتدریج از جاده مستقیم بیرون شده و دستگیر غولهای وحشت و هلاکت خواهند شد ، و تا این پیشنهاد عملی نشده است هر روز بر ضعف و انحطاط و شکستگی این دین مقدس افزوده خواهد شد . و مسلمانان با عزت و مردم با حقیقت البته از مشاهده این منظره دلخراش و بر تعطیل و اختلال احکام و قوانین پاک اسلام بسی متأثر و اندوهناک گشته و بر حال غربت و تنهایی این دین مقدس خواهند گریست . و باید آنان که مقام ریاست و بزرگی دینی را دارند در هر مرتبه باشند از آینده خطرناک اینجهانی خود بترسند ، و در روز جزاء و داوری در محکمه داد خدائی خود را محکوم و دستگیر ببینند ، و از هول و شدت شکنجه و عذابهای خدای قهار بیاندیشند ، و این عار و بدنامی را بیش از این برای خود باقی نگذارند ، و بیش از این سستی و غفلت و خواب را بخود روا ندارند .

هرآنکه تخم بدی کشت و چشم نیکی داشت      دماغ بیهده پخت و خیال باطل بست  
ز گوش پنبه برون آر و داد خلق بده      وگر تو می ندهی روز دادخواهی هست

## ایمان درجه سوم

یک‌کده دیگر همیشه بودند و در هر زمانی هستند که : همت و مقصود ایشان بسی بالاتر است ، اگرچه شماره آنان بسیار کم باشد ، و از هزاران افرادی که سالک و رهروان حقیقت هستند یکی از این جمع محسوب میشود ، ولی دیانت و حقیقت بوجود ایشان روشن و خرم است ، و روحانیت و ایمان با این جمع قلیل جلوه‌های زیبای خود را آشکارا می‌سازد ، و علم و یقین در جامعه اینان پیداست و بس ، و دیگران همه رهروان این مرحله هستند .

عقائد و معارف اینجماعت از روی حس و عیان است ، عبادت و اعمال بندگی آنان از راه دیدن و شهود می‌باشد ، اینجمع نیازمند دلیل و اثر نبوده و احتیاج ب فکر کردن و مقدمه چیدن ندارند ، و در خانه سعادت و حقیقت با کمال سکونت و اطمینان زندگانی میکنند ، و بی‌پرده جمال دلربای شاهد مطلوب را می‌بینند ، این طایفه در سایه کوشش و همت بلند خود حجابهای تیره هواپرستی را برانداخته‌اند ، و در نتیجه لطف و یاری خدای مهربان از منزلهای خودپرستی گذشته و با حقیقت هم‌آغوش شده‌اند . از جمله کلمات حضرت امیرالمؤمنین ( ع ) است که خطاب بکمیل فرماید : **أُولَئِكَ وَاللَّهِ الْأَقْلُونَ عَدَدًا وَالْأَعْظَمُونَ قَدْرًا يَحْفَظُ اللَّهُ بِهِمْ حُجَجَهُ هَجَمَ بِهِمُ الْعِلْمُ عَلَى حَقِيقَةِ الْبَصِيرَةِ وَبَاشَرُوا رُوحَ الْيَقِينِ وَانْسُوا بِمَا اسْتَوْحَشَ مِنْهُ الْجَاهِلُونَ وَصَحِبُوا الدُّنْيَا بِأَبْدَانٍ أَرْوَاحُهَا مُعَلَّقَةٌ بِالْمَحَلِّ الْأَعْلَى -** این جمع سوگند بخدا که از جهت شماره قلیلند ولی از جهت عظمت و منزلت دارای مقام بس برتری می‌باشند ، و پروردگار جهان بوجود ایشان حقیقت و نورانیت و حجت‌های خود را نگه میدارد ، و علم و معرفت با یقین و بینائی بر قلوب آنان



هجوم آور گشته و همیشه با لذائد روحانیت و شیرینی‌های حقیقت هم‌آغوشند ، و با یک مطالب و حقائق که نادانان از آنها بی‌بهره و دورند انس گرفته‌اند ، و بزندگانی این دنیا نزدیکند ولی روح و دل آنان پیوسته متصل است بیک جهان دیگر و عالم نور .

خوشا بزندگی و سرور و انس این جماعت که بحقیقت حیات و حلاوت رسیده‌اند ، و در منزلگه حق و نور جلوه‌های دلربای مراتب هستی را مینگرند ، و با دل‌های صاف و پاک و با قلب‌های روشن و بینا با یاران حقیقت و همنشینان کام‌بخش و دلفروز مأنوس میشوند . کجا میتوانند مردم محجوب و بیدل از لذتها و شادیهای ایشان آگاه شوند ! چطور ممکن است فرورفتگان در چاه هواپرستی و خودخواهی احوال آزادگان عالم روحانیت را ببینند !

یارب چه خوش است بیدهن خندیدن بی‌منت دیده خلق عالم دیدن  
بنشین و سفر کن که بغایت نیکوست بی‌زحمت پاگرد جهان گردیدن

## نقطه منظور راهروان

دینداران مانند راهروانی هستند که باید منزلتهائی را طی کنند و مرحله‌هائی را پ پایان رسانند ، و البته سفر و راهروی منافع و فوائد زیادی داشته و شخص سالک بقضایای شیرین و بمطالب دلنشینی برمیخورد و استفاده‌های بسیاری می‌برد ولی شخص سالک میباید از آغاز راه مطلوبی در دل گیرد که نقطه مقصود و آخرین منظور و غرض آنشخص میباشد .

دینداری یعنی پیروی کردن از قوانین الهی و انجام دادن دستورها و تکالیف آسمانی و سلوک مراحل حقیقت و خداشناسی ، و آخرین هدف و مطلوبی که در راه پاک دیانت منظور میباشد : همانا رسیدن بمرحله اطمینان و یقین و قدم گذاشتن بمنزل حقیقت و ثبات است ، تا در آن منزل برای همیشه با کمال طمأنیه و آسایش و سرور زندگی داشته و سعادت و خوشبختی جاودانی را در پیرامون خود ببینند ، و از هرگونه تزلزل و اضطراب خلاص شوند ، و تشویش خاطر و اندیشه‌های یاهو را بیکسو نهند ، و از گرفتاریها و عذابها ایمن گشته و با چشم خود رحمت‌ها و نعمتهای همیشگی را مشاهده کنند - فَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ وَكُنْ مِنَ السَّاجِدِينَ وَاعْبُدْ رَبَّكَ حَتَّىٰ يَأْتِيَكَ الْيَقِينُ - با ثنا گفتن و بیان صفات عظمت پروردگار متعال پاکی و بزرگی او را اظهار نموده ، و همیشه در پیشگاه با عزّ و جاه او خضوع و خشوع کرده و طاعت و بندگی خداوندگار خودت را چنانکه میتوانی بجا آور ، تا نسیم یقین و روح طمأنینه در دل تو وارد شده و قلبت با نور ایمان حقیقی روشن گردد .

خداوند محبوب و بزرگ ما در این آیه شریفه میفرماید : نخستین وظیفه شما شناختن و دانستن عظمت و بزرگی آفریدگار است از راه دلیل و فکر ، تا بوسیله

یادآوری صفات حمیده و ثبوتی او بپاکی و بلندی و نزاهت مقامش علم پیدا کنید ، و سپس که بجلال و قدس او پی بردید بحکم وجدان و اقتضاء خرد خودتان همیشه در مقابل او کوچک و ذلیل بوده و سر بسجده فروتنی و نیاز بگذارید ، و در مرتبه سوم طاعت و بندگی و پیروی احکام و فرمانهای او را بنمائید و سر از تسلیم و امتثال او بلند نکنید و هوی خواهی و شهوت رانیرا بیندازید تا در جاده حقیقت انوار حق را ببینید و بی پرده جمال غیبی را بنگرید و با چشم دقیق و روشن و با دل صاف و پر از محبت بجلوه های خدای خودتان متوجه باشید . البته در آن هنگام با خدای جهان آشنا میشوید و از اسرار آفرینش آگاهی پیدا میکنید و وظائف و تکالیف خودتانرا از روی فهم و معرفت میدانید و عقائد و معارف دینی را با ضمیر نورانی و روح پاک خود می بینید .

اینست کمال و سعادت بشر ، اینجا است که انسان بحقیقت آدمیت نائل میگردد ، در این منزلگه است که سرتاسر آن روحانیت و حلاوت و بهجت است ، این همان نقطه ایست که آخرین مرام مقدس اسلام پاک است ، این مقام بلندایست که مهجوران و هوی پرستان از لذتهای آنجا بی بهره و بیخبرند .

گر تو را از غیب چشمی باز شد      با تو ذرات جهان همراز شد  
از جمادی سوی جان جان شوید      غلغل اجزای عالم بشنوید  
عقل را قربانکن اندر راه دوست      عقلهات آید از آنسوئی که او است

## ایمان شهودی چه میکند

اگر ما معنای ایمانرا بخوبی بدانیم و از استعمال حقیقی آن آگاه شویم : میفهمیم انسان روزی ایمان آورده است که بمرحله سوم که ایمان حسی و دیدنی بود رسیده باشد . زیرا معنی ایمان خود را امن دادن ، تصدیق نمودن ، خضوع و فروتنی بدیگری اظهار کردنست ، و گویا در دو معنای آخری نیز شخص مؤمن طرف را ایمن و خاطر جمع مینماید . پس حقیقت ایمان اطمینان و ثبات قلبی است که هیچگونه اضطراب و تزلزل در او باقی نباشد ، و این معنی چنانکه گفتیم در مرحله سوم ایمان پیدا میشود که آنجا منزل ثبات و اطمینان و ایستادگی بود . و در منزل دوم اگرچه علم و دانستن در آنجا حکمفرما بود ولی ساکنین این منزل و مقیمین در اینمقام هنوز بمقصود اصلی نرسیده و منظور کلی بدست آنان نیامده و راه انسانیت را پایان نرسانیده و در خانه سعادت همیشگی برقرار نشده اند .

شخص راهرو چون بمنزل مقصود قدم گذاشته و با کمال اطمینان قلب در بساط زندگی و نشاط برقرار گشت : در آنجا نیز مراتب مختلف و مقام هرکسی محفوظ است ، هرکسی بسزاواری خویش و بفراخور حال خود زندگانی و خوشی دارد ، و هر شخصی باندازه استعداد و فطرت خدادادی و جلال و جمال روحی خود یکنوع نفوذ و تأثیر و توانائی را حیازت میکند . پس مراتب یقین نیز مختلف شده و هرکه یقینش بیشتر است عیش و نیروی حیاتی او نیز افزونتر خواهد شد ، و از مبدء فیض و از مرکز هستی زیادتر بهره مند خواهد گشت ، و بیش از دیگران سلطنت و اقتدار و حاکمیت بدست خواهد گرفت . اینست که در کتاب مصباح الشریعه نقل میکند : ذُكِرَ عِنْدَ رَسُولِ اللَّهِ أَنَّ عَيْسَى كَانَ يَمْشِي عَلَى الْمَاءِ فَقَالَ ( ص ) لَوْ زَادَ

يَقِينُهُ لَمْشِي عَلَى الْهَوَاءِ - سخن میگفتند پیش رسول خدا (ص) از اینکه حضرت عیسی روی آب راه میرفت فرمودند اگر یقین آنحضرت افزونتر بود میتوانست که بر هوا نیز سیر نماید .

ما بطور اشاره بحقیقت این اثر و نمایش تذکر دادیم و معلوم شد که یقین روح انسانرا توانا و بینا کند ، وجود آدمیرا مقتدر و نیرومند نماید ، بشر خاکیرا بجهان روحانیت میرساند ، دلهای نیازمند را بمرکز نور و فیض متصل سازد ، وجودیرا که سرتاپا عجز و قصور است یک روشنائی و اراده قوی و نیروی روحانی میبخشد . اینست که در اثر آن توانائی و اراده قوی کارهائیرا که دیگران عاجزند انجام میدهد ، و جلوههائی که مردم همه ندارند بظهور آورد ، و اموری را که از جریان طبیعت بیرونست با قوه روحانی خویش بجریان اندازد .

شخصیکه بمرحله یقین رسید : اضطرابی در دل ندارد ، از حوادث و نوازل روزگار نمیهراسد ، از اختلال امور خود و از فشار دنیا و معاش نمیترسد ، پروردگار جهانرا در همه امور حاضر و ناظر بیند ، مانند کوه در مقابل پیش آمدها استقامت و ثبات میورزد ، کمترین اعتماد و استنادی به ثروت و عنوان و نیروی خود و دیگران ندارد ، و تنها نقطه اتکاء او پروردگار توانا میباشد و بس .

چون شود آهن ز آتش سرخ رنگ      پس انا النار است لافش بی درنگ  
 آتشم من بر تو گر شد مشتبه      روی خود یکدم بروی من بنه  
 صبغة الله چیست خم رنگ هو      پیسها یکرنگ میگردد در او

### اطمینان در این منزلگه است

چنانکه در گفتار گذشته دانستیم: مرحله شهود منزلگهی است که در آن منزلگه مراتب مختلفی پیدا میشود، و درجات و مراتب هرکسی در آنجا محفوظ است. و چون وارد آنجا شده و از مناظر عجیب و مشاهد غریب آنمنزل استفاده نموده و چند مرتبه هم بالاتر رفتیم بردیفی میرسیم که: بدرجه اطمینان نامیده میشود، در آن درجه طمأنینه انسان ثابت و روشن گشته و برای آسایش و خوشنودی همیشگی موفق میباشد، نام او در دفتر حقیقت ثبت شده و در بهشت برین او را سکنی میدهند، از جانب خداوند جهان با خطابات کریمانه سربلند و بوسیله الطاف و مهربانیهای بی پایان خرم و خرسند گردد، و مخصوصاً خطاب آید که: **يَا أَيُّهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ ارْجِعِي إِلَىٰ رَبِّكِ رَاضِيَةً مَّرْضِيَّةً فَادْخُلِي فِي عِبَادِي وَ ادْخُلِي جَنَّتِي** - ای آن نفسی که اطمینان پیدا کرده‌ای رجوع کن بسوی خدای خودت در حالیکه خوشنود باشی از او و هم خدایت از تو راضی باشد، پس در دایره بندگان من وارد شو و در بهشت جاودانی مخصوص من جایگیر.

اشخاصیکه در ردیف اطمینان زندگانی میکنند از مرحله‌های طبیعت و هوی خواهی و تیرگی دل رسته‌اند، و از گرفتاریهای خودپرستی و دلبستگی‌های اینجهانی گذشته‌اند، و بسوی پروردگار خود بازگشت و دلبستگی دارند، و سر تسلیم و رضایت فرود آورده و از خلوص دل و با روی شادمانی لبخند میزنند، و هیچ‌گونه گله و اعتراضی در قلب نهان نمیگیرند، و در پیشروی هر پیش آمد و هر حادثه خوشحال و خرسند هستند. اینست که خدای مهربان هم از ایشان راضی شده و فرمان عظمت برای سزای نیک آنان صادر می‌فرماید: تا در زمره بندگان او

قرار گیرند و در بهشت مخصوص او ساکن شوند .

خوش و گوارا باد این زندگانی بر صاحبانش ! مبارک و شیرین باد این حلاوت و لذت و حیات بر اهلش ! چه سعادت و خوشی و سروری دارند ! کدامین خوشی و خرمی است که بشادی آنان برسد . تبریک میگوئیم بر شما ای ساکنان ردیف اطمینان ! خندان و خوش باشید سربلند و ارجمند گردید ای همراهان خدای محبوب ! شادکام شوید ای همنشینان احدیت ! حشمت و عظمت با شما باد ای محبوبان پروردگار من ! سلام من بشما ای بندگان خدایم . درود میفرستم به پیشگاه شما که در پیشگاه حق قدیمید ، از شما ای یاران باوفا امیدواریم که ما را نیز بیاد آرید ، و با سیمای گشاده و خندان بسوی ما بنگرید ، و در پیشروی حقیقت اسمی از ما ببرید .

ای فروغ حسن ماه از روی رخشان شما

آبروی خوبی از چاه زنخدان شما

کی دهد دست اینغرض یارب که همدستانشوند

خاطر مجموع ما زلف پریشان شما

گرچه دوریم از بساط قرب و همت دور نیست

بنده شاه شمائیم و ثناخوان شما

### ببین چه یاوه میگویند

انسان در هر مرتبه باشد متناسب حال خود گمراهی و هواپرستی دارد، هر کسی بیک طوری و هر شخصی با یک رنگی از صراط حقیقت گم میشود، و تنها یاری و توفیق احدیت باید تا ما از خطرات گوناگون و از لغزشهای رنگارنگ و از دامهای شیطانی خلاص شویم، و با عافیت و استقامت راه سعادت را بیابان رسانیم. مردم باکثرت از آغاز راهروی گمراه و پرت شده و خود را به بیابان تیره هوی و شهوت خواهی میزنند، این دسته که مانند چهارپایانند از موضوع بحث ما بیروند، زیرا نمیتوانند از سخنهاى حق و حرفهای آدمیت و راههای خودآگاه باشند، نه چنان گمشده اند که بتوانند با اینگونه آوازه‌ها بیدار بشوند و بخود آیند. ما میخواهیم روی سخن با کسانی قرار بدهیم که در مرحله‌های پسین و پس از راه رفتن پرت شده و در میان راه بدامهای شیطانی مبتلا آیند.

کسانیکه در وسط راه با اشتباهاتی برخورد کرده و گمراه میشوند، اصناف مختلف داشته و از جهات و علل متفاوتی دچار این خطر بزرگ و انحراف گردند: افرادی در ابتداء سفر و سلوک خودشان شوق مؤکد داشته و کوشش فراوان میکنند، و هرچه توانائی دارند از پی منزل مقصود میدوند، و شب و روز مشغول مجاهده و سعی گشته و خود را خسته مینمایند، و چون بسیار عجله و شتاب دارند بخوبی در مرحله‌هاییکه طی میکنند بازرسی و دقت نمی‌نمایند، آنگاه منزلها را عوضی میگیرند و آن منزلیکه هنوز فرسنگها از آن دورند و هیچگونه خبر و آگاهی از آنجا ندارند: چنان می‌پندارند که بآن رسیده‌اند یا گذشته‌اند، و چون در مراحل سلوک با اشتباه افتاده و آنها را عوضی گرفتند البته در علامتها و خصوصیات منزلها نیز



مشتبه خواهند شد ، و در نتیجه خواهند دید که هرچه دارند پندار و خیال است ؛ هرچه میدانند از پیش خود درست کرده‌اند . اینست که اینجماعت نیز از آنجا گمراه شده و خود را پرت میکنند ، و بیک خطرهای بزرگی تصادف مینمایند ، و بدام شیطان خود را میاندازند - ( العجلة من الشيطان ) .

از باب نمونه میگوئیم : بعضی از این دسته در نتیجه اینطور گمراهی و پندارهای بافتنی نخستین بار خود را بمنزل اطمینان و یقین رسیده میدانند ، و سپس که با این اشتباه و خطا پیش آمدند : میگویند - ما بمنزل مقصود رسیده‌ایم ، و جمال شاهد مطلوب را دیده‌ایم ، و کمالات انسانیت و حقائق روحانیت در وجود ما جلوه‌گر گشته است ، ما هرچه می‌پنداریم حس و عیانست ، و هرچه می‌بافیم عین حقیقت و صوابست ، ما باید بر طبق شهود و اندیشه‌های خود عمل کنیم ، عالم همه در باطلند و جهانیان همه راه خطا را میروند ، و یا هنوز با آخرین مرحله مقصود نرسیده‌اند ، مائیم که از هرگونه لغزشهای راه و خطاها گذشتیم ، ما بمرتبه یقین رسیده‌ایم ، و آن نتیجه و میوه‌ای که منظور داشته و آنغرض و مطلوبی که در دل بود بدست آورده‌ایم ، امروز باید با کمال آسایش دل و سکون نفس زندگانی کنیم ، و از هیچ خطر و ضرری بیم و هراس نداشته باشیم ، دیگر کلفت و زحمت و اندیشه نداریم ، و هیچگونه تکلیف دینی و حکم شرعی برای ما متوجه نیست .

اینها با کمال نادانی و از روی تمام جرأت و بیحیائی این آیه شریفه را - ( و اعبد ربک حتی یأتیک الیقین ) - نیز میخوانند ، و همچون حمل‌داران خود را از زیر بار و حمل راحت میکنند ، و پس از ریاضتها و سیرها و زحمتها که کشیده‌اند : هنوز از خودپرستی و دامهای شیطان استخلاص نیافته و از حقیقت قرب و بندگی آگاه

نگشته و در بیابان هوی و شهوت میچرند . ما خودمان با این صنف مردم ملاقات کرده و صحبت میداشتیم ، و خرافات و یاوه‌گوئی‌های آنانرا شنیده‌ایم ، تیرگی و هوی‌پرستی ایشانرا دیده‌ایم ، افسارگسیختگی و پلیدی و تیره‌دلی آنانرا شهود و یقین کرده‌ایم ، آوخ بر این گمراهی و نادانی و ستمگری !

این مدعیان که راه نشناخته‌اند بر دعوی فقر گردن افراخته‌اند  
در بر نه مرقع است اینطائفه را بر دعوی خویش محضری ساخته‌اند

### یاوه گوئی آنان را روشن کنیم

بطلان بافندگیهای این دسته بسی روشن است ، و یاوه گوئی های آنان بر همه آشکار میباشد ، و کسانی که دیندار و خداپرستند هیچگاه گول این غول های تیره بختی را نمیخورند ، و بر سخنان بیهوده آنان کوچکترین قیمت و ارجی را نمیگذارند . و ما خود را از آشکار ساختن هرزه گوئی و یاوه سرائی ایشان بی نیاز میدانیم ، ولی برای اینکه وظیفه خود را انجام بدهیم : اشاره مختصری به سست نهادی این عده نموده ، و میگوئیم - مامرد نیستیم در اینکه همه افراد بشر مخلوق و بنده خدا هستند ، و سرتاپا فقر و حاجت و نیازمندی بالطاف و مهربانیهای آفریننده خود دارند ، و همه غرق کرم و احسان و خوبیهای پروردگارند ، و انسان هرچه دارد از هستی و زندگی و صحت و عافیت و شادی همه از آثار فضل و رحمت خداوندی است . آیا بایجاب خرد و الزام عقل پس از دیدن اینهمه نیکوئیها چه باید کند و در مقابل آنها کدامین وظیفه و عملی را انجام دهد ؟ آیا نباید پیوسته شکرگزار و ثناگو باشد ؟ آیا حق خدمت و بندگی خود را انجام ندهد ؟ آیا حقوق آفریننده بخشایشگر مهربان خود را مراعات نه نماید ؟ آیا مراتب عظمت و جلال و الوهیت خدای خود را حفظ و نگهداری نکند ؟ آیا روزی میتواند خود را از ملاحظه این حقوق و تکالیف آزاد و خلاص نماید ؟

ما میدانیم و بطور یقین حکم میکنیم که : بشر تا آخرین روزیکه طوق بندگی و غلامی در گردن او آویزان است پیوسته میباید وظایف بندگی و خدمتگزاری خود را انجام داده و دقیقه از ادای وظیفه خدمت خود سستی و غفلت ننماید ، انسان تا هستی و زندگی دارد بنده خدمتگزار پروردگار جهان است ، پس چطور میتواند نام

بندگی را از پیشانی خود پاک کرده و سیاهی عجز و نیازمندی ذاتی خود را از سیمای خویش بشوید .

آری تنها راهی که بآن وسیله میتواند خود را آزاد و طوق بندگی را از گردن بیندازد : اینست که خدای جهانرا نپذیرد و برای خود و جهان آفریننده و خدائی را قائل نشود ، و در اینجهت فرق نمیکند یا بکلی از قیود تکالیف و حدود وظائف و آداب خود را راحت و جهانرا آسوده کرده و خدائی را در میان نه‌بیند ، و یا اینکه خود را در مقابل پروردگار متعال وجود مستقلی انگارد . چنانکه نتیجه و مغز بعضی از سخنان و دعویهای آنان همانست . آوخ بر این سلوک و تف بر چنین مرتبت و کمال !

عجبا چقدر شگفت‌انگیز است حرفهای بیمغز اینان که : میگویند انسان میباید وظائف بندگی را انجام دهد تا روزیکه بحد یقین برسد ، و چون بسرمنزل یقین رسید از قید تکلیف و از بار فرمانبری آسوده میشود . و متأسفانه این عده برای اینکه راهرا گم کرده‌اند حرف و سخن خود را نیز گم میکنند ، و سخنیکه میگویند معنایشرا تصور نمیکنند .

نتیجه و مغز یاوه‌گوئیهای ایشان اینست که : انسان تا روزی باید وظائف بندگی خود را انجام دهد که آفریننده و مولای خود را نشناخته است ، و تا هنگامی لازمست پرستش و خدمت داشته باشد که هنوز بخوبی بندگی و خدمتگزاری خود را نفهمیده است ، و چون بمرحله معرفت و بینائی رسید دیگر وظیفه و خدمتی ندارد ، و روزی که خدای خود را شناخته و بندگی خویشرا دیده و بوظائف خود بطور یقین و بصیرت آشنا شد : اولین روز آزادی و افسارگسیختگی او است .

حرفهای ایندسته مانند اینست که بگوئیم : احترام و تعظیم یک شخصیت بزرگ تا هنگامیست که انسان حضور او را درک ننموده است ، و چون بمحضر و پیشگاه او رسید حقوقی بر او نیست و وظائفی بر گردن ندارد.

گر راز نهان حق تعالی بینند      کی سود و زیان خویشان را بینند  
خلقی بگمان اهل یقینند همه      کوران خود را بخواب بینا بینند

### صاحبان یقین چه میکنند

ما هنگامیکه بتشکیلات لشگری یکدولت نگاه کرده و جریان و حالات افراد یکسپاه منظم را به بینیم : خواهیم دید همه طبقات آن لشگر از سرباز تا برسد به سرلشگر و وزیر جنگ بطور کلی شب و روز در انجام وظائف خدمت خود میکوشند ، و هر یکی در مرتبه خود و به فراخور حال خویش پیوسته برای مدافعه از مملکت از دشمنان خارجی و حفظ انتظام داخلی جدیت و فعالیت مینماید ، و همه طبقات باندازه معرفت و دانش اشخاص در حضور و غیاب سلطان مملکت از قوانین و دستورهای او اطاعت و پیروی نموده و از جان و دل برای انجام دادن منظور و مقصود او سعی میکنند ، و البته هرچه در رتبت و درجت نیز ترقی نموده و بمحضر و مجلس سلطان نزدیکتر آیند بهمان اندازه برای ستایش و تعظیم شخص اوّل مملکت بیشتر اهمیت خواهند داد ، و اگر در حالات و خصوصیات یک وزیر جنگ و سرلشگری مطالعه کنیم : خواهیم دید که از دو جهت برتری و امتیاز دارد نسبت به همه طبقات پائین تر از خود ، اول از جهت زیادی عمل و کار ، دوم از نظر خلوص دل و بیغرضی و معرفت ، و همچنین است هر طبقه بالاتری نسبت بپائین تر از خود که از جهت زیادی تکلیف و خلوص نیت امتیاز پیدا میکند .

اینمعی بسی روشن و در همه جا عمومیت دارد ، و ما از روی وجدان و فطرت میدانیم که علامت هرگونه نزدیکی و تقرب در هر جائی باشد و نسبت بهر بزرگی حساب کنیم همانا فعالیت و معرفت میباشد و بس ، زیرا این دو عامل اثر بزرگ و مظهر تمام از تحقق تناسب و تقرب معنوی میباشد در افراد انسان ، و تا مسالمت کامل و التیام روحی و معنوی در میان دو فرد پیدا نشده است : هرگز قرب محقق

نخواهد شد . و البته قرب به پروردگار متعال نیز چنین است : و تا کسی در مقابل خدای خود از جهت عمل و فکر تسلیم نشده است و تا کسی از اوامر و فرمانها و تکالیف او امتثال نمیکند و موجبات خلاف و عصیان و تمرد در میان دیده میشود : برای موضوع قرب بخدا مفهومی متصور نخواهد شد .

خداوند مهربان ما میفرماید : و اعبد ربک حتی یاتیک الیقینُ - فعالیت و عمل خود را بیشتر کن و گامهای محکم و تند بردار ، تا بر مرتبت و معرفت تو افزونگردد ، و در سایهٔ جدیت و کوشش وصال شاهد مقصود را بدست آور ، و رفته رفته به پیشگاه احدیت نزدیک باش .

پس در اینجا میپرسیم که : آیا نتیجهٔ نزدیکی و قرب بجز رفع هرگونه خلاف و فاصله‌ها است که انسان کارهایش از روی محبت و معرفت صورت گرفته و پس از معرفت با کمال خلوص نیت و یگانگی در انجام وظیفه و خدمت بکوشد ؟ و آیا شخصیکه یقین و قطع دربارهٔ سخنان و حقائق یک آئین مقدسی پیدا کرده مانند دیگران است که هنوز عقائد محکم قطعی نداشته و اعمال و تکالیف خود را با سستی و مهملی و صورت‌سازی انجام میدهند ؟ ( هل یستوی الذین یعلمون و الذین لا یعلمون ) و آیا در جهان اشخاص دانا و بینا برابر میشوند با کسانیکه علم و یقینی ندارند ؟ و آیا موقعی که ما بیک سخنی یقین پیدا کردیم بیش از پیش ترتیب اثر داده و بر فعالیت و حرارت ما افزوده نخواهد گشت ؟ و آیا کسیکه شک و ظن داشت دربارهٔ فوت پدر خود و سپس یقین و جزمی برای او حاصل شد بیش از روزهای گذشته ناله و گریه‌های سوزناک نخواهد کرد ؟

و هم چنین شما روی وجدان و فطرت خودتان حکم کنید : در میان کسیکه

قطع و یقین پیدا کرده است که آتش سوزانی در جانب او موجود است و دیگری ، فقط خبری میشوند و سخنهایی بگوشش میخورد ، آیا کدام یک از این دو نفر بیشتر مواظب گفتار و مراقب کردار خود خواهد شد ؟ و آیا آدم خردمند میتواند حکم کند که گمان و ظن بیشتر نتیجه عملی و اثر میبخشد تا یقین و قطع ؟

در کتاب کافی مینویسد که : رسول اکرم ( صلوات الله علیه ) روزی پس از نماز صبح متوجه میشود بیک جوانی که سر بپائین انداخته و رنگش زرد گشته و بدن او ضعیف و لاغر و چشمهایش فرورفته است . و با حالت خشوع و خضوع در طرفی از مسجد نشسته و مشغول عبادت است ، رسول خدا ( ص ) نزدیک او آمده و میفرماید : ای جوان در چه حالی ؟ جوان با کمال ادب پاسخ میدهد که : ای رسول خدا در مرحله یقین هستم . رسول اکرم با سیمای شگفت آمیز میپرسند که : برای هر یقینی علامت و حقیقتی است و چیست که بحقیقت گفتار تو دلیل باشد ؟

میگوید : آثار یقین من اینست که پیوسته مرا بحزن انداخته و شبها را بیدارم نگه میدارد ، و روزها از شدت حرارت دل با تشنگی بسر میبرم ، نفس خودمرا شناخته و از علاقه های این جهان دور کرده ام ، و مانند این است حال من که به بینم عرش خدای متعال را که برای حساب مردم مهیا شده و جهانیان همه بسوی حساب و جزاء می روند ، و گویا مینگرم که بهشتیان در نعمت و خوشی زندگانی میکنند و با کمال اطمینان بر مسندها و تخت های خود تکیه زده اند ، ولی اهل آتشرای بینم که در عذاب های جهنم گرفتارند و ناله و فریاد میزنند ، و گویا در این ساعت صدای جهنمرا می شنوم و نفس آن در گوش من طنین می افکند و زفیر و شهیق جهنم در نهانگوشم میچرخد .



در اینجا رسول اکرم بیاران و اطرافیان خود خطاب فرمودند که: این جوان بنده ایست که خدا دل او را بانوار ایمان و یقین نورانی کرده است. و سپس باز بسوی آن جوان متوجه شده و توصیه فرمود که: ای جوان استقامت کن و ثابت باش در حال خودت. و چون آن حضرت میخواستند جدا شوند، جوان عرض میکند که: ای رسول خدا تقاضائی دارم که دعاء نمائید تا در محضر شما جان بجان آفرین تسلیم و در میدان شهادت و فداکاری این بدنرا در راه شما قربانی دهم؟ حضرت دعاء فرمودند، و آنجوان در بعضی از غزوه‌ها در محضر رسول اکرم بدرجه شهادت رسیده و خود را فدای حقیقت نمود.

شرممان باد ز پشمینه آلوده خویش      گر بدین فضل و هنر نام کرامات بریم  
در بیابان فنا گم شدن آخر تا کی      ره بپرسیم مگر پی بمهمات بریم  
خیز تا خرقه صوفی بخرابات بریم      شطح و طامات ببازار خرافات بریم

### بحال پیشوایان دینی بنگریم

در گفتارهای گذشته آثار و علامتهای یقین را آشکار نمودیم ، خوب است در اینجا از باب تبرک و میمنت و برای اطمینان دل خوانندگان چند کلامی نیز از کلمات دلنشین و دعاهای جالب پیشوایان حقیقت بنویسیم ، تا بدانیم که ایشان چه حالات و گزارشهایی در گفتار و کردار خودشان داشتند ، و تا چه اندازه در اعمال و رفتار خود مواظب بودند و چطور در مقابل فرمانهای الهی و تکالیف و احکام دینی تسلیم و انقیاد داشتند ، در صورتیکه ایشان سرسلسله اصحاب ایمان و ایقاند و رهنمایان حقیقت و سعادتند و صراط مستقیم خداشناسی و انسانیت هستند ، و دیگران همه میباید از سلوک و رفتار آنان پیروی کنند و بوسیله ایشان تکالیف و وظائف خود را بشناسند .

در کتاب اقبال سید بن طاوس ( رضوان الله علیه ) از ابی حمزه ثمالی نقل میکنند که : حضرت سجاد ( سلام الله علیه ) شبهای ماه مبارک رمضانرا با عبادت و نماز احیاء می نمودند ، و چونسحر میشد دعای مفصلیرا میخواندند ، و آندعاء در کتابهای شیعه بنام دعای ابی حمزه مشهور و منقولست . و ما همه مسلمانانرا بمطالعه و خواندن و حفظ کردن آندعای بزرگ توصیه مینمائیم ، تا از حقائق و معارف خداشناسی آگاه شوند و از کمالات انسانیت و وظائف بندگی اطلاع بهمرسانند و بعظمت و جلال خداوند جلیل عارف گردند ، و در ضمن اینعمل راه مناجات و عرض نیاز را بدانند . و چون این دفترچه ما بسی مختصر است و نمیتوانیم همه آندعاء را نقل نمائیم ، و هم مقتضی نیست که چند جمله آنرا بخوبی شرح کنیم : بدین لحاظ کفایت میشود بنوشتن چند جمله با مختصر ترجمه آنها -

اللَّهُمَّ وَ تُبَّ عَلَيَّ حَتَّى لَا أَغْصِيكَ وَ أَلْهَمْنِي الْخَيْرَ وَ الْعَمَلِ بِهِ وَ خَشِيَّتِكَ بِاللَّيْلِ وَ النَّهَارِ أَبَدًا مَا أَبْقَيْتَنِي يَا رَبَّ الْعَالَمِينَ إِلَهِي مَا لِي كُلَّمَا قُلْتُ قَدْ صَلَّحْتُ سَرِيرَتِي وَ قَرُبَ مِنْ مَجْلِسِ التَّوَابِينَ مَجْلِسِي عَرَضَتْ لِي بَلِيَّةٌ أزالَتْ قَدَمِي وَ حَالَتْ بَيْنِي وَ بَيْنَ خِدْمَتِكَ يَا سَيِّدِي لَعَلَّكَ عَنْ بَابِكَ طَرَدْتَنِي وَ عَنْ خِدْمَتِكَ نَحَيْتَنِي أَوْ لَعَلَّكَ رَأَيْتَنِي مُسْتَخِفًّا بِحَقِّكَ فَأَقْصَيْتَنِي أَوْ لَعَلَّكَ رَأَيْتَنِي مُعْرِضًا عَنْكَ فَقَلَبْتَنِي أَوْ لَعَلَّكَ وَجَدْتَنِي فِي مَقَامِ الْكَذَّابِينَ فَرَفَضْتَنِي أَوْ لَعَلَّكَ رَأَيْتَنِي فِي مَجَالِسِ الْبَطَّالِينَ فَبَيَّنْتَنِي وَ بَيْنَهُمْ خَلَيْتَنِي أَوْ لَعَلَّكَ بِجُرْمِي وَ جَرِيرَتِي كَافَيْتَنِي أَوْ لَعَلَّكَ بِقَلَّةِ حَيَاتِي مِنْكَ جَاذِبْتَنِي فَإِنْ غَفَرْتَ فَطَالَ مَا عَفَوْتَ عَنِ الْمُذْنِبِينَ قَبْلِي - إلى آخر الدعاء .

ترجمه : خدایا توجه فرما و برگرد بسوی من تا تو را عصیان نورزم ، و بفهمانمرا امور خیر و عمل بآنها را و تلقین کن مرا اینکه در مقابل عظمت و جلال تو خضوع و خشوع کنم در شب و روز و همیشه تا زنده هستم ای خدای جهان ، الهی چه شده است بمن هر وقتیکه گفتم که درست شد قلب و نهانمن و نزدیک شدم بمقام توبه کاران پیش آمد کرد برای من ابتلائی که لغزاید قدم مرا و حائل شد میانمن و بندگی تو ای مولایم ، بلکه تو از درگاهت مرا منع کرده ای و از بندگی خودت دور نموده ای ، و یا شاید تو مرا دیده که سبک میگیرم حق تو را و پس مرا از پیشگاه خود رانده ای ، یا بلکه مرا دیده که اعراض میکنم از تو پس منقلب کردی مرا ، یا شاید تو مرا یافتی از جمله دروغگویان پس از نظر خود انداخته مرا ، یا بلکه تو مرا دیده در مجلسهای یاوه گویان پس مرا وا گذاشته بآنها ، یا شاید تو مرا بسبب گناه هایم جزا میدهی ، یا بلکه بجهت کمی حیایم از تو مرا عقوبت میکنی ، پس اگر ببخشی مرا چه زیاد بوده است عفو تو از گناه کارانکه پیش از من بودند .

عزیز من انصاف بده در صورتیکه حضرت سجّاد که مولای همهٔ عبادت‌کنندگان و رئیس تمام عارفان است چنین اظهاراتی نماید و باین اندازه خود را کوچک دیده و تا این حد خضوع داشته باشد: چطور میشود ما خودمانرا بیقین از بندگان مقرب اندیشیده و نام خود را در زمرهٔ ارباب معرفت و یقین بحساب آوریم؟ در صورتیکه همهٔ عیبها و زشتیها در وجود ما جمع است و هرگونه قصور و تقصیر در جامعهٔ ما محقق است. وای باد بر ما از این غفلت و نادانی! ای داد از این خودبینی و خودستائی. گوئیا باور نمیداریم روز داوری را.

از آستان پیر مغان سر چرا کشم دولت در این سرا و گشایش در این در است  
در کوی ما شکسته دلی میخرند و بس بازار خودفروشی از آنسوی دیگر است

### مرحله دیگر از یقینرا بخوانید

در پیش نوشتیم که هر یکی از مرحله‌های ایمانرا باز درجه‌ها و مرتبه‌هایی است ، چنانکه در مرحله سوم که ایمان دیدنی و یقینی بود باز اینمعنی را بیان نمودیم . و در اینجا میگوئیم که : ایمانشهودی رفته رفته قوت گرفته و بدرجه کمال خود میرسد ، و در آنمرتبه نام دیگری نیز میگذارند ، و از پیش خود معنائی برای آن نوشته و قلم‌فرسائیها میکنند ، و یک حقیقت نهانیرا که بهیچ‌گونه رخساره بر آنان ننموده تصویرها و حکایت‌هایی از آن ذکر نمایند .

میگویند : هنگامیکه ایمان از مرحله شهود بالا رفت بمرتب فنا میرسد ، و شخص سالک در آن منزل هستی و وجود خود را از دست میدهد ، و تشخیصات و امتیازات و هرگونه دارائی خویشرا در زیر پای شاهد مقصود میگذارد ، قطره ناچیز بعمان میرسد ، خلاف و رنگها از میان برداشته میشود ، عالم یگانگی پیش آمده و هرچه اسباب دوئیت و خصوصیت باشد سوخته شده و از بین میرود ، آتش صاف و روشن و بیرنگ باقی میماند ، حقیقت در وجود شخص سالک جلوه کند ، و سراسر هستی او از شدت شهود و تقابل محو و نابود گردد ، عالم و معلوم یکی میشود . و اینمرتبه را حق‌الیقین نیز میگویند که بالاترین درجات علم و یقین میباشد .

ز خود گذشتم و گشتم ز پای تا سر او شد از میان منی و جلوه کرد نَحْنُ هو  
من از میان چو شدم دوست در میان آمد مه آشکار شود ابر چونشود یکسو  
بخویش هرچه نظر میکنم تو می‌بینم که خالی از تو نبینم بخویش یکسر مو  
ما اگر بخواهیم بطور تفصیل در پیرامون این مطلب سخن بگوئیم از مقصود  
میمانیم ، و هم کتاب ما بطول می‌انجامد ، ولی از باب اینکه بسیاری از سالکین و

راهروان باشتباه افتاده و مطلب را عوضی گرفته‌اند ، و در نتیجه این پندار باطل از راه بیرونشده و بمنزل وحشت و خطر میرسند : ما برای خود وظیفه حتمی دانستیم تا پرده از روی حقیقت برداریم ، و بطور اختصار خصوصیات این منزل را بیانکنیم ، شاید باینوسیله خدمتی بعالم انسانیت و روحانیت نموده باشیم .

دردم نهفته به ز طبیبان مدعی      باشد که از خزانه غیبش دوا کنند  
معشوق چون نقاب ز رخ برنمیکشد      هر کس حکایتی بتصور چرا کنند

### بهرجا مینگرم تو را می بینم

پیش از اینکه وارد مطلب بشویم خوبست در مثالی بدقت بیاندیشیم : ما یک مملکتی فرض میکنیم که در نهایت درجه تمدن و انتظام اداره شده و با حاکمیت یک دولت استبدادی تشکیل یافته است ، این مملکت سلطانی دارد در آخرین مرتبه توانائی و قوت که فرمان و حکمهای او باندازه نافذ و مجری است که در سراسر کشور یک مورد خلافتی پیدا نتوانکرد ، و هرگونه امورات مردم با کمال نظم و خوبی اداره شده و هرطور احتیاجات ملت روی قوانین انصاف و عدل انجام می پذیرد ، وزراء و رؤسای ادارات همه در انجام وظائف مخصوص خود تا بتوانند میکوشند ، بزرگان و سران تشکیلات بحدی در اجرای قوانین مملکت میکوشند که کوچکترین نقطه را فروگذار ننمایند ، افراد ملت و اهالی شهرستانها بطوری فرمانبردار و تسلیم و پیروی میکنند که کمترین تمرد و اندک مخالفتی با میل و اراده شخص رئیس دولت در جامعه آنان دیده نمیشود ، در سراسر مملکت چنان قوانین عدل و انصاف حکمفرماست که گوئی شیطان ستمگری و فتنه انگیزی را در آنجا دست و پای بریده اند ، عظمت و هیبت و بزرگی سلطان چنان بر دلها جایگیر گشته است که گویا از آغاز آفرینش با همدیگر سرشته شده اند ، و یا دست قوی و پنجه توانای سلطان در روی هر دلی و بر قلوب افراد ملت احاطه و تسلط پیدا کرده است ، فرمانهای سلطان بطوری جلوه گر و جاریست و نمایشهای اراده و میلهای او باندازه روشن و برجسته است که پنداری صدای او از همه جا در گوش طنین می افکند و آوازه پرهیبت او از هر مکانی شنیده می شود ، شعائر سلطنت و آثار استبداد و توانائی پادشاه از رخساره هر شخصی پدیدار است. اینست که با نظر عقل

چون بنگریم در همه جای ملک و در هر نقطه از متصرفه مملکت شخص پادشاه دیده خواهد شد: زیرا اراده و نفوذ و حکم او در سرتاسر مملکت جاری و اراده‌ها و قدرتها در مقابل او فانی و محو هستند.

پس در اینجا ما می‌گوییم: هزاران برابر این نظام و تشکیلات مملکتی و تسلیم و اطاعت ملت و نفوذ امر سلطان را در موضوع جهان مشاهده میکنیم: زیرا اراده و حکم او بطوری در همه جهان نافذ و در جریانست که در ظاهر و نهان و از آغاز آفرینش تا انجام آن یک نقطه خلاف و تمردی نتوان پیدا کرد، و یک خلل کوچک و یا ذره کم و بیش در دایره انتظام عالم نتوان دید، قدرت و دانائی و قوت خداوند بزرگ جهانیان تا اندازه‌ای است که گوئی در بالای سر هر فردی از موجودات خدائی قیام نموده است، و بینائی و احاطه او بدرجه است که بهر کجا بنگری در همان نقطه او را خواهی دید.

عجبا این چه وجودی است و این چه نوریست که در هر زمان و مکانی و در هر نقطه و عالمی پدیدار است! و این چه نیرو و توانائی است که سرتاسر ملک هستی را بجنبش آورده است! زمین و آسمانها را اداره نموده و پیدا و پنهانی عالم را مسلط شده است! با یک دست نیرومند همه امورات و نقشه‌های جهانرا در کف گرفته است! همه در زیر فرمان و اراده او زندگی دارند و همه از خوان بخشش و نعمت و رحمت او زندگانی میکنند و همه با نور و نیروی او تربیت میگیرند! بتشکیلات هر ذره که بنگری از داد و عدل او سخن میگوید و بسیمای هر گلی که نظر کنی نغمه خوان جمال عالم‌آرای اوست! آوازه هر بلبل را که بشنوی شنیدای رخ جهانربای اوست! هرچه بینی فریفته اوست و هرچه بشنوی ثناگوی اوست و



هرچه هست از اوست! پس شخص سالک محو حکومت و نفوذ امر و فانی در تجلی سلطه و احاطه مشیت تامه او میشود، نه فنای ذاتی.

به صحرا بنگرم صحرا تو بینم    بدریا بنگرم دریا تو بینم

بهر جا بنگرم کوه و در و دشت    نشان از قد رعنائی تو بینم

خدای ما خودش میفرماید: **سُنُّرِهِمْ آيَاتِنَا فِي الْأَفَاقِ وَ فِي أَنْفُسِهِمْ حَتَّىٰ يَتَبَيَّنَ لَهُمْ أَنَّهُ الْحَقُّ أَوَلَمْ يَكْفِ بِرَبِّكَ أَنَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ** - ما نشان میدهیم علامتها و اثرهای خودمانرا که آنها را در همه جا و هم در وجود خودتان به بینید، و بطوری آیات ما در مقابل نظر شما روشن و آشکار میشود که هویدا گردد اینکه تنها خدای شما است که ثابت و حق باشد، و بجز او همه مانند سایه رفتنی هستند، و آیا این اندازه کفایت نمیکند که خدای شما بر هر موجودی بینا است و پیش هر چیزی حاضر است؟

و در دعای شب جمعه وارد است: **أَنْتَ فَوْقَ كُلِّ شَيْءٍ وَأَنْتَ وَرَاءَ كُلِّ شَيْءٍ وَمَعَ كُلِّ شَيْءٍ وَأَمَامَ كُلِّ شَيْءٍ** - خدایا تو در بالای سر هر چیزی هستی و تو در پشت سر هر موجودی هستی و با هر چیزی هستی و در پیش روی هر موجودی هستی.

مجنون تو کوه را ز صحرا نشناخت    دیوانه عشق تو سر از پا نشناخت  
هر کس بتوره یافت ز خود گم گردید    آنکسکه تو را شناخت خود را نشناخت

## پرتو رویش از همه روشتر است

علامت و اثر هر چیزی هرچه زیادتر شود بیشتر میتوانیم بهستی آن پی ببریم و بوجود آن یقین و اطمینان برسانیم . و در اینجهان هرچه را که ما فرض نمائیم آثارش محدود است ، و هر قوه و نیروئی را که بتصور آوریم روشنائی و فعالیت آن در یک دائره معین میباشد و بس . این است که ما اگر بخواهیم اطمینان بوجود یک چیزی پیدا کنیم : میباید یا خود آن شیء را در آن نقطه معینی که هست بهبینیم و یا آثار آنرا در همان دائره محدود مخصوصی که جلوه گر میشود بنگریم . و از اینجاست که هر شخصی بآن چیزهائی یقین و قطع دارد که با چشم خود دیده و یا آثار آنرا مشاهده کرده است ، و ملیونها موضوعاتی در جهان هستی دارند که ما هیچگونه وسیله برای قطع رسانیدن به هستی آنها در دست نداریم ، و ملیونها کواکب و ستارگانی در عالم هست که بسی روشن تر و بزرگتر ازین خورشید ما است ، ولی ما نه خود آنها را میتوانیم بهبینیم و نه کوچکترین اثر و شعاعی را از آنها احساس میکنیم .

ما یک آفتاب حقیقی در سراسر جهان می بینیم و چنان پرتو افکنده است که کوچکترین ذره در نهان زمین هم از نور او روشن است ، و آخرین قطره نیز در ته دریا از فیض او کامیابست ، در روز و در شب در خواب و در بیداری در اینجهان و در آن سرای جلوه های رنگارنگ او پدیدار است ، نه تنها روشنائی میدهد و بس : بلکه همه عالم و هرچه در زمین و در آسمان است و آن چه پیدا و پنهانیست اثریست از فعالیت و عظمت و قدرت او ، هستی همه از اوست نظام و تشکیلات همه با اوست جنبش و حرکت هرچه باشد از آنجا است ، هر کجا بنگریم نور او جلوه گر است بهر

سوئی که نگاه کنیم آثار و نمایشهای او نمایانست، در هرچه بیاندیشیم از وجود او آگاهی میدهد، زیرا که او آفریننده جهان است خداوند زمین و آسمان است، او نور حقیقی عالم وجود، و ظهور جهان هستی است - *اللَّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ* .

بسان آفتاب اندر جهان فاش ندارد تاب دیدن چشم خفاش  
 از او باشد حقیقت هستی ما مر او را در وجود ماست مأوی  
 بما نزدیکتر از ماست آن یار کسی داند که شد از خود خبردار  
 مرا در جان و دل آن یار باشد زغیر او دلم بیزار باشد  
 بچشم جان ببايد دید رویش که تا یابی بمعنی ره بسویش

آری چشم عقل باید تا جلال روشن او را به بیند، و بینائی دل خواهد تا جلوه‌های دلربای حقرا در همه جا مشاهده کند، صفا و روشنائی قلب لازمست تا خدای جهانرا آشکارتر از هر موجودی بداند - *هُوَ الْأَوَّلُ وَالْآخِرُ وَالظَّاهِرُ وَالْبَاطِنُ وَهُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ* - او است آغاز و انجام هستی و او است ظاهر و نهان آفرینش و خدای شما بهمۀ جهان هستی آگاه و محیط است. *وَهُوَ مَعَكُمْ أَيْنَمَا كُنْتُمْ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ* - و او با شما است در هر کجائیکه باشید و خدا بهره‌چرخه که شما بجا آورید و عمل نمائید بینا و آگاه است .

البته این معانی از اسرار وجود و از حقائق عالم است، و فهمیدن آنها نشود جز در مرحله خلوص و کمال ایقان، و آنجا آخرین منزلگه علم و ایمان است، آنجا یگانه نقطه مقصود و مرام انسانیت و روحانیت است، در آنجا شخص سالک می‌فهمد که هرچه بجز او است نمایش و آیت بوده و همۀ جهان جلوه و علامت او است، هستی و وجودیکه ثابت و حق باشد یگانه ذات مقدس آفریدگار است، آنجا

پایان منزلهای توحید و اخلاص است ، آنجا مرتبه حقیقت و خداشناسی است - الا  
کل شیء ما خلا الله باطل .

رسد آدمی بجائی که بجز خدا نه بیند      به بین که تا چه حد است مکان آدمیت  
اگر این درنده خوئی ز طبیعتت بمیرد      همه عمر زنده باشی بروان آدمیت  
تن آدمی شریف است بجان آدمیت      نه همین لباس رعنا است نشان آدمیت

### حقیقت فنا و حق الیقین

چنانکه جمعی از بزرگان مینویسند حق الیقین مرتبه دیگریست ، و بطور استقلال خود آن منزلی است از منزلهای علم و ایمان که سالک پس از طی دو منزل گذشته علم ( علم الیقین و عین الیقین ) بآنجا قدم میگذارد .

ولی ما میگوئیم : حق الیقین بخودی خود یکمرحله مستقلی نیست و علامتها و معنای آن نه آنطور است که میگویند ، بلکه مرتبه است از درجه‌های شهود و دیدن ، که چون شخص سالک بمرحله ایمان شهودی رسید در آنجا نیز میباید سیر کرده و مرتبه‌ها و درجاتی را ببیند ، و خصوصیات و حقائق آن منزل را بطور تفصیل مشاهده نموده و یکایک هرچه دیدنی هست بازرسی کند ، و از هرگونه معارف و علوم و اسرار آنجا آگاه باشد ، و تا توانائی و استعداد در روح او موجود است از کمالات و فیوضات آنمنزل بهره‌مند گردد ، تا بجائی میرسد که انوار احدیت در نظر او روشنتر از هر چیزی بوده ، و وجود خداوند یکتا پیداتر از هر پیدایشی میشود ، آفریدگار مهربان خود را همیشه و در همه جا مشاهده کرده و هستی مقدس او را محیط و قائم بر تمامی موجودات دیده و اراده و حکم و علم او را نافذتر و قویتر از هر قصد و فکر و حکمی میدانند .

و هنگامیکه سالک اینمرحله با دل صاف و روشن به پروردگار بزرگ خود متوجه است : همه جهان و جهانیانرا در پیشروی او محو و خاموش بیند، هرگونه قصدها و اندیشه‌ها و تدبیرات مخلوقات را در مقابل خواست و تقدیر او بی‌اثر و باطل بداند ، و مخصوصاً بخودش که مینگرد سرتاپا عجز و خاموشی و نیازمندی و فقر بوده و خودشرا از مراتب قدرت و توانائی و اراده عاری می‌بیند ، و او از روی حقیقت و از

صمیم دل در تسلیم و تفویض است ، زیرا جبروت احدیت را چنان غالب و قاهر می‌بیند که هر نیروئی باشد در پیشگاه عظمت او نابود و نیست مینماید ، و پرتو روی عالم‌آرای او را باندازهٔ روشنتر و دلربا تر یافته است که همهٔ مراتب هستی در پیشروی او خاموش و فریفته و شیفته باشند .

خوشا آنانکه که از پا سر ندانند      میان شعله خشک و تر ندانند

کنشت و کعبه و بتخانه و دیر      سرائی خالی از دلبر ندانند

ما این مرتبه را که سالک بحقیقت یقین میرسد : بحق الیقین مینامیم. و از نظر اینکه نور قاهر و روشن پروردگار توانا را می‌بیند که بر همهٔ جهان و موجودات مسلط و غالب گشته و همه در پیش او محو و فانی و بی اثرند : بنام فناء فی الله نیز معرفی میکنیم. بلی چیزیکه هست آنکه بعضی از اهل یقین که باین مرحله میرسند و چندان استعداد قوی و بینائی دقیقی نداشته و هنوز بطور تفصیل از اطراف این مطلب آگاه نیستند : چون نخستین مرتبه به چنین نور قاهری متوجه گردند چنان اندیشند که همه خدا شدند ، و دیگران همه قطره‌های آندریا هستند ، و خودش را هم غرق در دریا و محو در آنجا می‌بیند. ولی اینجماعت مانند کسانی هستند که : از ساده‌لوحی و بی‌اطلاعی پس از دیدن نور آفتاب که عالمرا فرا میگیرد چنان اندیشند که از ستارگان هیچ‌گونه وجود و اثری باقی نمانده و تنها روشنائی و هستی را بخورشید اختصاص میدهند.

این مطلب از اسرار و حقائق جهانست که بیش از این نیز ما نمیتوانیم در پیرامون آن بحث کنیم ، زیرا با گفتن و شنیدن و نوشتن هم مطلب انجام نمی‌پذیرد ، پیشوایان ما فرموده‌اند که : حقائق دینی و معارف الهی نوشتنی و

خواندنی نیست بلکه چشیدنی و نوشیدنی است ، مردان بلند همت و طلب‌کنندگان منزلهای خوشبختی و سعادت را میباید که کمر اراده و عزم را محکم بسته و با گامهای کوشش و دقت خود را بجهان علم و یقین و نور برسانند و از حلاوت‌ها و شیرینکامی‌های این مرحله بهرمنند گردند .

خواهی که رسی بکام بردار دو گام    یک گام ز دنیا و دگر گام ز کام  
نیکو مثلی شنو ز پیر بسطام    از دانه طمع ببر که رستی از دام

## دو گام بردار تا بکام بررسی

چنانکه نوشتیم برای اینکه ما بخواهیم از مراتب حقیقت و یقین بهره‌مند گشته و بمنزل مطلوب که سرتاسر آنجا بهجت و نور است برسیم: تنها شنیدن و خواندن کفایت نخواهد کرد. و کسانی که قانع شده‌اند بگفتگوی این حرفها و یاد گرفتن و آزمودن و بحث در این سخنهای ایمانی: از مرحله حق و از منزل مقصود دور افتاده و بسا که سخت گمراه هم میشوند.

بلکه میباید در طی این راه دو گام برداشته و نقطه اصلی مقصود را بدست آورند: نخست همه امور و کردار آنان از روی صلاح و خوبی و خیر صورت بگیرد و هیچ گونه در رفتار و گفتار خودشان از قوانین عقل و خدا تجاوز ننمایند. دوم - منظوری بجز رسیدن باین مرحله در دل ایشان جایگزین نباشد و تنها مقصد آنان همان حق خالص باشد و بس. خداوند متعال در قرآن کریم میفرماید: *فَمَنْ كَانَ يَرْجُوا لِقَاءَ رَبِّهِ فَلْيَعْمَلْ عَمَلًا صَالِحًا وَّ لَا يُشْرِكْ بِعِبَادَةِ رَبِّهِ أَحَدًا* - هر آنکسی که امید بدارد که برسد به لقاء و حضور پروردگار خودش پس باید عمل و کردار او همه صالح و خیر و نیکو بوده و در بندگی و ستایش خدای خود کسیرا شریک قرار ندهد. این معنی از راه خرد و برهان بسی واضح و روشن است، البته خدای بزرگیکه از هر گونه عیب و نقصان دور و پاک است: راهروان و طالبان وصال و لقای او نیز میباید دامن خودشانرا از هر قبیل آلودگی و بدی در کردار و پندار که شایسته مقام انسانیت و روحانیت نیست پاک و تمیز بنمایند، تا سنخیت با عالم نور و حقیقت پیدا بکنند. و چون طی این صراط مستقیم بی‌یاری و توفیق غیبی صورت نپذیرفته و بی‌دستگیری و یآوری پروردگار جهان محقق نگردد، اینست که شخص سالک و



طالبرا میباید از آنمقام بلند و پیشگاه ارجمند احدیت یاری و مدد بطلبد، و دست از دامن پاک الوهیت بردارد، و چشم امید بآنجا داشته و از غیر او هرکه باشد منقطع گردد.

البته پس از این دو قدم: جهان نور و روحانیت پدیدار گردد، و مرحلهٔ لقاء و دیدار یار نزدیک شود، و عالم بهجت و حقیقت و سرور رخ مینماید، نعمتهای جاودانی جلوه گر آید، پرده‌های محجوبیت و تیرگی برداشته می‌شود، چهرهٔ شاهد غیبی و جمال دلربای حقیقت با یکجهان خرمی و روشنی نمودار گردد. اینست که سالک بدیدن آن جهان چنان عقل و دین خود را باخته و دست از تن و جان شسته: فریفته و شیفتهٔ جمال حقیقت شود.

صورت ایوان چه خواهی سیرت مردان گزین

مرد عاشق پیشه را با صورت ایوان چکار

قبله و محراب من ابروی دلدار است و بس

این دل شوریده را با این چه و با آن چکار

چونکه اندر هر دو عالم یار میباید مرا

با بهشت و دوزخ و با حور و باغلمان چکار

### منظور از لقاء الله چیست ؟

این مطلب از دقائق معارف حقیقت است ، و بیش از بیست آیه شریفه در قرآن مجید در این قسمت وارد شده ، و در کلمات بزرگ حضرات پیشوایان ما در موارد بیشماری از خصوصیات این موضوع بحث شده ، و در اطراف این مطلب اشاره‌هایی بمیان آمده است . و ما در کتاب مستقلی بطور تفصیل در پیرامون این کلمه شریفه سخن گفته‌ایم ، و در اینجا می‌خواهیم اجمالاً اشاراتی از مقصود بازگوئیم ، تا برای خوانندگان بینائی و معرفتی آورده و هم اشتباه و کج‌بینی را از میان بردارد .

اینست می‌گوئیم : لقاء عبارتست از ارتباطیکه توأم با ادراک باشد ، و تنها به‌مرسیدن دو جسم بدون ادراک را لقاء نگویند ، و چون خداوند متعال از حدود عالم طبیعت و عالم مثال و از زمان و مکان و لوازم جسمی بیرون و منزّه است : لقای با او نیز میباید در ماورای این محدوده‌ها صورت بگیرد . ما اگر بخواهیم با کسی ملاقات بنمائیم : یا بوسیلهٔ روبه‌رو شدن و همدیگر را دیدن صورت خواهد گرفت ، و یا با لمس بدنی جسمی و مس کردن عضوی ، و این معانی دربارهٔ خدای جهان نادرست است : زیرا خدا جسم نیست تا بوسیلهٔ چشم دیده شود ، و هم در مکانی نمیتواند قرار بگیرد تا با او روبه‌رو شویم ، و باز از قبیل موجودات طبیعی نیست تا با قوهٔ لمس او را ملاقات کنیم . پس این لقاء را نمیتوانیم از جهان طبیعت و حس ادراک نموده و از ملاقاتهای خارجی قیاس بگیریم .

لقاء الله نشود جز با یک قوهٔ که از عالم روحانیت و تجرد است ، ( البته این لقاء نیز باندازهٔ استعداد و اقتضای مرتبت عالم روح خواهد شد نه به‌آنطوریکه باید و لازم است ) و خوشبختانه چنین قوهٔ در خلقت انسان گذاشته شده و باسم روح و

عقل نامیده میشود . و البته قوه روح هم هنگامی میتواند باین مرحله برسد که از آلودگیهای طبیعت و مادیت و از تیرگی بدن و هوی منقطع و پاک باشد ، و خود را از عالم شهوت بیرون کشیده و چشم دل خود را با داروی نیکوکاری و اخلاص تقویت و روشن نماید ، چنانکه در گفتار پیش معلوم شد ، و اگر نه خود روح و عقل هم از این مرحله دور و بی بهره است . چنانکه خداوند متعال میفرماید : **كَلَّا بَلْ رَانَ عَلَىٰ قُلُوبِهِمْ مَا كَانُوا يَكْسِبُونَ كَلَّا إِنَّهُمْ عَنْ رَبِّهِمْ يَوْمَئِذٍ لَمَحْجُوبُونَ** - اینطور نیست بلکه غلبه کرده است بر دل‌های آنان چیزهاییکه کسب نموده‌اند و گناهها و خلاف‌های ایشان در آن قلوب جایگیر گشته است ، و این جماعت هوی پرست در این روز از لقاء خدای خودشان محجوبند ، زیرا که چشم‌های قلوب آنان با پرده‌های هوی و شهوت پوشیده و عقل و روح ایشان مغلوب و گرفته شده است .

اگر ما بخواهیم در پیرامون لقاء الله سخن بگوئیم و بطور تفصیل چگونگی آنرا شرح بدهیم : مطلب بسی بطول انجامد . خوانندگانی که میخواهند بیش از این از این موضوع اطلاع یابند : بگفتارهای پیش که از مراتب یقین و شهود بحث شده مراجعه و دوباره مطالعه نمایند ، تا اجمال مطلب را بدست آورده و از منظوریکه در اینموضوع داریم بطور اختصار آگاه شوند و اگر در آینده تناسبی دیدیم ممکن است چند گفتاری نیز در اینقسمت سخن برانیم ، و با حرف و گفتگوی و مذاکره این مطالب دل را خوش بداریم ، شاید روزی روزنه امید و رحمت و لطفی را از حقیقت بروی ما باز کند ، تا یکجهان خرم و نورانی و دل‌گشائی را به‌بینم و از این خانه تیره و تاریک رخت بآن سو بیافکنم ، و در باغ سرور و آسایش جاودانی بخرامیم .

دلا بسوز که سوز تو کارها بکند      نیاز نیم شبی دفع صد بلا بکند

عتاب یار پریچهره عاشقانه بکش      که یک کرشمه تلافی صد بلا بکند  
ز ملک تا ملکوتش حجاب برگیرند      هر آنکه خدمت جام جهان نما بکند

### ما بگامهای خود بنگریم

در اینجا چیزی که میباید بدانستن و فهمیدن آن اهمیت داده و با نظر دقیق در حقیقت آن بنگریم: گامهایست که ما را بمرحله کمال و لقاء میرساند، زیرا که اگر در راه مطلوب گامهای درست و مستقیمی برداشتیم بطور یقین بوصول شاهد مقصود رسیده و از حقیقت و چگونگی آن آگاهی خواهیم یافت، ولی اگر قدمی کج نهاده و از صراط مستقیم بکنار رفتیم: هزاران اندیشه‌ها و تصورات از خانه مقصود هیچگونه فائده را نخواهد بخشید.

ما باید پیوسته بخود نگاه کنیم و همیشه مواظب و مراقب خود باشیم و کارها و نیات قلبی خود را در تحت نظر و مطالعه دقیق قرار بدهیم. و هنگامی که لقاء پروردگار خویشرا منظور باطنی و مطلوب خود گرفتیم: میباید رسیدن بآرزوها و قصدهای دیگر را در دل نپورانیم، و بجز آن مقصود مقدس هرچه باشد از خانه قلب بیرون کنیم، و سپس گامهای درست برداریم و کارهای نیکو بجا آوریم و خود را برای دیدار حقیقت آماده و مهیا بسازیم و از هرچه بدی و زشتی باشد دوری گزینیم و خانه دل را از خوهای کثیف و خلق‌های پست حیوانیت پاک نمائیم.

و بهمه این مقدمات در آیه گذشته با دو کلمه جامع و فصیح اشاره فرموده است ( فلیعمل عملاً صالحاً و لا یشرك بعبادة ربه احداً ) و دستور کلی برای همه راهروان مرحله لقاء بیانکرده است که نخست عمل صالح بجا آورند و باز در اخلاص نیت بکوشند، و ما اگر بخواهیم بطور شرح و تفسیر در پیرامون این دو کلمه سخن بگوئیم و جامعیت این دستور الهی و عقلیرا بیان کنیم تنها کتاب بزرگی خواهد. و در نتیجه ما میگوئیم: یگانه وظیفه لازمی ما اینست که همیشه عمل و نیت

قلبی خود را بنگریم و بخوبی یکایک آنها را مراقبه و بازرسی کنیم ، و با این میزان و سنجش استقامت و درستی خود را تشخیص داده و لغزشها و کج رویهای سلوک خود را بفهمیم ، و تا روزیکه طالب این مرحله و رهرو آن مقصودیم پیوسته بکوشیم تا از صراط مستقیم بیرون نرویم ، و یگانه نظر و دقت ما بر آن باشد که گامهای نادرست و کج برداریم ، و آن روزیکه خود را از این راه راست بکنار انداختیم و لغزش و فساد و خرابی در کارهای ما نمودار گشت و خلط و غش در دلهای ما پدیدار شد : در آنوقت میباید چشم از مقصود بازپوشیم و دیگر خیال خام و فکر بیهوده در سر نپرورانیم و امید از وصال شاهد غیبی برداریم و منتظر یکجهان روحانیت و خرم نباشیم. خداوند متعال میفرماید : **قُلْ هَلْ نُنَبِّئُكُمْ بِالْأَخْسَرِينَ أَعْمَالًا الَّذِينَ ضَلَّ سَعِيَّهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ هُمْ يَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ يُحْسِنُونَ صُنْعًا أُولَئِكَ الَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِ رَبِّهِمْ وَ لِقَائِهِ فَحَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ** - بگوی آیا آگاهی دهم شما را بکسانیکه زیانکار و گمراهند ، چنان اشخاصیکه فرورفته اند در زندگانی پست این دنیا و گمان میکنند که نیکوکارند ، اینان کسانی هستند که چشم میپوشند از آیات و جلوه های خدای جهان و ملاقات او ، و در نتیجه اعمال و کردار ایشان باطل و بی اثر گردد .

پس تنها امریکه انسانرا بمنزل زیانکاری و گمراهی سوق داده و هرگونه جدیت و کوشش و عمل او را لغو و باطل میسازد : همانا چشم پوشی از آیات خدا و واماندن از ملاقات و دیدار او است ، و شخصیکه امیدوار و منتظر لقاء پروردگار هستی نیست : برای همیشه از هرگونه کمالات انسانیت و مرحله های آدمیت محروم و ماندگار است . و بطور کلی چنین آدمی هر نقشه بکشد و هر طرحی بریزد و هر خیالی ببافد و هرگونه فعالیتی بجا آورد : از نتیجه مطلوبه آدمیت دست تهی بوده و در پایان

زندگانی خویش بجز خسارت و نومیدی و بدبختی محصولی نخواهد داشت ، و از سعیهای گذشته و کارهای برآورده خود هیچگونه نتیجه و ثمری نخواهد گرفت .

بجز مهرت اگر در دل گزینم      بهفتاد و دو ملت کافر ستم

اگر روزی دو صد بارت به بینم      بجان مشتاق بار دیگر ستم

## عمل صالح چیست

در گفتار گذشته برای لقاء پروردگار عالم دو گام نامبرده شد: خلوص قصد، صلاح عمل. و حقیقت خلوصاً در آینده توضیح خواهیم داد، در اینجا در پیرامون صلاح و نیکوکاری میگوئیم: مطلوب ما اینستکه همه کارها و حرکات ما بخوبی و صلاح انجام بگیرد، و هر عملیکه بجا میآوریم از روی خرد و طبق دستور شرع مقدس و پسندیده و نیکو باشد. و البته اینمعنی بطور عمومیت به همه اعمال و افعال ما شامل خواهد شد که: هرگونه عمل و حرکتی که از ما بوجود آید خواه از اعمال انفرادی باشد یا از تکالیف اجتماعی و یا از وظائف عبادی و دینی با رنگ مطلوب و بشکل نیکو و پسندیده‌ای صورت بگیرد. و ما برای توضیح مطلب چند جمله مختلف را از خطبه همام که در نهج‌البلاغه مسطور است نقل میکنیم، میفرماید:

فَالْمُتَّقُونَ فِيهَا هُمْ أَهْلُ الْفَضَائِلِ مَنْطِقُهُمُ الصَّوَابُ وَ مَلْبَسُهُمُ الْاِقْتِصَادُ وَ مَشِيئُهُمُ  
 التَّوَاضُّعُ غَضُّوا أَبْصَارَهُمْ عَمَّا حَرَّمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ وَ وَقَفُوا أَسْمَاعَهُمْ عَلَى الْعِلْمِ النَّافِعِ  
 لَهُمْ قُلُوبُهُمْ مَحْزُونََةٌ شُرُورُهُمْ مَأْمُونَةٌ أَجْسَادُهُمْ نَحِيفَةٌ حَاجَتُهُمْ خَفِيفَةٌ أَنْفُسُهُمْ  
 عَفِيفَةٌ تَرَى لَهُمْ قُوَّةً فِي دِينٍ وَ حِرْصاً فِي عِلْمٍ وَ قَصْداً فِي غِنَى وَ خُشُوعاً فِي عِبَادَةِ  
 وَ تَحَمُّلاً فِي فَاقَةٍ وَ صَبْرًا فِي شِدَّةٍ يَعْفُوا عَمَّنْ ظَلَمَهُ وَ يُعْطَى مَنْ حَرَمَهُ وَ يَصِلُ مَنْ  
 قَطَعَهُ .

ترجمه: پرهیزکاران و پاکیزگان در این دنیا دارای فضل و برتری هستند، گفتار آنان راستی و درستی است و پوشاک و لباس ایشان میانه‌روی و از روی اقتصاد است، راه رفتنشان سراپا فروتنی و تواضع است، و می‌پوشانند چشمهای



خودشانرا از چیزهاییکه خدای متعال برای آنها نهی و منع فرموده است ، و میگیرند گوشهای خود را بر علمهاییکه سودمند است ، و از یاد گرفتن علومیکه بر کمالات انسانی نیفزاید اعراض مینمایند ، دلهایشان پیوسته بجهت توجه کردن آنان به نقصان و عیوب خویش محزون است ، و مردم از آزار و شرهای ایشان خاطر جمع و آسوده هستند ، تنهای آنان بجهت اینکه همیشه در کوشش و فعالیت میباشند در کمال لاغری و ضعف است ، نیاز و احتیاجات ایشان از زندگی این دنیا بسی کم و سبک است ، نفوس آنان با عفت و پاکدامنی سرشته شده است ، و چون بسیمای و حالت ایشان بنگری آثار قوت و عزم دینی را در حرکتشان می بینی ، و از چگونگی اطوار و گزارشهای آنان میبایی که چگونه حریص بحقیقت و مائل بعلم و دانش میباشند ، و چه اندازه قناعت کاری و اقتصاد را در مقابل ثروت و دارائی خود اظهار مینمایند ، و با چه حال خشوع و خضوعی مشغول ستایش و بندگی هستند ، و تا چه حد تحمل و ایستادگی در مقابل فقر و بی چیزی میکنند ، و چطور صبر و پافشاری در هنگام سختیها و ابتلاءات روزگار اظهار میدارند ، و عفو و اغماض مینمایند از کسانیکه در حق آنان ستم و ظلم روا داشته اند ، و عطاء و بخشش میکنند بر آن اشخاصیکه ایشانرا محروم نموده اند ، وصله و رسیدگی نمایند بر آن مردمیکه از ایشان قطع احسان و نیکوئی کرده اند .

البته اینها جمله ایست از مصادیق و انواع عمل صالح ، و بطور اجمال : شخص سالک را میبایست پیوسته بتمام حرکات و عملهای خود متوجه شده و در همه حال کارهای خویشرا تحت مراقبه و دقت قرار دهد ، تا هر عمل و فعلی که از او سرمیزند باصلاح و خوبی متصف آید ، و هر گام و قدمی که برمیدارد در پیش روی

خرد و شرع پسندیده و نیکو شود ، و تمام رفتار و کردار و گفتار او بصوابدید عقل و تصویب شرع بوده و مقبول پیشگاه احدیت گردد ، و کوچکترین حرکت و عملی که ناشایست و زشت است از زبان و دست او بظهور نیاید . در این هنگام است که آدمی یک مرحله بزرگی را از مرحله‌های انسانیت و سعادت بپایان رسانیده ، و بزرگترین گامی را در راه نیکبختی و حقیقت‌پرستی و لقاء پروردگار جهان برداشته است .

شد عمر تمام و ناتمامیم هنوز      در دوزخ حسرتیم و خامیم هنوز  
عمریست که در راه طلب گام زنیم      وین طرفه که در نخست گامیم هنوز

### صلاح عمل از نظر اجتماع

فرض میکنیم کارخانه بزرگ صنعتی را که اجناس و کارهای مختلفی را بظهور میآورد، و ما مدیر آنکارخانه را ملزم میکنیم تا آن چه از آنکارخانه صادر نماید و هر عملیاتی را که انجام می‌دهد از روی میزان صحیح و قانون درست و پاکیزگی صورت داده، و تمام امور و کارهای کارخانه روی نظم و صلاح و حقیقت باشد.

و منظور ما از این الزام: نخست خوبی جنس و پاکی عمل است، تا مردم از تقلبات و حيله کاریهای آن کارخانه آسوده و ایمن شوند، و مشتریها و خریداران در مقام تهیه آن اجناس و متاعها خود را زیانکار و مغبون نبینند، و از این روی مردم روی اطمینان و اعتماد کامل با آن کارخانه معامله نموده، و اجناس و محصول کارخانه در بازارهای دنیا رواج و جریان پیدا کند.

و در مرتبه دوم: خود کارخانه بموجب این الزام رفته رفته ترقیات و ترتیبات خوشی بخود گرفته، و بتدریج بوسائل و اسباب صنعتی آنجا افزوده شده، و اهمیت و دقت بیشتری در تهیه محصول ابراز بشود. زیرا که خوبی و صلاح عمل از هر جهت مربوط بنظم و دقت و اهتمام در کار و جامع بودن وسائل آنعمل میباشد، و هرچه اسباب و لوازم کار دقیقتر و بهتر باشد البته نتیجه نیکو و منظمی گرفته خواهد شد. پس این تحدیدات و قیودی که برای کار و عمل و اداره کارخانه متوجه میشود: برگشت آنها بنفع خود کارخانه و برای حفظ نظم و تکمیل امور و تقویت مقدمات و اسباب و رونق دادن و مصرف محصول کارخانه است.

و در آئین مقدس اسلام برای اینکه پیروان آن راه سعادت و خوشبختی را بپیمایند: نخستین گامی که برای آنان معین شده است گام صلاح در عمل میباشد

و چنانکه از مثال گذشته فهمیدیم برداشتن این گام در اینمورد نیز دو نتیجه مهمی را خواهد بخشید. اول نتیجه اجتماعی و آن حصول اطمینان و پیدایش امن و آسایش در جامعه و رواج پاکی و درستی در میان طبقات و بازار دنیاست، تا جهانیان زندگانی اینجهانرا با خوشی و خوبی و پاکدلی و امن بگذرانند، و از شر و حيله و دام همدیگر ایمن گردند، و افراد اجتماع با کمال آسودگی و فراغت برای رسیدن بمنزل مقصود بکوشند، و چشم و گوش و یار همدیگر شوند، و دست بدست هم داده مراحل کمال انسانیت را بپایان رسانند. و نتیجه دوم که فائده انفرادی دارد آنکه: این نیکوکاریها و صلاح عمل ایجاب خواهد کرد تا قلوب و دل‌های گرفته افراد رفته رفته روشن شده و پاکی و صفائی بخود گیرد، و از تیرگی‌ها و ردائل اخلاق و خبائث صفات پاک گشته و روحانیت و نورانیتی پیدا کند، و با این وسیله بهر گونه کمال و سعادت نزدیک شده و از مراتب حقیقت و معرفت بهره‌مند گردد، و با جهان نور و حق مربوط شده و بلقay پروردگار خود موفق آیند. وَ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ فِي رَوْضَاتِ الْجَنَّاتِ لَهُمْ مَا يَشَاءُونَ عِنْدَ رَبِّهِمْ ذَلِكَ هُوَ الْفَضْلُ الْكَبِيرُ - کسانی که ایمان به پروردگار متعال و کتاب او آورده و اعمال نیکو و پسندیده بجا می‌آورند: در باغهای بهشت جاودانی زندگانی خواهند کرد، و برای ایشان خواهد بود آنچه میل داشته و بخواهند، و آنان در پیشگاه آفریدگار جلیل خودشان خوش خواهند بود و اینمرتبه بسی بزرگ و عظیم است، و آن لطف و رحمت زیادی است از جانب خدای مهربان بخشایشگر.

آفرین بر تو ای عمل صالح! ما بنوبت خود از نیروی عظیم و آثار تو تقدیر و سپاسگوئی میکنیم، ما در پیشروی عظمت و روشنائی تو سر خضوع فرود می‌آوریم،

ما گواهی میدهیم که در جهان نیروئی باین توانائی و نورانیت و تأثیر یافته نخواهد شد ، توئی ای کردار نیکو که پیروان خود را دستگیری نموده و در جنت‌های همیشگی و در مقام قرب جای میدهی ، و چنان حیات و زندگی بآنان می‌بخشی تا هرچه خواستند و هر طوریکه اراده بنمایند در پیشروی ایشان مهیا و فراهم باشد ، خوش باشید ای پیروان درستکاری و صلاح که با سعادت و حیات حقیقی هم آغوش میشوید ، از شما توقع میدارم که ما را نیز از خاطر صاف و روشن خویش محو ننمائید .

ذره‌گر جهد تو افزون شود      در ترازوی خدا موزون شود  
 قدر آن ذره تو را افزون دهد      ذره چون کوهی قدم بیرون نهد  
 پس قلم بنوشت که هر کار را      لایق آن هست تأثیر و جزا

### نیکوکاری و پاکدلی ملازمند

چنانکه فهمیدیم صلاح عمل بطور تدریج دل را صفا و پاکی خواهد بخشید ، و در اینجا میگوئیم : نیکوکاری و صلاح عمل نیز وابسته بپاکی و نورانیت دل است ، باین معنی که : هنگامی ما میتوانیم کارهای نیکو و اعمال خوب و صالح بجا آوریم که قلب ما از اخلاق بد و خوهای زشت پاک شده و روح ما که حکمفرما و رئیس وجود ما است مقهور هوی و مغلوب طبیعت و تیرگی نباشد ، تا بتواند با آن صفاء و روحانیت و پاکی خود قوای کالبدی و نیروهای بدنی را کار و عمل بفرماید ، و جوارح و اعضاء را بمشاغل نیکو و پسندیده وادارد ، تا مملکت بدن بریاست و حکومت قلب روحانی در کمال انتظام و عدل و خوشی اداره شده ، و در اثر این نظم و صلاح یکجهان روشن و خرم و وسیعی چهره بنماید . پس ما باید بیش از پیش به تهذیب اخلاق قلبی و تزکیه صفات دل پردازیم ، تا بآنوسیله بصلاح عمل و نیکوکاری حقیقی نیز نائل گردیم .

در دین مقدس اسلام بیش از هرچیزی به تزکیه اخلاق و تهذیب باطن اهمیت داده شده ، و با زبانهای مختلف و با بیانات گوناگون از این قسمت طرفداری و ترویج مینماید . در کتاب کافی از حضرت صادق ( سلام الله علیه ) نقل میکند : **إِنَّ الْحَسَدَ يَأْكُلُ الْإِيمَانَ كَمَا تَأْكُلُ النَّارُ الْحَطَبَ** - که حسد ورزیدن بدیگران ایمان و دین را محو می نماید چنانکه آتش میخورد هیزم را . باز در کافی است که حضرت صادق ( سلام الله علیه ) میفرماید : **الْغَضَبُ مِفْتَاحُ كُلِّ شَرٍّ** - که غضب کلید هرگونه اعمال زشت و شرور است . باز در همان کتاب از آن حضرت نقل میکند : **قَالَ الْكِبْرُ أَدْنَى الْأُلْحَادِ** - که فرمودند تکبر مرتبه کوچکی است از ملحد شدن و کفر بخدا . باز در

همان کتاب از حضرت موسی بن جعفر (سلام الله علیهما) نقل مینماید: *مَا ذُبَّانٍ ضَارِيَانِ فِي غَنَمٍ قَدْ تَفَرَّقَ رُعَاؤُهَا بَأْضَرَ فِي دِينِ الْمُسْلِمِ مِنَ الرِّيَاسَةِ -* دو گِردِگ درنده که داخل گله گوسفند باشند و شبان و صاحبان گوسفندها هم رفته‌اند البته ضرر آنها کمتر است از پیدایش صفت حب ریاست نسبت بدیانت شخص دیندار .

پس اگر ما بخواهیم حیات و زندگی خود را با ایمان محکم و دین و پاکی و درستی بپایان رسانیده و پیوسته در صلاح و نیکوکاری عمر خود را سپری کنیم: میباید در اصلاح دل و تزکیه قلب بکوشیم، و نخستین بار خواهی پست و اخلاق توحش را از باطن خود زائل نمائیم، و روح صاف و روشن خود را از زیر چنگالهای صفات حیوانیت و سبعیت برهانیم. و اگر نه: برای همیشه میباید خود را اسیر و دستگیر هوی و نفسانیت به بینیم، و از رسیدن بیک عالم نورانی وسیع و جهان روحانی چشم بپوشیم، و خط بدبختی و خواریرا در پیشانی خود بخوانیم، و منتظر یک منظره تیره و گرفته در آینده نزدیک خود باشیم.

ای مرغ پای بسته بدام هوای نفس      کی بر هوای عالم روحانیان پری  
مردان بسعی و رنج بجائی رسیده‌اند      تو بیهنر کجا رسی در نفس پروری  
با شیر مردیت سگ ابلیس صید کرد      ای بیهنر بمیر که از گربه کمتری

### از اصلاح دل باز میگوئیم

بطوریکه در گفتار پیش معلوم شد: نیکوکاری نشود بجز از راه تزکیه اخلاق، و تزکیه هم چنانکه دانستیم با نیکوکاری و صلاح صورت می‌گرفت. و در نتیجه فهمیدیم که: نیکوکاری و پاکدلی ملازم همدیگرند، و میباید بتقویت و کمک یکدیگر مراتب خود را محفوظ بدارند. و راهروان حقیقت میباید از راه رعایت این دو قسمت بر توانائی و توسعه و پیشرفت خود بیفزایند، و خارهای گزا و موانع را از پیشروی خود بیاندازند.

و در اینجا باز میگوئیم: یگانه وسیله انسانیت و سعادت همانا اصلاح نفس و تزکیه اخلاقت، تا انسان بتواند از اینراه بدرست کاری و صلاح عمل موفق شده و روحانیت و صفای باطنی خود را نگه بدارد، و میتوان گفت که: منظور پیغمبران و مرسلین هم اینقسمت بوده است، چنانکه در کتاب مکارم اخلاق منقول است: **بُعِثْتُ لِأَتَمِّمَ مَكَارِمَ الْأَخْلَاقِ** - که حضرت رسول اکرم میفرمایند - من برانگیخته شده‌ام از جانب پروردگارم برای اینکه مکارم اخلاق را تا بحد کمال برسانم، و مردم را بسوی نیکوترین خواهی انسانیت بخوانم. و در کتاب کافی از حضرت باقر (سلام الله علیه) نقل مینماید: **إِنَّ أَكْمَلَ الْمُؤْمِنِينَ إِيمَانًا أَحْسَنُهُمْ خُلُقًا** - بدرستیکه بالاترین شخصی از مؤمنان در قسمت ایمان آنکسی است که اخلاق او بهتر و نیکوتر باشد، که هرکه خلقش پسندیده‌تر است ایمانش محکمتر و بالاتر است. و در قرآن مجید میفرماید: **قَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَكَّاهَا وَقَدْ خَابَ مَنْ دَسَّاهَا** - بتحقیق رستگار و سعادت‌مند گشته است آنکسیکه پاک و تزکیه نموده دل خود را و گمراه و ناامید شده هرکه آلوده و تیره کرده است آنرا.



از این بیانات شریف با ضمیمه فکر و خرد نتیجه میگیریم که : یگانه علامت سعادت و ایمان و هرگونه کمالات انسانیت نیکوئی خلق است ، چنانکه بیقین می فهمیم : بدخلقی و زشتخوئی سرچشمه همه جور بدبختی و منشأ هرگونه حیوانیت و توحش میباشد . بلکه بطوریکه از کلام بزرگ رسول اکرم استفاده میکنیم : آخرین مقصد آنحضرت از تبلیغات و رهنمائی و پیغام آوری خود این بوده است که مردم اخلاق زشت و صفات بد را از دل بیاندازند ، و با خلقهای روحانیت و آداب انسانیت که پیش فکر و خرد مطلوب و پسندیده است خو بگیرند ، تا یک اجتماع صالح و تمدن خوش و زیبائی تشکیل دهند ، و همه در نهایت درجه آسایش و انبساط و سرور زندگانی نمایند ، و با کمال مهربانی و یگانگی و برابری مقدمات راحتی و زندگی همدیگر را فراهم آورند ، و تشکیل یک جامعه متحد و روحانی داده و همه برای رسیدن به مرحله سعادت و حقیقت گام بردارند ، و توفیق وصول بمقام قرب و حقیقت و جهان نور و بهجت پیدا کنند .

در دل همه شرک روی بر خاک چه سود      با نفس پلید جامعه پاک چه سود  
 زهر است گناه و توبه تریاک ویست      چون زهر بجان رسید تریاک چه سود

### زشتخوئی چه میکند

سلطانی را فرض میکنیم که بسی توانا و نیرومند است، و نهایت درجه حاکمیت و نفوذ و عظمت را دارا است، بطوریکه افراد ملت همه در مقابل او مطیع و فرمانبردارند، و سران جمعیت و بزرگان مملکت و مقربان دربار سلطنت پیوسته دست طاعت بسینه گذاشته و سر تواضع و تسلیم فرود میآورند، و کوچکترین خلاف و اختیاری در مقابل فرمان و اراده او اظهار نمیدارند، و بجز امثال و اطاعت چاره نمی بینند، و حکومت استبدادی این پادشاه چنان سرتاسر مملکت را گرفته است که هیچگونه عصیان و تمردی دیده نمیشود.

در اینجا تصور کنیم که: شخص سلطان بیکی از خوهای زشت - طمع، کبر، شهوت، غضب، ظلم، حسد، حب ریاست، حب مال، جهل، یا غیر آنها، مبتلا است، و بی اختیار و باقتضاء طبیعت و خوی قلبی همان خلق کج خود را اظهار و اعمال کرده و بر طبق آن صفت نفسانی فرمان و حکم و دستور معین می کند، و تکالیفی برای طبقات ملت و مأموریت‌هایی برای اشخاص و سران دولت میفرماید، و چنانکه دانستیم ملت از راه بیچارگی و مقهوریت کوچکترین اراده و خلافی در مقابل این حکومت توانای جابرانه استبدادی نمی تواند اظهار بنمایند.

در این صورت آیا افراد ملت میتوانند برخلاف خواهش نفسانی آن سلطان رفتار کنند؟ و آیا برای ملت ممکن است که قدم صلاحی بر ضد اوامر و فرمانهای ظالمانه پادشاه بردارند؟ و آیا مأمورین در مقابل چنین مأموریت‌های کج و زشت توانائی دارند که در انجام اینگونه تکالیف و حکمها سستی و کوتاهی کنند؟ و آیا بجز از اینکه آن خوی زشت و توحش سلطان در سرتاسر مملکت جریان و نفوذ پیدا نماید

چاره متصور است؟ و آیا مردم راه فرار و گریزی از اینگونه حکومت زوری و ظالمانه دارند؟ و آیا چاره ملت چیست؟ و آیا بجز مجاهده و مقابله و قیام و تحمل و ایستادگی و مبارزه راهی دارند؟

بطوریکه در پیش هم گفتیم: سلطان مملکت بدن روح است که نفوذ و حکومت و فرمانفرمائی در همه کارها و حرکات انسان داشته، و برای هر عضوی حکمی فرموده و قوای بدنیرا برای عمل وامیدارد. و نفوذ امر او در مملکت تن صد برابر حکومت و نفوذ هر سلطان نافذ و مستبدی است، و قوای تن و جوارح و اعضاء این مملکت باندازه در برابر حکم روح مطیع و فرمانبردارند که کمترین تخلف بلکه تأخیر و مسامحهای در مقام امتثال و انجام امر صورت نخواهد گرفت.

و ما اگر بخواهیم کردار و رفتار و گفتار ما همیشه باصلاح و صفا و خوبی انجام گرفته و هرگونه اعمال و کارهای ما با صورت زیبا و پسندیده بظهور آید: نخست میباید دلرا که حاکم مملکت بدنست پاک و روشن نموده و از آلودگیها و خواهی زشت دور کنیم، و اگر نه: نظم امور مملکت تن مختل و جریان کارها از مجاری عدل و حکمت بیرون و نیروهای بدن در راههای فساد و ضلال متمرکز خواهند شد، و در اینصورت هیچگاه نباید توقع نیکوئی و صلاح در اعمال خود داشته باشیم، و هرگز نشاید که آینده خوش و روشنی برای خود به بینیم.

گفتم بفلک که رذل پرور شده گفتا چکنم الناس علی دین ملوک  
در کتاب کافی از حضرت ابی عبدالله (سلام الله علیه) نقل میکند: **إِنَّ سَوْءَ  
الْخَلْقِ لِيُفْسِدَ الْعَمَلَ كَمَا يُفْسِدُ الْخَلُّ الْعَسَلَ** - که زشتخوئی فاسد و خراب میکند  
اعمال آدم را بطوریکه سرکه ضایع میکند حلاوت عسل را. و در کتاب

وسائل الشیعه از حضرت رسول اکرم ( صلی الله علیه و سلم ) نقل کرده است : یا علی إِنَّ لَکُلِّ ذَنْبٍ تَوْبَةٌ إِلَّا سَوْءَ الْخَلْقِ فَإِنَّ صَاحِبَهُ کَلَّمَا خَرَجَ مِنْ ذَنْبٍ دَخَلَ فِي ذَنْبٍ - خطاب میفرماید بحضرت امیرالمؤمنین ( ع ) که برای هر خطا و گناهی توبه و برگشتنی هست مگر برای بدی خلق ، زیرا که شخص بدخوی هنگامیکه از گناهی بیرونشد باز در معصیت و خطای دیگری وارد خواهد شد .

گیرم که هزار مصحف از بر داری      آنرا چه کنی که نفس کافر داری  
سر را بزمین چه مینهی بهر نماز      آنرا بزمین بنه که در سر داری

### حقیقت بدخلقیرا باز گوئیم

تشکیلات آفرینش انسان همچون تشکیلات مملکتی است که میباید نظم و ترتیب خوشی داشته و قوانین عدل و داد در سرتاسر آن کشور مجری گردد ، تا افراد ملت و طبقات مردم در سایه این انتظام و نقشه درست یک تمدن خوب و ترقیات نیکوئی در پیشروی خود به بینند. روح آدمی چون سلطانیست در کشور تن ، و قوه خرد وزیر آزموده او است که بسی عاقل و ناصح و دانا می باشد . و قوه شهوت والی و حکمران آنجا است که بفرمان او هرگونه منافع و خیرات و لذائذ ظاهری و باطنی جلب میشود ، ولی بواسطه اینکه تا اندازه دروغگو و ریاکار و حيله باز و خیانتکار است میباید پیوسته حکمهای او را تحت بازرسی قرار داد تا صلاح و درستی مملکت بهم نخورد . و قوه غضب چون رئیس شهربانی و نظمیه است که پیوسته از ضررها و خطرهاییکه متوجه مملکت بدن میشود دفاع نموده ، و با قدرت و نیروی او بکارهای بزرگ و امور دشوار اقدام شده ، و هرچه دشمن و مانع باشد از سر راه برداشته میشود . و قوای دیگر انسان از وهم و حافظه و خیال مانند جاسوسان و دیگر نیروهای هستند که بوسیله آنها به فکر و دانائی و آگاهی سلطان افزوده شده و انتظامات و تشکیلات مملکت تکمیل میگردد . و اعضای صوری تن چون کارگرانند که همیشه بر طبق دستور و فرمان معین میکوشند و برای انجام وظیفه کار میکنند .

پس ما باید پیوسته متوجه باشیم که : انتظام مملکت بر طبق دستورها و فرمانهای حکمت آمیز عقل که وزیر ناصح و خیرخواه است صورت بگیرد ، و قوه شهوت و غضب نیز در موارد لزوم و برای انجام وظیفه های محدود خودشان کار

کنند ، و هیچگاه از مرتبه‌ای که برای آنها معین شده است قدمی بالاتر نگذاشته و عملیاتی را که از محیط عقل بیرون و بتصویب او نرسیده است انجام نداده و باموری که خارج از وظیفه آنهاست مداخله ننمایند ، و از ریاست و فرمان عقل سر نیچند ، و آنمقتضیات و نیاتیرا که در ضمیر خود دارند اظهار نکنند .

در کتاب وسائل الشیعه از حضرت امیر ( ع ) نقل میکند : **إِنَّ اللَّهَ رَكَّبَ فِي الْمَلَائِكَةِ عَقْلًا بِلا شَهْوَةٍ وَ رَكَّبَ فِي الْبَهَائِمِ شَهْوَةً بِلا عَقْلِ وَ رَكَّبَ فِي بَنِي آدَمَ كُتَيْهِمَا فَمَنْ غَلَبَ عَقْلُهُ شَهْوَتَهُ فَهُوَ خَيْرٌ مِنَ الْمَلَائِكَةِ وَ مَنْ غَلَبَ شَهْوَتَهُ عَقْلُهُ فَهُوَ شَرٌّ مِنَ الْبَهَائِمِ** - خداوند جهان ترکیب و طبیعت ملائکه را از عقل خالص قرار داده است که هیچگونه شهوتی ندارند ، و ماده بهایم و حیوانات را از تنها شهوت تشکیل داده است که از خرد محرومند ، ولی در ترکیب و خلقت بنی آدم شهوت و عقل را مخلوط نموده و از دوتای آنها آفریده است ، پس هر آدمیکه عقلش برتری و غلبه پیدا کرد بر شهوت او البته بهتر و بالاتر خواهد شد از ملائکه ، و هرکه شهوتش حکومت و تفوق نماید بر عقل او آنهم پست‌تر میباشد از افراد حیوان و بهایم .

وین بشر هم ز امتحان قسمت شدند	آدمی شکلند و سه امت شدند
یک گره مستغرق مطلق شده	همچو عیسی با ملک ملحق شده
نقش آدم لیک معنی جبرئیل	رسته از خشم و هوی و قال و قیل
قسم دیگر با خران ملحق شدند	خشم محض و شهوت مطلق شدند
باز حیوانرا چو استعداد نیست	عذر او اندر بهیمی روشنی است
ماند یک قسم دیگر اندر جهاد	نیم حیوان نیم حی با رشاد
روز و شب در جنگ و اندر کشمکش	کرده چالیش اولش با آخرش

همچو مجنون در تنازع با شتر گه شتر چربید و گه مجنون حر

## نمایشی از حکومت شهوت

بطوریکه مثال زدیم ، قوه شهوت همچون والی حکمرانی بود در مملکت بدن که پیوسته کوشش و فعالیت میکند تا مقاصد عقل را اجرا نموده و هرگونه خوبیها و منافع را بسوی کشور تن جلب و وارد کند ، ولی متاسفانه طبیعت این قوه آرام و سالم و ساکت نبوده و در باطن با خواهی مخالف نیز متصف میشود ، زیرا گاهی شتاب و عجله مینماید و زود گول و فریب میخورد و فریفته هر نقش و نگاری میشود و از انجام و عاقبت امور نمی‌اندیشد و برای کار کردن در تحت تشکیلات مرتب و نظم درست حاضر نمیشود ، این است که : بسی دیده شده است که انسانرا بخطرهای بزرگی نزدیک کرده و مملکت بدنرا هرج و مرج مینماید ، و تدبیر وزیر دانا و نور عقل روشن ضمیر را خاموش میکند ، و آدمی را از مرحله سعادت و نیکبختی باز میدارد .

پس وظیفه ما اینست که : همیشه مراقب او شده و اندیشه‌ها و اعمال او را تحت بازرسی قرار بدهیم ، تا از محیط حکومت و فرمان عقل که وزیر ناصح و مطمئنی است بیرون نرود ، و برای خود در کارهاییکه میکند استقلال و استبدادی قائل نشود ، و پای از دایره معین خویش بالاتر نگذارد ، و خواستنی‌ها و خواهشهای خود را بطور مطلق عملی نکند .

در کتاب کافی از حضرت باقر ( سلام الله علیه ) نقل میکند : **و جَهَنَّمُ مَحْفُوفَةٌ بِاللَّذَاتِ وَالشَّهَوَاتِ فَمَنْ أَعْطَى نَفْسَهُ لَذَّتْهَا وَشَهْوَاتَهَا دَخَلَ النَّارَ** - جهنم پیچیده شده است با لذت‌ها و شهوت‌ها که در داخله شهوت‌ها جهنم قرار گرفته است ، و کسی که عطاء کند نفس خود را لذت و شهوت‌های او را داخل خواهد شد بآتش .



شهوت هنگامی که در مملکت تن استقلال و توانائی گرفت : خودنمائی‌ها کرده و نقشهای رنگینی را نمایش خواهد داد ، و با نشان دادن لذتهای نفس و با ریاکاری‌های مختلف قوای بدنی را مسلط شده و عقل دانا و بینا را مغلوب و دستگیر خواهد نمود ، و در نتیجه روح آدمی را بحقیقت عذاب و آتش نزدیک کرده و روحانیت و انسانیت را از او سلب خواهد کرد ، و در زندگی آدمی یک تشکیلات تیره و تاریک و طرح بهیمیتی را خواهد ریخت .

قوه شهوت در بهایم بیش از هر قوه دیگری ظهور و حکومت میکند ، و چون در وجود انسان نیز غلبه و حکمرانی پیدا کرد : نهان و حقیقت او مانند بهایم شده و صفات و خواهی آنها را در خود گرفته و امتیازات معنوی انسانیت بکلی از میان خواهد رفت . این است که همه خصوصیات و آثار روح بهیمی را در یک آدم شهوت پرست می‌بینیم ، و یکایک خواهی : طمع ، حسد ، ریاء ، عبث ، اسراف ، خباثت ، بی‌حیائی ، حب جاه ، حب مال ، شهوترانی ، حب طعام و خواب ، و مانند اینها را از چهره او می‌یابیم ، پس ظهور هر یکی از این صفات نمایشی است از سلطنت و حکمرانی قوه شهوت ، و مقهوریت قوه عقل و خرد ، و تا نیروهای عقل در کارند پیدایش این صفتها ممکن نخواهد بود .

از هوی آید سوی دل مژده‌ها	وز هوس او را نماید جلوه‌ها
اندک اندک خو کند نفس نفیس	با هواها و هوسهای خسیس
عقل گوید روح را کی شه تبار	زین رفیقان الحذار و الحذار
نفس محو جلوه‌های آنصور	پند عقل او را کجا بخشد اثر
روح ماند هم غریب و هم اسیر	دیو گردد هم امیر و هم وزیر

جان علوی در چه سجین غریب      مانده او را نی انیس و نه حبیب  
ای دریغا چشمه حیوان من      راحت من روح من ریحان من  
ای دریغا مرهم هر داغ من      گلشن من جنت من باغ من

### شهوت روحانی محترم است

هنگامی که انسان بر طبق دستورهای انسانیت و خرد رفتار کرد، و تشکیلات وجود خود را تحت فرمان و حکومت عقل قرار داد: البته همه قوی و نیروهای تن مطیع و خاضع شده و هر یکی پیوسته در حدود وظائف معین خود صرف مساعی نموده و از فرمانها و دستورهای عقل امتثال خواهند کرد.

و در اینصورت قوه شهوت نیز بنوبه خویش سرتاپا در خشوع و طاعت بوده و در پیشگاه عظمت خرد همیشه فانی و ناپیداست، و هرگونه طلب و درخواستی داشته باشد در حقیقت عین خواهش و اراده عقل است، و البته در آنوقت یکی از نیروهای بزرگ عقل بشمار رفته و میباید آنرا بسیار ارجمند و محترم بشماریم، زیرا که عقل بوسیله این نیرو مراحل بزرگ روحانیت را سیر کرده و بمقامات بلندی نائل خواهد شد.

قوه شهوت چون بر طبق حاکمیت و فرمانداری عقل رفتار کند اخلاق نیکویی در دل آدمی پدیدار شده و نتایج بزرگی رو خواهد داد، مانند خیرخواهی - نیکوکاری - پرهیزکاری - خوشروئی - سخاوت - ظرافت - زهد - ورع - صبر - تواضع - عفت - آبرومندی - حیاء - قناعت - پاکدامنی - محبت بخدا، و دیگر از خواهی پسندیده که هر یکی از آن صفات برای سعادت و خوشبختی انسان یاری کند، و باطن آدمی را روشن و خرم نموده و دل را صفاء و پاکی بخشد. و هرگونه معارف و حقائق و معارف زائیده اینگونه اخلاق خوب میباشد.

این آثار و صفاتی که از اطاعت شهوت مر عقل را پدیدار گردد: نتایجی است که تنها در این جهان دیده شود. و آن خوبیهای که در سرای آخرت چهره مینماید

البته بسیار است ، زیرا آنجا است که منزل جزاء دادن باعمال و محل سزا است ، و در آنجا هرچه نهانی و ناپیدا است ظهور نموده و همه حقائق و صفات و اخلاق قلبی جلوه گر خواهد شد ، و آنجاست که مهربانی و رحمت حق پدیدار و آشکار میشود . و یکی از جمله آن نتایج آخرتی اینستکه : چنین شخصی هرگونه میل و اراده داشته باشد در آنجا عملی خواهد شد ، و تمام مقتضیات و خواهشهای شهوت عقلی او فراهم بوده و هر اشتها و درخواستی که او را باشد انجام خواهد گرفت ، این آدم در محیطی زندگانی خواهد کرد که هر آرزو و مرامی در دلش باشد برآورده گردد ، و بهر طوری که بخواهد نائل آید و بهره رغب و شوق پیدا کند موفق شود . خداوند متعال میفرماید : *انَّ الَّذِيْنَ قَالُوْا رَبُّنَا اللّٰهُ ثُمَّ اسْتَقَامُوْا تَتَنَزَّلُ عَلَيْهِمُ الْمَلٰٓئِكَةُ اِلَّا يَخَافُوْنَ وَلَا تَحْزَنُوْنَ وَاُبَشِّرُوْا بِالْجَنَّةِ الَّتِي كُنْتُمْ تُوعَدُوْنَ نَحْنُ اَوْلِيَائِكُمْ فِي الْحَيٰوةِ الدُّنْيَا وَاَلْاٰخِرَةِ وَاَلَكُمْ فِيْهَا مَا تَشْتَهِيْ اَنْفُسُكُمْ وَاَلَكُمْ فِيْهَا مَا تَدْعُوْنَ -* اشخاصیکه میگویند پروردگار ما تنها خداوند است و سپس در اینراه استقامت و ثبات هم بخرج داده و پیوسته بمقتضای گفتارشان رفتار میکنند : نازل میشود برای ایشان ملائکه ، پس اظهار میدارند که هراس و بیمی نداشته و غمگین مباشید ، و مزده باد شما را بهشتی که موعود هستید مر آنجا را ، و ما دوستان شمائیم در زندگانی دنیا و هم در آن جهان ، و برای شما است در آنجا آن چه بخواهد و اشتها کند نفوس شما ، و فراهم و آماده خواهید دید هرچه را که بخوانید .

و این معنی آخرین درجه موفقیت و سعادت است که آدمی بنهایت مرتبه سرور و بهجت و خوشی رسیده و بکمال و شادی نائل شود : زیرا که لذت و خوشی نشود جز از راه حصول شهوت و خواهش نفس ، و تا انسان بچیزی شوق و اشتها پیدا

نکرده است البته از وجود و رسیدن آنهم محظوظ و خرسند نخواهد شد ، و ما از حصول چیزی خوشحال و ملتذ میشویم که آنرا از دل خواسته و بسوی آن اشتیاق داشته باشیم ، و تا رغبت و میل قلبی بامری نداریم از حضور و دیدن آن نیز شاد و خرم نمیشویم ، چنانکه بهترین غذاهای جهان پس از سیری و در نبودن میل اشتها در نظر ما بسی خوار و نامطبوع است .

پس اشخاصیکه در اینجهان شهوات نفسانی خود را تحدید کرده و در تحت حکومت و فرمانهای عقل محکوم ساخته‌اند : در آن سرای بکمال لذت و نعمت و خوشی موفق شده و بهرگونه اشتها و اراده که داشته باشند نائل میگردند ، و پیوسته مقضی المرام بوده و هر مطلوبی که داشته باشند در پیشروی خود خواهند دید . این است مختصر و اجمالی از حقیقت این مطلب و بقیه را بآنجهان حواله مینمائیم .

هر دل که هوای عالم راز کند      باید گره علاقه را باز کند  
دامست تعلقات دنیای دنی      در دام چگونه مرغ پرواز کند

### حکومت غضب را نیز بنگریم

چنانکه گفتیم غضب چون رئیس انتظامات و امنیه مملکتی است که برای دفاع از خطرهای وارد و نظم و حفظ تشکیلات منصوب می‌گردد ، قوه غضب پیوسته موظف است تا صدمات و ناملائماتی را که متوجه مملکت تن می‌گردد برطرف نموده و انتظامات بدنرا امن و نگهداری نماید . ولی این قوه هم چون قوه شهوت در نهانش سرکشی و تمرد دیده میشود ، و گاه و بیگاهی در پیشروی عقل خودنمائی و تجری نموده و بدخوئی و شرارت اظهار کند . اینستکه ما باید همیشه مراقب او نیز باشیم تا از دائره محدود خویش قدم فراتر نگذارد ، و از حدود وظائف معین خود تجاوز نکند ، و از فرمانها و دستورها و تکالیف خرد سر نیچد ، و اختیار و استبدادی در پیشروی حاکمیت عقل نداشته باشد ، و بی‌اینکه عقل فرمان و حکمی صادر کند هیچگونه عمل و اقدامی نکند ، و سرتاپا در مقابل عقل مطیع و خاضع شده و کمترین خلاف و تمردی نداشته باشد . و در نتیجه انتظام مملکت تن بصورت زیبایی اداره شده و ترقیات خوشی بخود ببیند .

هنگامی که از مواظبت کردن باین قوه شرارت‌انگیز در غفلت شده و از آینه ناهنجار آن اندیشه و پیش‌بینی نکردیم ، و سپس روزی که بخود آمده و باحوال خویش نگریم : خواهیم دید که عقل و نیروهای عقل بکلی از میان رفته ، و نیکبختی و سعادت و انسانیت و علم و دیگر نتایجی که از تشکیلات و نظم بدن چشم انتظار آنها را داشتیم ، رخت بر بسته و ادبار نموده ، و یأس و نومیدی را بجای خود گذاشته است ، فرشته خوشخوی جلال و جمال دستگیر و اسیر عفریت بدبختی و شقاوت گشته و اخلاق زیبا و صفات نورانی دل محو و فانی خواهی تیره و

اخلاق سبعی : چون ظلم ، تکبر ، عجب ، استهزاء ، ایذاء ، بدبینی ، خوار شمردن ، بی شرمی ، تهور ، بی باکی ، عاقبت‌نیندیشی ، و دیگر عادت‌های درندگی ، گردیده است .

در کتاب وسائل الشیعه از حضرت ابی‌عبدالله الصادق ( سلام الله علیه ) نقل میکند : **الْغَضَبُ مُمَحَقَّةٌ لِقَلْبِ الْحَكِيمِ وَ مَنْ لَمْ يَمْلِكْ غَضْبَهُ لَمْ يَمْلِكْ عَقْلَهُ** - قوة غضب زائل میکند روحانیت و صفای دل مرد حکیم را و کسی که مالک نشده و جلوگیری نتواند بکند از غضب خود البته مالک عقل خود هم نخواهد شد .

حکیم کسی را گویند که : امورات و اعمال او از روی حکمت و انتظام صورت بگیرد ، و هرگونه رفتار و کردار و پندار او بر طبق عدالت و صلاح و فکر انجام پذیرد ، و عقل و خرد در مملکت تن او حکمفرما باشد . و چون قوة غضب در دل چنین شخص حکیمی مسلط و قاهر شد : البته آن قلب منظم و پاک را کدر و تیره و آلوده نموده و نظام مملکت بدنرا مختل ساخته ، و انتظام و عدل و فکر را از میان برده ، و سلطان عقل را محکوم و مقهور خواهد نمود. و در اینصورت مجال فکر و صلاح‌بینی نمانده ، و کارهای آدمی از روی خرد و صحت و انتظام صورت نخواهد گرفت ، و هرج و مرج و اختلال در امور تن و جان پیدا خواهد شد ، و اختیارات و حاکمیت بکلی از دست عقل خواهد رفت .

با خشم و شره همال تاکی باشی      انباز سگ و شغال تاکی باشی  
با نفس چه میکنی در این تن ایجان      با خرس در اینجوال تاکی باشی

## نمایشی از اعتدال غضب

فهمیدیم که غضب هنگامی سرفراز و محترم شمرده میشود که : صمیمانه در تحت ریاست و حکومت عقل برای انجام وظائف خود کوشیده ، و بر طبق دستورها و حکمهای خرد عمل و فعالیت نماید . و البته در اینصورت یک روحانیت و صفا و پاکی و اعتدالی بخود گرفته و در پیشگاه حقیقت بسی سزاوار تعظیم و تکریم خواهد شد . و صفات و خواهائیکه در اینصورت در قلب انسان پدیدار آید : بسیار پسندیده و نیکو و مطلوب است ، چون شجاعت ، حلم ، وقار ، عفو ، شهامت ، عدالت ، فروتنی ، غیرت ، حمیت ، که هر یکی از این صفتها از امتیازات انسانیت و روحانیت بشمار رفته و از خواهای شریف آدمی محسوب میگردد .

پس یکی از وسائل وصول بمرحله آدمیت و حقیقت اینست که : انسان بتواند قوه غضب خود را در تحت نفوذ انتظامات و حاکمیت عقل قرار داده ، و باین وسیله بر نیروهای روحانیت و خرد افزوده و بمقام کمال انسانیت موفق آید . در کتاب وسائل الشیعه نقل میکند : مَرَّ رَسُولُ اللَّهِ بِقَوْمٍ يَتَشَاتَلُونَ حَجْرًا فَقَالَ مَا هَذَا فَقَالُوا نَحْتَبِرُ أَشَدَّنَا وَأَقْوَانَا فَقَالَ أَلَا أُخْبِرُكُمْ بِأَشَدِّكُمْ وَأَقْوَاكُمْ فَقَالُوا بَلَى يَا رَسُولَ اللَّهِ قَالَ أَشَدُّكُمْ وَأَقْوَاكُمْ الَّذِي إِذَا رَضِيَ لَمْ يُدْخِلْهُ رِضَاهُ فِي إِيْمٍ وَلَا بَاطِلٍ وَإِذَا سَخِطَ لَمْ يُخْرِجْهُ سَخِطُهُ مِنْ قَوْلِ الْحَقِّ وَإِذَا مَلَكَ لَمْ يَتَعَاطَ مَا لَيْسَ لَهُ بِحَقٍّ - عبور نمود رسول اکرم بقومی که می خواستند سنگ بزرگرا بردارند . فرمود : برای چیست این عمل شما . گفتند میخواهیم قوت و نیروی خود را سنجیده و به بینیم کدام یکی از ما نیرومندتر و تواناتر است . فرمود آگاه باشید تا خبر بدهم شما را از کسیکه قوت و شدت او بیشتر است از دیگران . آن جماعت تشکر نموده و متوجه شدند بسوی



آنحضرت . تا اینکه رسول اکرم فرمودند : تواناترین شما کسی است که چون در وسعت حال و با خوشی و عیش زندگانی میکند داخل نشود در خطاها و کارهای باطل ، و چون بسخط و غضب درآید بیرون نشود از گفتار و رفتار حق ، و موقعیکه حکومت و تسلط پیدا کند بحقوق دیگران تعدی ننموده و از حقیقت و عدالت خارج نشود .

کمالات نهانی آدمی و عظمت روحی انسان در سه مورد ظهور میکند : اول - در موقع فراهیت و عیش که شهوت‌رانی نکند ، دوم - هنگام جوش و غضب که از حرکات ناشایسته و اقدامات ناحق خودداری نماید ، سوم - زمان حکمرانی و توانائی که دست تعدی بحقوق دیگران دراز نکند . و چون این سه علامت را درباره کسی دیده و آزمودیم : خواهیم فهمید که انتظامات مملکت تن او در تحت حکومت عقل اداره شده ، و قوه غضب و شهوت او پیوسته در پیشگاه عقل خضوع و فروتنی کرده ، و بر طبق دستورهای خرد فعالیت خود را انجام میدهند . و در نتیجه این نظم و اعتدال صفات پسندیده و خواهی برجسته که نامبرده شد پیدا شده ، و با دو نیروی بزرگ شوق و غیرت ( که زائیده شده از اعتدال شهوت و غضب هستند ) مراحل روحانیت و کمال را بپایان خواهد رسانید .

در ملایک شوق و غیرت چون ندید	قالب آدم ز عنصر آفرید
خشم و شهوترا در آن تمزیج کرد	روح را پس با بدن تزویج کرد
تا ز شهوت میل و خواهش زایدش	هرچه بدهندش فزونتر بایدش
در غضب آمد برو غیرت پدید	پرده هرجا ز غیرت بر درید
خشم و شهوت آلت کارند کار	روح از این بر ایندو مرکب شد سوار

## کمال در مراتب هستی

سخن ما تا اینجا در مراتب سیر و در مقدمات کمال بود ، و از خود کمال بطور تفصیل بحث نکرده‌ایم ، در صورتیکه فهمیدن حقیقت کمال ( آخرین هدف سالک ) اولین وسیله‌ایست که ما را بجانب سعادت و خوشبختی کشیده و از راههای تیره و بدبختی نجات بدهد . ما میدانیم که : همهٔ جهان و جهانیان بسوی کمال حرکت میکنند ، و هر فردی در عالم پیوسته در جستجوی نیکبختی و عظمت است ، و هر موجوی آخرین منظورش اینست که خود را قویتر و نیرومندتر نماید ، و هرچیزی پیوسته برای جلب نفع و خیر شخصی خویش میکوشد ، و هر ذرهٔ که در جهان پدید آید از پی کمال خود میدود ، پس همه در جستجوی خانهٔ شاهد غیبی هستند .

كُلُّ مَا فِي الْوُجُودِ يَطْلُبُ صَيْدًا    إِنَّمَا الْإِخْتِلَافُ فِي الشَّبَكَاتِ

حرکت بسوی کمال و طلبیدن خانهٔ مطلوب فرح‌بخش در نهان و نهاد هر موجودی گذاشته شده است ، و تنها چیزیکه میباید بدانیم پی بردن بحقیقت کمال و فهمیدن نشانه‌های آن خانه میباشد ، تا مقصود نهانی خود را بخوبی شناخته و منظور قلبی خویشرا بطور کامل معین کنیم ، و با علاقهٔ تمام و عشق خالص و قلب پاک روی بآنسوی برگردانیم ، و پای در آن راه بگذاریم ، و از غولهای وحشت و بیچارگی فریب نخوریم ، و بدامهای گرفتاری و بدبختی مبتلا نشویم ، و با نمایشها و اوهام فریبندهٔ خوش خط و خال از راه بیرون نرویم ، و با تبلیغات سحرانگیز باطل راهزنان گمراه نشویم .

باید بدانیم که سلسلهٔ موجودات مراتب مختلفی دارند ، و بطور کلیت به پنج طبقه تقسیم میشوند : جماد ، نبات ، حیوان ، انسان ، ملک ( بطور مطلق ) . و

امتیاز نباتات از جماد بواسطه قوه نمو و حس اجمالیست ، و خصوصیات حیوان از راه حرکت اختیاری و حس کلی است ، و تفوق انسان نسبت بحیوانات از جهت فهم و عقل است ، و برتری ملک بوسیله خلوص روحانیت و کمال صفاء و نورانیت میباشد. و البته هر یکی از این طبقات پنجگانه نسبت بطبقه پائین تر از خود دارای خصوصیات زیادی میباشد که مرتبه پائینتر فاقد آن امتیازات و خصوصیات است ، و ما از دیدن این خصوصیات و افزونی و از وجود این امتیازات ، شدت و کمال هستی آن مرتبه را می فهمیم ، و از این جا نتیجه میگیریم که : حقیقت کمال عین شدت و قوت وجود است ، و هرچیزیکه نور هستی او زیادت و افزونتر باشد بمرحله کمال نزدیکتر است ، و هرچه حقیقت هستی او قویتر و نیرومندتر باشد از موجودات دیگر برتر و بالاتر است ، و بطوریکه این قوت و شدت وجودی در مراتب کلی موجودات محقق و پیدا است : در اشخاص و افراد آن مراتب نیز موجود است .

پس نکو گفت آن رسول خوش جواز	ذره عقلت به از صوم و نماز
زانکه عقلت جوهر است ایندو عرض	این دو در تکمیل آنشد مفترض
تا جلا باشد مر آن آئینه را	که صفا زاید ز طاعت سینه را
لیک گر آئینه از بن فاسد است	صیقل او را دیر باز آرد بدست
این تفاوت عقلها را نیک دان	در مراتب از زمین تا آسمان

### حقیقت کمال در جهان چیست

بهر فردی از موجودات که متوجه باشیم خواهیم دید یک قوه و روحی در نهان آن حکمفرما است که در اثر حکومت و توانائی آن روح حدود موجودات و مراتب شخصی هر فرد محفوظ میباید .

در تمام اقسام جمادات یک قوه نهانی موجود است ( روح جمادی ) و ایجاب میکند که ذرات جسم و اجزای جماد همدیگر را جذب کرده تا با کمال مهربانی و یگانگی تشکیل یک صورت و نمایش شکل واحدی بدهند ، و هیچگاه از دور هم جدا نشده و حدود و مقام خود را حفظ کنند ، پراکندگی و تفریق را بخود راه نداده و در تحت حکومت آن قوه بر جلوه و شدت خود بیافزایند ، و تکمیل وجودی و تقویت ذاتی خود را بطلبند .

و چون به عالم نباتات متوجه باشیم ، خواهیم دید که : در آنجا نیز یک قوه دیگری ( روح نباتی ) موجود است که دارای امتیازات افزونتری است ، و این روح مخصوص که در همه افراد نباتات وجود و حکومت دارد بسی قویتر و نیرومندتر است ، و ذرات و اجزای نباتی را بر طبق تشکیلات منظم جذب و جمع نموده و هم جلب غذا کرده بر نمایش و شکل نبات میافزاید ، و پیوسته در نمو و رشد بوده و باندازه خود نیز از تأثیرات خارجی متأثر گشته و چگونگی محیط خود را احساس میکند .

و چون بعالم حیوان نیز بنگریم ، می بینیم : یک قوه قویتر و روحی در نهان افراد این طبقه حکمفرما است که بوسیله آن قوه تمام نمایشها و فعالیتها و آثار روح نباتی محفوظ مانده و هم اظهار اختیار و حرکت و ادراک و فهم مینماید ، با اراده

آن قوه حرکت میکند ، می بیند ، می شنود ، صدا می زند ، استشمام میکند ، میفهمد ، میخواهد ، و یک خویبهائی از نفس خود ابراز می نماید .

و از این طبقه هم که گذشتیم بمرحله دیگری میرسیم ، و افرادی که در آنجا زندگانی میکنند آدمی و انسانند ، و در وجود انسان یک روح توانا و با عظمتی وجود دارد که مبدء نیروهای قوه حیوانی باضافه قوای دیگری است که از امتیازات مرحله انسانیت میباشد ، مانند عقل ، صفات برجسته ، فکر ، استعداد ، تعلیم و تربیت ، روحانیت ، و خصوصیات دیگر .

و چون از اینمرحله هم درگذشتیم ، بمنزل دیگری بازرسیم که : سرتاسر آنجا نور و پاکی و صفاء است ، جمعیکه در این منزل هستند قوه و روح خالص میباشد ، و سرتاپای اینعده روحانیت ، علم ، حقیقت ، خشوع ، صفاء ، عظمت ، قدرت است . و اینجمع باسم ملک و عقل نامیده میشوند ، و از جهت روحانیت و صفاء و پاکی بمراتب دیگر موجودات برتری دارند ، و هیچگونه مقید و پای بند طبیعت نیستند ، و در وجود آنان اثری از ظلمت و تیرگی و غفلت پیدا نمیشود .

در اینجا میگوئیم که : امتیاز و برتری و کمال هر مرتبه و هر فردی بواسطه قوه نهانی و آن روح باطنی است ، و اگر نه : در میان افراد موجودات از جهت شکل و صورت و جسمیت نمیتوانیم فرق و امتیازی قائل شویم . هنگامیکه درختی را بکنیم و حیوانی را مرده تصور کنیم و رشته حیات آدمی را گسیخته بینیم ، یعنی آن قوه روحانیرا از نبات و حیوان و انسان بگیریم : در اینصورت آثار و نمایشهای مخصوص و خصوصیات ( از خصوصیاتیکه مخصوص طبقات و مراتب گذشته بود ) در بین آنها نخواهیم یافت ، بجز اینکه هر یکی از آنها را یکجسم جامد و بیحس و بیحرکت

که هر یک دارای رنگ و شکل مخصوصی باشد دریابیم ، و البته اختلاف شکل و صورت ظاهری هم نتواند موجب امتیاز و تفوق حقیقی باشد : زیرا که رنگ و شکلرا نتوان داخل حقیقت و شخصیت پنداشت .

از جمادی مردم و نامی شدم	وز نما مردم بحیوان سر زدم
مردم از حیوانی و آدم شدم	پس چه ترسم کی ز مردن گمشدم
حمله دیگر بمیرم از بشر	تا برآرم از ملایک بال و پر
بار دیگر از ملک قربان شوم	آنچه اندر وهم ناید آن شوم

## مقام الوهیت

منزل نهائی که در آنجا از ملک و عقل نام بردیم : آخرین مرحله حدود امکانی و منزل نهائی سیر موجودات است ، و از افراد موجودات و راهروان حقیقت کسیرا قدرت و توانائی آن نیست که گامی برتر نهاده و قدمی بالاتر بگذارد . ولیکن از آنمقام یک منظره پرشکوه و با عظمتی که بسی در کبريائی و جلال و جمال جلوه گر است دیده میشود ، جلوه‌های جلال آنمنظره چشمهای بیننده را خیره میکند ، جذبه‌های جمالش دلها را می‌رباید ، آنجا مقام الوهیت است که مرکز اصلی وجود و هستی است ، و منشاء هرگونه جمال و خوبیست ، و نقطه منظور جهان و جهانیان است ، و سرچشمه هرگونه بزرگی و عظمت میباشد .

در این مقام یک وجودیست بسیط و مجرد و تنها که در عین بساطت و یگانگی مجمع حقیقت کمال و زیبایی‌ها است ، و همان وجود یکتا مرکز حقیقت نور و علم و قدرت است ، ذاتش رحمت و عزت و جلال است ، این وجود یکتا آفریننده جهان است ، بخشاینده مهربان و پروردگار عالمیان است ، پدیدآورنده هرگونه جمال و نیکوئیها است ، حقیقت ذات و هستی و صفات او از محیط افکار و علم ما بیرون است ، و تمام موجودات و افراد هستی در پیشروی عظمتش همچون قطره از دریا و مانند ذره هستند در فضای لایتناهی و چون شعاعی باشند از حقیقت خورشید ، و قطره را بجز از نیستی و فناء چاره نیست ، و ذره را بغیر از تحیر و سرگردانی وظیفه نه ، و شعاعرا جز از امتثال و خشوع توانائی نباشد . وجود مقدس رسول اکرم که در حد اعلاى مراتب امکانی بوده عرض مینماید : الهی ما عرفتك حق معرفتک - خدای من نشناختم تو را آنطوریکه هستی .

و پس از گفتارهای گذشته اشکالی برای ما نخواهد ماند در اینکه : چگونه خدای ما در عین تجرد و بساطت و تنهائی دارای همه صفات کمال و جمال بوده و هرگونه خوبیهها و بزرگیها عین ذات او است ! زیرا اینمعنی پس از توجه و معرفت قوای و ارواح مراتب موجودات بخوبی روشن خواهد شد . و ما در گفتار پیش ثابت کردیم که برای انسان یکقوه نهانی است که با آن قوه هرگونه فعالیت و اظهارات و اعمال قدرت میکند ، و با آن یگانه قوه بسیط و مجرد می بیند ، می شنود ؛ می گوید ، می فهمد ، می خواهد ، می داند ، و این روح و قوه بسیط در انسان عین شجاعت و عدالت و علم و قدرت است ، و انسان هرچه دارد بوسیله همان قوه باطنی است ، و چون این قوه روحی از وجود او سقوط نموده و بیرون رفت : هرگونه آثار و امتیازات انسانیت را فاقد شده بلکه چون جمادی میماند که هیچگونه حس و حرکت و نموی نداشته باشد .

روحیکه در نهان انسانست یکقوه ای بیش نیست ، و یک وجود تنهائیست که مملکت تن را اداره کرده و با رنگهای مختلف ظهور و جلوه نموده ، و بنام نیروهای گوناگون : عقل ، خیال ، وهم ، فکر ، حافظه ، سمع ، بصر ، و غیر اینها ، فعالیت خود را انجام میدهد ، این روح نامهای زیادی داشته و صفات بسیار و نیروهای مختلفی از آن ظهور میکند ، ولی در حقیقت برگشت همه آنها بهمان یکروح بسیط و پاک انسانی است ( آنچه خوبان همه دارند تو تنها داری ) و حقیقت وجودی انسان مثل و آئینه است برای پی بردن و شناختن پروردگار انسان . پس خواهیم فهمید که : خدای جهان در عین بساطت و تجرد مجمع اسمای حسنی و صفات علیا است ، و ذات پاک او عین صفات کبریائی است ، و حقیقت صفاتش عین ذات جمیل او



میباشد .

سالها دل طلب جام جم از ما میکرد  
و آنچه خود داشت ز بیگانه تمنا میکرد  
گوهری که از صدف کون و مکان بیرون بود  
طلب از گمشدگان لب دریا میکرد  
بیدلی در همه احوال خدا با او بود  
او نمیدیدش و از دور خدایا میکرد  
مشکل خویش بر پیر مغان بردم دوش  
کو بتأیید نظر حل معما می کرد  
گفتم این جام جهان بین بتو کی داد حکیم  
گفت آن روز که این گنبد مینا میکرد

### محدودیت و کمال

بطوریکه از گفتارهای پیش استفاده کردیم: وجود و هستی هرچه قویتر و شدیدتر باشد بکمال نزدیکتر است، چنانکه در تقسیم‌بندی موجودات اینمعنی را دیده و اختلاف حقیقت وجودی آنها را از جهت شدت و ضعف فهمیدیم. ولیکن ما باید متوجه باشیم باینکه: آیا میشود حقیقت معنای شدت و ضعف وجود را بفهمیم یا نه؟ و البته فهمیدن این معنی بسیار مورد اهمیت و لزوم است: زیرا انسان میتواند اندازه کمال خود را از روی این میزان فهمیده و منظور اصلی سعادت و نیکبختی را تشخیص بدهد.

ما برای اینکه خدمتی بعالم حقیقت نموده باشیم پرده از روی این مطلب برمیداریم، و سپس با بیانات ساده نتایجی را که از این معنی گرفته میشود اشاره میکنیم، شاید رهروان جهان حقیقت را دستگیری کرده و ایشان را بمقام کمال رهنما باشد، و نخست برای مهیا کردن اذهان و تقریب مطلب مثالی میزنیم:

این روشنائی و نورهاییکه در عالم طبیعت محسوس میباشند بطوری که می‌بینیم مراتب مختلفی دارند، چنانکه اگر بروشنائی لامپهای برقی متوجه باشیم: خواهیم دید که هر یکی بر طبق شماره و نمره خود روشنائی میدهد، لامپی که شماره‌اش بیست است یک اطاق کوچک‌تر روشن میکند، و اگر چهل باشد دو مقابل آن روشنائی خواهد داد، و اگر صد شد چهار مقابل، پس اندازه نور و شدت و ضعف روشنائی برق وابسته بدرجه و شماره لامپ خواهد بود، و در نتیجه تفاوت نمره‌های لامپ کاشف از اختلاف مراتب نور خواهد شد، و هرکسی بطور حس و یقین این شدت و ضعف روشنائیرا خواهد فهمید.

و باز هنگامی که دقیق شدیم می‌بینیم : حقیقت شدت و قوت نور اینستکه احاطه و وسعت و نفوذ آن بیشتر باشد ، و هرچه نفوذ و احاطت روشنائی زیادتر گشت البته قویتر و شدیدتر خواهد بود ، پس نوریکه قویتر است بیشتر بذرات فضا و هوا نفوذ پیدا خواهد کرد ، و هرچه شدیدتر باشد بهمان اندازه وسعت و احاطه‌اش زیادتر خواهد بود ، و در مقابل هرچه ضعیفتر شد کمتر ذرات هوا و فضا را روشنائی داده و نفوذ و احاطه‌اش اندک است .

و حقیقت وجود همچون نور دارای مراتب بی‌شمار بوده و مقامات مختلفی دارد ، تا میرسد بآخرین درجه شدت و کمال که مقام الوهیت است . و اگر در این مراتب و در اختلاف وجود نیز دقیق شدیم خواهیم دید : بهر اندازه که مرتبه وجود قویتر باشد احاطه و نفوذ آن هم بیشتر خواهد بود .

پس وسعت و احاطه که در قوای نباتی دیده میشود در عالم جماد نیست ، و نفوذی که در افراد حیوان محسوس است بالاتر است ، و سپس احاطه قوای روحانی انسان بسی زیادتر است ، و همچنین تا برسد بمقام ربوبیت و پروردگار جهان و جهانیان که هیچگونه محدودیت و نقصانی در آنجا نیست ، و بطوری احاطه او شدید و کامل است که گوئی در همه جا حاضر و بهر فردی ناظر است ، و بر همه مراتب هستی محیط و بینا است ، و کوچکترین ذره که در محیط تیره و ظلمانی قرار بگیرد از احاطه علم و نور او نتواند بیرون باشد .

پس در نتیجه می‌گوئیم : هرچه مقام وجود بکمال نزدیکتر شد از محدودیت دورتر است ، و هر اندازه که حقیقت هستی و وجود ضعیفتر شد نفوذ و احاطه هم کمتر بوده ، و محدودیت آن بیشتر خواهد بود .

---

هست عقلی از ضیاء چون آفتاب	هست عقلی کمتر از زهره و شهاب
هست عقلی چون ستاره آتشی	هست عقلی چون چراغ سرخوشی
زانکه نور انبیاء خورشید بود	نور حس ما چراغ و شمع و دود
در صفات حق صفات جمله‌شان	همچو اختر پیش آنخور بی‌نشان

## احاطه و خدا

کمترین مرتبه را که از احاطه روح آدمی و از نفوذ و حکومت آن تصور کنیم : درباره بدن و اعضاء و جوارح او است ، و این معنی بطوری آشکار است که هیچ کسیرا جای جهل و شبهه باقی نماند ، روح انسان باندازه محیط و آگاه از گزارشات بدن خویش است که کوچکترین عارضه و پیش آمدی که در مملکت تن رخ بدهد از دائره احاطه او نتواند بیرون باشد ، و چنانکه دانستیم : همان قوه روحانیست که بوسیله چشم می بیند و بواسطه گوش میشنود و با زبان می گوید و با قوه لمس که در ظاهر تمام ذرات بدن موجود است متأثر میشود ، و او همان قوه مجرد و روحی است که هرگونه حرکات و سکنتاتی که در اعضاء و جوارح بدن پیدا شود با فرمان و اشاره او صورت میگیرد ، و هر عمل و فعالیتی که بوجود آید در تحت امر و توجه او انجام می پذیرد ، و بطور کلیت هرگونه تأثیر و تأثیری که در بدن باشد در تحت علم و احاطه روح وقوع پیدا خواهد کرد ، و این احاطه روحی باندازه شدیدتر است که توجه بیک قسمت مانع از قسمت های دیگر نخواهد بود ، چنانکه میدانیم انسان در آن حالی که می بیند : شنوائی هم دارد، حرف هم میزند ، حرکت هم میکند ، اندیشه هم مینماید .

البته این احاطه که در وجود انسان هست مشروط بچند شرط میباشد : نخست اینکه انسان حیات و زندگی داشته باشد یعنی روح از بدن او جدا نشده و قطع علاقه ننماید . دوم - اینکه مستی و بیهوشی و خواب بر او غلبه نکند . سوم - اینکه غفلت بر حال او مستولی نباشد . زیرا در این سه صورت که از آثار ضعف و محدودیت وجود فعلی انسان و از لوازم وابستگی او بعالم جسمانیست روح

انسان از بدن خویش بی خبر و غافل خواهد بود .

و چنانکه روح انسان مالک و سلطان تن است : خدای بزرگ جهان هم سلطان حقیقی و مالک توانای زمین و آسمان و جهانیان است ، و مانند روح انسان که محیط مملکت خود بود : چنان از مراتب هستی و افراد موجودات زمینی و آسمانی آگاه و باخبر است که کوچکترین حادثه در جهان بی اطلاع او صورت نخواهد گرفت . اگرچه خدای مهربان را بحقیقت نشود مثالی بگوئیم ، ولی بصورت میگوئیم که : جهان باین بزرگی و عظمت همچون بدن نیست نسبت به پروردگار عالم ، و کمترین مرتبه از احاطه و نفوذ او این است که تنها درباره آسمانها و زمین که چون بدن او است تحقق داشته و هرگونه تأثیر و تأثری که در این عالم پهناور مادی و معنوی وقوع یابد در تحت نظر و احاطه دقیق او صورت بگیرد .

ای ذات تو سر دفتر اسرار وجود      نقش رقمت بر در و دیوار وجود  
در پرده کبریا نهان گشته ز خلق      بنشسته عیان بر سر بازار وجود

در عالم اگر فلک اگر ماه و خور است      از باده هستی تو پیمان خور است  
فارغ ز جهانی و جهان غیر تو نیست      بیرون ز مکانی و مکان از تو پر است  
موقعیکه پروردگار مهربان بزرگ ما از مقام عظمت خویش معرفی میکند ،  
فرموده است : **اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ لَا تَأْخُذُهُ سِنَّةٌ وَلَا نَوْمٌ لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ مَنْ ذَا الَّذِي يَشْفَعُ عِنْدَهُ إِلَّا بِإِذْنِهِ يَعْلَمُ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَمَا خَلْفَهُمْ -** پروردگار و آفریدگاری در جهان نیست مگر آن خدای حق که از ازل تا بابد حیات و زندگی دارد ، و برای همیشه مراقب جهان و قیوم است بر همه موجودات ،

بطوریکه هیچگونه سستی و غفلت و خواب او را فرامیگیرد ، و اوراست تمام آن موجوداتی که در آسمانها و زمین است ، و کسی نتواند بی اشارت و اجازت او تصرفی در جهان بنماید ، و او آگاه و داناست بهمه حالات و گذشته و آینده آنان ، و از هر جانب محیط است بموجودات عالم .

باز میفرماید : **وَلِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَكَانَ اللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ مُّحِيطًا** - برای خدا است هرچه در آسمانها و هرچه در زمین است ، و پروردگار جهان بهر چیزی محیط است. **وَمَا يَعْزُبُ عَنْ رَبِّكَ مِنْ مِثْقَالِ ذَرَّةٍ فِي الْأَرْضِ وَلَا فِي السَّمَاءِ وَلَا أَصْغَرَ مِنْ ذَلِكَ وَلَا أَكْبَرَ** - نهان و مستور نمیشود از خدای تو ذره در زمین و نه در آسمان و نه کوچکتر از ذره و نه بزرگتر از آن . **أَلَا إِنَّهُ كَانَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدًا** - آگاه باشید که خدای شما بر هر موجودی ناظر و بینا و حاضر است . بطوری که درباره روح انسان گفتیم که توجه او بجانبی از توجه کردن به جهات دیگر مانع نمیشد : خدای انسان نیز با کمال احاطه و شدت نفوذیکه دارد جهان و جهانیان را اداره میکند ، و احتیاجات هر یک از افراد موجودات را تأمین مینماید ، و تشکیلات جهانرا بطور کمال نظم و صلاح حفظ میکند ، و با ذات مجرد تنهای خود برای جهانیان اظهار هستی و توانائی نموده و عظمت و کبریائی خود را در پیشروی هر فردی از موجودات هویدا سازد و خلق میکند ، نگهداری نماید ، روزی میدهد ، جواب گوید ، تربیت میکند ، مهربانی مینماید ، مأنوس میشود عقاب میکند ، میبخشد ، انتقام میگیرد .

و همچنین اعمال دیگر او که در یک زمان هزاران هزار عملها و فعالیتها ابراز میکند . در دعای جوشن کبیر است : **يَا مَنْ لَا يَشْغَلُهُ سَمْعٌ عَنْ سَمْعٍ يَا مَنْ لَا يَمْنَعُهُ**

فِعْلٌ عَنْ فِعْلٍ يَا مَنْ لَا يُلْهِيهِ قَوْلٌ عَنْ قَوْلٍ يَا مَنْ لَا يَحْجُبُهُ شَيْءٌ عَنْ شَيْءٍ - ای خدائی که مشغول نکند او را شنیدن کلامی از شنیدن کلام دیگر و مانع نشود او را کاری از عمل دیگر و باز نمیدارد او را قولی از قول دیگر و محجوب ننماید او را چیزی از چیز دیگر .

ای که خاک تیره را تو جان دهی	عقل و حس و روزی و ایمان دهی
شکر از نی میوه از چوب آوری	از منی مرده بت خوب آوری
گل ز گل صفوت ز دل پیدا کنی	پیه را بخشی ضیاء و روشنی
کار تو تبدیل اعیان و عطاء	کار ما سهو است و نسیان و خطاء
سهو و نسیانرا مبدل کن بعلم	من همه جهلم مرا ده صبر و حلم



### صفات کمال در پروردگار

چنانکه گفتیم حقیقت کمال احاطه و وسعت ذات وجود است ، و از مراتب وجود آن چه در قسمت نفوذ و احاطه قویتر و دارا تر باشد : بمرحله کمال نزدیکتر خواهد بود ، تا میرسد بمقام الوهیت که ذات پاک پروردگار بطوری احاطه و وسعت و نفوذ دارد که بالاتر از آن ممکن نباشد ، و هرچه هست از طبقات و مراتب موجودات در تحت نفوذ و احاطه هستی اوست ، و البته میدانیم که : نتیجه کمال دارا بودن بخصوصیات برجسته و صفتهای پسندیده است ، و مرتبه کمال هرچه قویتر شد بیشتر دارای آن خصوصیات خواهد بود .

ما میگوئیم : هر صفت نیکو و زیبایی باشد و هرگونه جمال و خوبی که چهره بنماید : در اثر حقیقت کمال و در نتیجه وسعت وجود خواهد بود ، و در مقابل هرچه از صفات نقص و پست که به بینیم و هرگونه تیرگی و بدی که تصور کنیم : برگشت آنها به محدودیت و کوچکی دائره وجود است . و چون کمال حقیقی و احاطه تمام را در ذات مقدس خدای یکتا مشخص کردیم : پس وجود محیط او سرچشمه همه خوبیها و زیباییها بوده و ذات مبارکش مجمع هرگونه صفات جلال و جمال است ، بطوریکه بهیچ وجهی نتوان کوچکترین نقص و عیبی را در وجود او تصور کرد. و اینمعنی از راه فکر و عقل و برهان در غایت درجه وضوح و روشنی است ، و ما برای یاری کردن بافکار عموم این مطلب را تشریح میکنیم .

ما هنگامیکه نفس خودمان را می‌سنجیم و در صفات نفسانیة خویش دقیق شده و یکایک آنها را بازرسی میکنیم : می‌یابیم که همه آنها در اثر وسعت ذات یا محدودیت ظاهر میشود ، جهالت و نادانی در موردی بسوی ما هجوم میکند که

پرده را در مقابل فکر و عقل آویخته ببیند ، و چون آن پرده عقب رفت عقل پرتو خود را انداخته و نیروهای دانش پیشرفت نموده و قوای جهل از میان برداشته خواهد شد . و عجز و ناتوانی در جایی خود را مینماید که ما را دستگیر و پای‌بند به‌ببند ، و چون زنجیر محدودیت و تقید را پاره کردیم ناتوانی رخت بر بسته و قدرت و توانائی بجای او خواهد نشست . و فقر و نیازمندی هنگامی بر وجود ما مستولی گردد که آثار ضعف و بیچارگی و کوتاه‌دستی را در نفس ما مشاهده کند و در آن حالی که قوت و توانائی و نفوذی پیدا کردیم بفوریت سیمای غناء و بی‌نیازی را برافروخته خواهیم دید . حدوث و فناء موقعی ما را دستگیر مینماید که پای ما از سیر و حرکت وامانده و بیش از حد معین قادر بر پیشرفت نباشیم ، ولی اگر قوت و توانائی را در هستی خود دیده و موانع را از پیشروی و از سر راه خود برداریم هیچگاه توقف و خستگی و محدودیت برای خودمان نخواهیم دید . و همچنین است دیگر صفات کمالیه انسانی که چون بسرچشمه فرد بفرد آنها بنگریم همان وسعت و احاطه وجود را در آنجا خواهیم یافت .

پس ما از اینراه میرویم و به پروردگار جهان که محیط بهمه جهانیان است میرسیم ، و از روی این قاعده مسلم حکم میکنیم که : در ذات مقدس او هیچگونه صفت نقص و فقر موجود نیست ، و راهی برای تصور کوچک‌ترین مفهوم ضعف و محدودیت و تقید را در آنجا نداریم ، زیرا که خدای ما کمال احاطه و نفوذ را داشته و کمترین مرتبه محدودیت و وابستگی را هم درباره او اندیشه نتوان کرد ، نورش جهان و جهانیانرا روشنائی می‌بخشد ، دست توانای او در بالای سر هر موجودی سایه انداخته ، باصره تیز او کوچکترین ذره را نیز در شرق و غرب زمین احاطه

نموده است ، سامعه تند و قوی او همه آوازهای علوی و سفلی را فرامیگیرد ، قدرت و عظمت بی‌پایانش هرگونه گرفتگی و سختی و اشکالرا باز شده و منحل می‌بیند . اینست که ما از راه عقل و برهان می‌فهمیم ! خدای مهربان ما عالم است ، حی است ، بصیر است ، سمیع است ، قادر است ، قدیم و ابدی است ، جمال و جلال دارد ، و بالاخره هر صفت زیبا و عنوان نیکو و پسندیده که بتصور آید در ذات عزیزش جمع است و کوچک‌ترین اثری از رشته‌های نقص و فقر و جهل و زوال و عجز و حدوث و دیگر صفات محدودیت در مقام قدس او پیدا نشدنی است .

راجع باینقسمت و برای فهمانیدن این حقیقت که برگشت صفات کمال بوسعت وجود باشد ، در کلمات قرآن مجید با یک بیانات شیرین و کنایات دلنشینی اشاره شده است : **اللَّهُ نُورُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ مِثْلُ نُورِهِ كَمِشْكُوتٍ** - وجود مقدس خدا نور آسمانها و زمین است و پرتو او همه جهانرا فراگرفته است ، و نور او همچون چراغ نورانی است . **فَسُبْحَانَ الَّذِي بِيَدِهِ مَلَكُوتُ كُلِّ شَيْءٍ** - پس پاک است آنخدائیکه در دست او است ملک و هستی هرچیزی . **مَا خَلَقَكُمْ إِلَّا أَنفُسٍ وَاحِدَةً إِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ بَصِيرٌ** - نیست آفریدن و برانگیخته نمودن شما مگر اینکه همه شماها چون یکنفس تنها هستید در تحت تصرف و قدرت خداوند متعال ، و پروردگار جهان شنوا و بینا است .

در این آیه‌های شریف اشاره میشود که : خدا چون نور لطیف محیط بهممه موجودات جهان است ، و هر ذره که در آسمان و زمین باشد بنور و فیض او روشن است ، و بطوریکه نور و روشنائی هرگونه اجسام را اگرچه ذره کوچکی هم باشد فراگرفته و در فضای محیط خود استیلاء و نفوذ تمامی پیدا میکند : همچنین

پروردگار ما نسبت به همه آسمانها و زمین و بهر ذره و موجودی از موجودات جهان احاطه و نفوذ کاملی دارد، و این استیلاء و نفوذ تمام پروردگار متعال مانند اینست که دست توانا و قدرت نافذ او همه موجودات و جهانیانرا یکایک فراگرفته است، و قدرت و اختیار هر فردی در قبضه نیرومند او باشد.

و پس از تصور این احاطه و قدرت می‌فهمیم که: همه آسمانها و زمین در تحت نفوذ و تصرف ذات احدیت چون یک موجود تنهائی باشد، و مانند یک چیز فرد و کوچکیست که در کف دست ما قرار بگیرد. و اینست که خواهیم گفت: خدای ما به همه افراد و مراتب موجودات بینا و بصیر است، و هرگونه آوازه‌ها و صداهای مخلوقات جهان را می‌شنود، و همچنین است دیگر صفات جلال و جمال او که همه آنها از حقیقت کمال و نفوذ و احاطه ذاتش سرچشمه گرفته و از آنجا مفهوم خواهد شد.

چشم دل باز کن که جان بینی	آنچه نادیدنیست آن بینی
گر باقلیم عشق روی آری	همه آفاق گلستان بینی
هم در آن سر برهنه قومی را	بر سر از عرش سایبان بینی
از مضیق جهات درگذری	وسعت ملک لامکان بینی
آنچه نشنیده گوش آن شنوی	و آنچه نادیده چشمی آن بینی
با یکی عشق ورزی از دل و جان	که بعین الیقین عیان بینی
که یکی هست و هیچ نیست جز او	وحده لا اله الا هو

## نتیجه سخنهاي گذشته

هنگامیکه ما از روی حقیقت و صدق معنای کمال و عظمت را فهمیدیم : البته آخرین منظور و هدف ما رسیدن و فراگرفتن آن معنی خواهد شد ، و یگانه خوشبختی و سعادت ما در صورتیست که گام بگام مراحل کمال انسانیت را بانجام برسانیم ، و پیوسته برای وصول باین نقطه حقیقت بکوشیم ، و هرگونه افکار و اعمال خودمان را روی این اساس محکم قرار بدهیم ، و همیشه در جستجوی آن خانه نیکبختی و سرور باشیم ، و بسوی مرکز کمال که مبدء همه خوبیها و نیکیهاست برویم ، و خود را بسرچشمه حقیقت حیات و علم و احاطه برسانیم ، و پرده های تیره محدودیت و گرفتاریرا بآنسوی زنیم ، زنجیرهای جهان طبیعت و صورت را از اطراف خود پاره کنیم ، بجهان جان بنگریم ، و از آنمرحله کمال و جمال و جلال شاهد غیبی را به بینیم . ( آنچه نادیدنیست آن بینی ) .

باید متوجه شد که : روان انسان قابل تربیت و تقویت است ، و همچون نوریکه می بینیم مراتب مختلفی داشته و در اثر تربیت : بر شدت ، احاطت ، قوت ، نفوذ ، علم ، روحانیت ، صفای او ، افزوده میشود ، و بطوریکه هر روحی نسبت به بدن و اعضاء و قوای بدنی خود محیط و آگاه است : درباره موجودات خارجی و حقائق عالم و خصوصیات جهان دیگر نیز نفوذ و احاطه پیدا میکند ، و بجهان غیبی ایمان آورده و با چشم روحانی مطالب نادیدنی را مشاهده میکند ، و با دل روشن و صاف با عالم نورانیت و صفاء مربوط میشود .

ما باید بیش از هر موضوعی باین مطلب اهمیت بدهیم ، و در کنجاوی از این حقیقت هرچه میتوانیم صرف مساعی نمائیم : زیرا قطع نظر از اینکه روحانیت و

کمالات انسانیت وابسته باین مطلب میباشد موضوعات مهم و حقائق زیادی نیز از این راه روشن و مکشوف خواهد گشت ، ما پس از اینکه بحقیقت کمال پی بردیم : از آنجا حقیقت ایمان ، درجات معرفت ، قرب بخدا ، علائم شخص مؤمن ، نشانه‌های شخص عالم ، حقیقت علم ، خواهی روحانیت ، و دیگر مباحث دقیقی را خواهیم فهمید ، و انشاء الله تفصیل این مطالب را با دیگر مطالب اخلاقی و عرفانی در قسمت دوم این کتاب منتشر خواهیم نمود .

و از یاران دینی تقاضا میکنیم که در این دوره تاریک از ترویج و نشر اینگونه کتابهای دینی که بههدف اصلی حقیقت پرستی و تحصیل کمال تألیف شده است کوتاهی و سستی ننمایند ، و تا میتوانند افراد مسلمین را بسوی علم و دانش دعوت کنند . و چنانکه در پیش هم گفتیم : یگانه درمان اینجامعه ضعیف و دردمند را در توسعه تعلیم و تربیت اسلامی بدانند ، و با این سلاح مؤثر از تبلیغات اجنبی دفاع کنند . و از پیشگاه احدیت می‌خواهیم که : خوابیدگان را که از افراد مسلمین و از یاران ما هستند بیدار نموده و غافلین و گمشدگان را براه آورد ، و توده مسلمین را غیرت و تعصب و روح حیاتی بدهد .

### پایان

برای تکمیل این موضوعات و تفسیر مراحل ( لقاء الله ) رجوع شود بکتاب - رساله لقاء الله ، و شرح کتاب مصباح الشریعه ، که از جانب ما منتشر شده است .

## فهرست مطالب کتاب

عنوان	صفحه
مناجات با حضرت پروردگار متعال.....	۹
تأسف و تأثر از غفلت و محجوب بودن نفس.....	۱۱
این خواب و غفلت ما را بکجا سوق خواهد داد.....	۱۲
چگونه ما بنیاد سعادت و خوشبختی خودمانرا ویران میکنیم.....	۱۳
برای چه و روی چه ما بجهان و جریان امور بدبین هستیم.....	۱۵
کلید سعادت خوشبینی و امیدوار بودن است.....	۱۸
شکر و سپاسگزاری بزرگترین صفت بشر است.....	۱۹
فیوضات و نعمتهای الهی سه نوع است.....	۲۰
در پیرامون مطالب و مباحث این کتاب.....	۲۲
آغاز سیر و سلوک انسان و مقدمه حرکت او.....	۲۴
پنج چیز را باید غنیمت شمرده و از آنها تشکر کرد.....	۲۶
عواقب سوء و آینده خطرناک غفلت و سستی.....	۲۸
تشنگی آور بدست تا بجوشد آب از هر طرف.....	۳۰
خوشا آنانکه با پروردگار جهان مربوط شدند.....	۳۲
از بزرگترین کمک‌های سلوک تفکر و اعتبار است.....	۳۳
در اسلام اهمیت زیادی برای تفکر داده شده است.....	۳۴
ما چرا اثری از عبادتهای خود مشاهده نمیکنیم؟.....	۳۶
مناجات با حضرت پروردگار متعال.....	۳۸

صفحه	عنوان
۴۰	رجا و امیدوار بودن برحمت پروردگار
۴۲	حقیقت اسلام اطاعت و تسلیم و انقیاد است
۴۴	حکم دین با حکم و تشخیص خرد مرادف است
۴۶	یکی از علائم عقل اسلام و دینداری است
۴۸	اندیشه‌هاییکه مانع از خوشبختی و سعادت انسان است
۵۱	شادکامی و خوشی دنیوی نیز از خدا است
۵۳	آنچه خدا خواست همان میشود
۵۵	مناجات با پروردگار متعال
۵۶	دلرا به یگانه پروردگار مهربان بدهید
۵۸	آخرت نقد است نه نسیئه
۶۰	دوستان خدا چگونه خوشحال و مسرور میشوند
۶۲	یگانه دوست حقیقی و مهربان ما
۶۴	متأسفانه ما بدوست خیرخواه خود بدبینیم
۶۶	یاران حقیقی ما بعد از پروردگار متعال
۷۰	نخستین شرط سلوک چیست؟
۷۳	ما با دوستان حقیقی خود چگونه رفتار کنیم؟
۷۵	سری از حقیقت دوستی
۷۷	چگونه میشود بمقام دوستی خدا رسید؟
۷۹	راه تقوی چیست؟



صفحه	عنوان
۸۱	از منزل صدق و راستی آگاه باشید
۸۴	چرا عبادت‌های ما آثاری ندارند؟
۸۷	مناجات با پروردگار متعال
۸۹	از کوزه تراود آنچه در او است
۹۱	خدمت بخلق از نظر محبت و عشق
۹۳	معنای خدمت کردن بخالق چیست؟
۹۶	بالاترین فرد خدمت بخلق
۹۸	اثر هدایت کردن مردم و اهمیت آن
۱۰۱	ما چرا خوابیده‌ایم؟
۱۰۳	ای مسلمانان !!
۱۰۵	ما مسلمانان چگونه لغزیده‌ایم؟
۱۰۸	از لغزشهای خطرناک ما
۱۱۱	با اینحال نباید خسته بشویم
۱۱۴	حقیقت دینداری چیست؟
۱۱۷	در تنازع زندگی برد با کیست؟
۱۱۹	نگاهی بادیان جهان کنیم
۱۲۱	برای چه بشر دین می‌خواهد؟
۱۲۳	شنیدن کی بود مانند دیدن
۱۲۶	مراتب ایمان بر سه قسم است

صفحه	عنوان
۱۲۹	خصوصیات دینداران که در مرتبه دوم هستند
۱۳۱	ایمان در درجه سوم
۱۳۳	هدف و منظور سالکین بسوی خدا
۱۳۵	آثار ایمان شهودی
۱۳۷	حصول اطمینان در منزل سوم ایمان
۱۳۹	اشتباه برخی از سالکین در این منزل
۱۴۲	اطمینان ملازم با بندگی و اطاعت و عبادت است
۱۴۵	آثار رسیدن بمنزل یقین چیست؟
۱۴۹	پیشوایان ما چگونه اطاعت و عبادت میکردند؟
۱۵۲	سالک از شدت یقین بمرتبه فنا میرسد
۱۵۴	بهرجا که مینگرم تو را می بینم
۱۵۷	پرتو رویش از همه روشنتر است
۱۶۰	حق الیقین یعنی چه؟
۱۶۳	دو گام برداری بکام دل خود میرسی
۱۶۵	منظور از لقاء الله چیست؟
۱۶۸	ما باید همیشه مراقب اعمال خود باشیم
۱۷۱	عمل صالح چیست؟
۱۷۴	صلاح عمل از نظر اجتماع
۱۷۷	نیکوکاری و پاکدلی ملازم یکدیگرند

عنوان	صفحه
تزکیه و اصلاح قلب .....	۱۷۹
زشتخوئی انسانرا بکجا میبرد ؟ .....	۱۸۱
حقیقت سوء خلق و خویهای زشت .....	۱۸۴
نمایشی از حکومت و غلبه شهوت .....	۱۸۷
شهوت اگر تحت حکومت عقل قرار گرفت .....	۱۹۰
قوه غضب اگر مسلط شد چه میکند ؟ .....	۱۹۳
نمایشی از اعتدال قوه غضب .....	۱۹۵
کمال در میان مراتب موجود است .....	۱۹۷
حقیقت کمال چیست ؟ .....	۱۹۹
مقام الوهیت و مبدء کمال .....	۲۰۲
محدودیت علامت نقص و ضعف است .....	۲۰۵
پروردگار جهان و احاطه و نفوذ او .....	۲۰۸
صفات کمال و جلال در پروردگار متعال .....	۲۱۲
نتیجه سخنهاى گذشته .....	۲۱۶
فهرست مطالب کتاب .....	۲۱۸